معراج نبی اکرم به آسمان های اعلی

واقدی در منتقی گوید: معراج در شب شنبه هفدهم رمضان در سال دوازدهم از نبوّت یعنی هجده ماه پیش از هجرت. و گفته شده: معراج در شب هفدهم ربیع الاول یعنی یک سال پیش از هجرت، از شعب ابو طالب به بیت المقدس بود. و گفته شده: معراج در شب بیست و هفتم رجب بود. و گفته شده: معراج یک سال و دو ماه پیش از هجرت اتفاق افتاد یعنی پنجاه و سه سال پس از هلاک اصحاب فیل بود. پایان سخن.و سید بن طاووس گوید: روایت شده که شب هفدهم ربیع الاول پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به معراج رفت.۶. محتضر: حمران گوید: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خداوند «ثمّ دنا فتدلّی * فکان قاب قوسین او ادنی» {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد} پرسیدم. فرمود: خداوند عزّ و جلّ پیامبرش محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را نزدیک کرد و میان او خداوند چیزی نبود جز قفسی از مروارید که در آن فرشی طلائی بود که می‌درخشید. سپس تصویری به آن حضرت نشان داده شد و گفته شد: ای محمد آیا این تصویر را می‌شناسی؟ فرمود: آری، این تصویر علی بن ابی طالب است. پس خداوند به من وحی کرد

که فاطمه را به ازدواج او درآورم و او را به عنوان ولیّ خود برگزینم. ۷. در کتاب معراج از یزید بن عبدالملک از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: آنسان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آسمان صعود کرد بر تختی از یاقوت سرخ آراسته به زمرّد سبز به آسمان برده شد و فرشتگان آن حضرت را حمل کردند. جبرئیل گفت: ای محمد. اذان بگو. پیامبر فرمود: الله اکبر الله اکبر. فرشتگان نیز گفتند: الله اکبر الله اکبر. فرمود: أشهد أن لا اله الا الله. فرشتگان گفتند: و نشهد أن لا اله الا الله. فرمود: أشهد أنّ محمداً رسول الله. فرشتگان گفتند: نشهد انّک رسول الله. جبرئیل گفت: وصیّ تو علیّ چه کرد؟ فرمود: او را در میان امّتم جانشین خود کرد. گفت: چه خوب جانشینی، به جای خود گذاشتی، چرا که خداوند عزّ و جلّ اطاعت از وی را بر ما واجب گردانیده است. سپس آن حضرت را به آسمان دوم بالا برد و فرشتگان همان سخنان و گفته‌های فرشتگان آسمان دنیا را تکرار کردند. هنگامی که جبرئیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به آسمان هفتم برد عیسی علیه السلام با آن حضرت ملاقات کرد و بر ایشان سلام داد و در باره علیّ پرسید. پیامبر به او فرمود: او را در میان امّتم جانشین خود کردم. گفت: چه خوب جانشینی برای خود برگزیدی، و اما خداوند اطاعت از او را بر فرشتگان واجب گردانیده است. سپس موسی علیه السلام با پیامبر ملاقات کرد و بعد از او همه پیامبران یکی پس از دیگری با آن حضرت ملاقات کردند. و همه آنان سخنان عیسی علیه السلام را به او گفتند. سپس محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پدرم ابراهیم کجاست؟ به او گفتند: او با کودکان شیعه علی است. پیامبر وارد بهشت شد به ناگاه دید که ابراهیم در زیر درختی که پستان‌های همچون پستان گاو دارد نشسته است و چون پستان از دهان کودک خارج

می‌شود، ابراهیم باز در دهانش می‌گذاشت. گوید: ابراهیم بر آن حضرت سلام کرد و در باره علی از وی پرسید. گفت: او را در میان امّتم جانشین خود کردم. گفت: چه خوب جانشینی برای خودت برگزیدی، چرا که خداوند اطاعت از او را بر فرشتگان واجب گردانیده است، و اینان کودکان شیعه اویند. و من از خداوند عزّ و جلّ خواستم که مرا مسوول و عهده دار آنان قرار دهد و همین کار را برایم انجام داد. این کودکان یک جرعه می‌نوشند و مزه میوه‌ها و جویبارهای بهشت را در آن جرعه می‌یابند.۸. جابر انصاری گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به آسمان هفتم بالا بردند بر هر یک از درهای آسمان‌ها دیدم که نوشته بود: لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین. و هنگامی که به حجاب‌های نور رسیدم بر هر حجاب دیدم که نوشته بود: لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین. و هنگامی که به عرش رسیدم بر هر یک از ستون‌های آن دیدم که نوشته بود: لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین.۹. جعفر بن محمد از پدرش از جدّش از علیهم السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: شب معراج مرا به آسمان بالا بردند و وقتی به آسمان پنجم رسیدم به تصویر علی بن ابی طالب نگاه کردم. پس از جبرئیل پرسیدم: دوست من، این تصویر چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد فرشتگان دوست دارند به تصویر علی نگاه کنند. و گفتند: پروردگارا بنی آدم در دنیا صبح و شب با نگریستن به علی بن ابی طالب، دوستِ محبوب تو محمد که خلیفه و وصیّ و امین اوست، بهره و لذت می‌برند، پس به اندازه ای که اهل دنیا از او بهره می‌گیرند ما را از تصویر او بهره مند گردان. پس خداوند صورت او را از نور قدسِ عزّ و جلّ خود صورت گری کرد. و علی علیه

السلام شب و روز در مقابل آن هاست و بامدادان و شامگاهان به ملاقاتش می‌آیند و او را می‌نگرند.۱۰. اعمش از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که ابن ملجم ملعون ضربه بر سرش زد، آن ضربه در تصویری او در آسمان نقش بست و فرشتگان صبح و شب به او می‌نگرند و قاتلش ابن ملجم را تفرین می‌کنند. هنگامی که حسین بن علی شهید شد فرشتگان فرود آمدند و او را حمل کرده تا این‌که او را همراه با تصویر علی در آسمان پنجم قرار دادند. و هر بار که فرشتگان از آسمان‌های بال فرود می‌آیند و فرشتگان آسمان دنیا و آسمان‌های بالای آن به آسمان پنجم بالا می‌روند تا تصویر علی را زیارت کرده و به آن و به تصویر به خون آغشته حسین بن علی بنگرند، یزید و ابن زیاد و کسانی را که با حسین بن علی علیه السلام جنگیدند تا روز قیامت لعن و نفرین می‌کنند. اعمش گوید: جعفر بن محمد صادق علیه السلام به من فرمود: این از علم مکنون و مخزون است، تو آن را جز برای افراد شایسته بازگو نکن. ۱۱. ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: هنگامی که به معراج آسمان‌ها رفتم چیزی شیواتر و لذت بخش‌تر از کلام پروردگارم نشنیدم. فرمود: پس گفتم: ای پروردگارم ابراهیم را به عنوان خلیل و دوست خود برگزیدی و با موس آشکارا سخن گفتی، و ادریس را به جایگاه والا ارتقا دادی، و به داود زبور عطا نمودی و به سلیمان ملک و پادشاهی ای دادی که پس از او شایسته هیچ‌کس نبود، ای پروردگارم چه چیز برای من اختصاص دادی؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: ای محمد تو را به عنوان خلیل برگزیدم همان‌طور که ابراهیم را به عنوان خلیل برگزیدم، و آشکارا با تو سخن گفتم همان‌گونه که با موسی سخن گفتم و فاتحه الکتاب و سوره بقره را به تو عطا کردم که پیش از تو به هیچ

پیامبری عطا نکردم و تو را به سوی مردمان سیاه و سرخ زمین، و به سوی انس و جنّ فرستادم و پیش از تو هیچ پیامبری را به سوی همه آنان نفرستادم، و زمین را برای تو و امّتت به عنوان مسجد و مکانی پاک قرار دادم، و غنایم را به امّتت اطعام کردم در حالی که پیش از این برای کسی جایز و حلال نکردم، تو را با رعب و هیبت (در دل دشمنان) یاری دادم تا جایی که دشمنانت از تو ترس و وحشت به دل دارند، و سرور همه کتاب‌های آسمانی را به صورت قرآن عربی آشکار با قدرت و ابهت بر تو نازل کردم و نامت را برای تو بلند گردانیدم تا جایی که هیچ یک از شریعت‌های دینم نام برده نمی‌شود مگر این‌که نام تو نیز در کنار من بر زبان بیاید.۱۲. کافی: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند، جبرئیل او را به جایی رساند و از او دنبال ماند و او را تنها گذاشت، فرمود: ای جبرئیل، در این حال مرا تنها می‌گذاری؟ در پاسخ گفت: برو، به خدا در جایی گام نهادی که بشری در آن گام ننهاده و بشری پیش از تو در آن‌جا راه نرفته است.۱۳. کافی: علی بن ابی حمزه گوید: در حضور من، ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسشی کرد، گفت: قربانت، چند بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند؟ فرمود: دو بار، جبرئیل او را باز داشت و عرض کرد: ای محمد، در جای خود باش، هر آینه به پایگاهی بر آمدی که پیش از تو نه فرشته ای و نه پیامبری بدان راه نیافته، به راستی پروردگارت در نماز است، فرمود: ای جبرئیل، چگونه نماز می‌گذارد؟ عرض کرد: می‌فرماید: سبوح قدوس، منم پروردگار فرشته‌ها و روح، مهرم بر خشمم پیش است، آن حضرت عرض کرد: بار خدایا، عفوک عفوک، امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر چنان‌چه خدا فرموده است: به مقام «قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» رسید، ابو بصیر به

آن حضرت عرض کرد: قربانت، «قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» چیست؟ فرمود: از سر دسته کمان تا سر آن، فرمود: میان آن‌ها حجابی می‌درخشید (و می‌لرزید و پائین و بالا می‌شد و موج می‌زد)، به نظرم که فرمود: زبرجد بود، و پیامبر از مانند سوراخ سوزنی نگریست و تا آن‌جا که خدا می‌خواست پرتو بزرگواری حق را دریافت. خدای تبارک و تعالی فرمود: ای محمد. پیامبر فرمود: لبیک پروردگارم. فرمود: چه کسی بعد از تو برای امت (سرپرست و پیشوا است)؟ فرمود: خدا، داناتر است. فرمود: علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای دست و رو سفیدان. ابو بصیر گفت: سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد به خدا ولایت علی علیه السلام از زمین نیامد بلکه شفاهاً از آسمان آمد.توضیح: سخن امام «مرّتین» (دو بار)، می‌توان منافات و اختلاف میان این روایت و روایتی که در شماره صد و بیست می‌آید را اینگونه رفع کرد که دو بار معراج پیامبر، در مکه بوده و بقیه آن‌ها در مدینه. یا این‌که دو مرتبه به سوی عرش عروج کرد و بقیه آن‌ها را به سوی آسمان، یا این‌که دو مرتبه با جسم و بقیه را با روح، یا این‌که اتفاقات دو بار از آن را بازگو کرد و بقیه را بازگو ننمود. «الی رأسها» شاید در اصل «الی وسطها» یا «الی مقبضها» بوده و تصحیف شده است زیرا «سیۀ القوس» با تخفیف: قسمت برآمده از دو سوی کمان است. فیروزآبادی این مطلب را ذکر کرده است و گوید: «القاب» ما بین دسته و سیۀ کمان است. و هر کمان دو قاب دارد و به مانند «القیب» به معنای مقدار نیز می‌باشد. پایان سخن. «الخفق» به معنای تحرک و اضطراب است. و امر جبرئیل به توقف و آن‌چه در باره آن با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سخن گفت، پیش از جدا شدن از آن حضرت باشد. یا این‌که گفته می‌شود: از نظر مکانی از آن حضرت جدا شد اما به گونه ای بود که

می‌توانست پیامبر را ببینند و با او سخن بگوید. و معنای اول آشکارتر است. البته ممکن است در بعضی از معراج‌ها اینگونه اتفاق افتاده باشد. «سمّ الابرة» یعنی سوراخ سوزن. که کنایه از اندک بودن شناختی است که پیامبر از ذات و صفات خدا به نسبت خداوند متعال کسب کرد، هر چند آن مقدار معرفت و شناخت نیز از توان بشر خارج است. ۱۴. کافی: زرارة یا فضیل از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به معراج رفت به بیت معمور رسید و وقت نماز فرا رسید، جبرئیل اذان و اقامه گفت و رسول خدا پیش نماز شد و فرشتگان و پیامبران صف بستند و به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم اقتدا کردند.۱۵. کافی: معاویه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: پروردگارم مرا به معراج شبانه برد و از پشت پرده به من وحی کرد آن‌چه را وحی کرد و با من بی‌واسطه سخن گفت تا آن‌که به من فرمود: ای محمد! هر که دوستی از دوستان من خوار کند، محققاً به نبرد با من کمین گرفته است، و هر که با من بجنگد، من با او بجنگم، گفتم: پروردگارا! این دوست تو کیست؟ من دانستم که هر که با تو بجنگد با او می‌جنگی، فرمود: آن کسی است که از او پیمان گرفتم به دوستی و پیروی از تو و از وصیّ تو و از ذریّه تو و نژاد تو.۱۶. تهذیب: هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به معراج رفت جبرئیل به او گفت: ای رسول خدا آیا می‌دانی کجائی؟ اکنون تو در مقابل مسجد کوفان هستی. پیامبر فرمود: ای جبرئیل از پروردگار عزّ و جلّم اذن بگیر تا به آن‌جا بیایم و در آن دو رکعت نماز بگزارم؟ جبرئیل از خداوند اذن گرفت و خداوند به آن حضرت اذن داد.۱۷. کافی: ابو ربیع

روایت کرده است: سالی که هشام بن عبد الملک فریضه حج را به جای می‌آورد، ما هم به همراه امام محمد باقر علیه السلام حج را به جای آوردیم. نافع، غلام بن خطاب، همراه هشام بود. نافع به امام محمد باقر علیه السلام در کنار رکن یمانی نگاه کرد که مردم پیرامون ایشان گرد هم آمده بودند و گفت: ای امیرالمؤمنین! این شخص کیست که مردم این گونه در اطرافش حلقه زده اند؟ هشام گفت: این پیامبر مردم کوفه، محمد بن علی است. نافع گفت: ببین او را نزد تو خواهم آورد و از او در باره اموری خواهم پرسید که فقط پیامبران و یا فرزندان و اوصیای آن‌ها قادر به پاسخ دادن به آن‌ها خواهند بود. هشام گفت: برو و از او سئوال کن. شاید او را خجالت زده کنی. نافع رفت و به زور، راه خود را در میان مردم باز کرد تا این‌که به امام علیه السلام نزدیک شد و از آن حضرت پرسید: ای محمد بن علی! من تورات، انجیل، زبور و قرآن را خوانده و از حلال و حرام آن‌ها آگاهی یافته ام. نزد تو آمده‌ام تا سئوالاتی از تو بپرسم که جز پیامبران، فرزندان یا اوصیای آن‌ها کسی قادر به پاسخ گویی به آن‌ها نخواهد بود. امام محمد باقر علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: سئوالات خود را بپرس! نافع سئوال کرد: فاصله میان حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چند سال بوده است؟ امام پرسید: طبق گفته و اعتقاد خودم پاسخ دهم یا بر اساس گفته و عقیده تو؟ وی گفت: بر اساس هر دو عقیده، پاسخ گوی. حضرت فرمود: بر اساس عقیده من پانصد سال و بر اساس باور تو ششصد سال. نافع گفت: برایم در باره آیه زیر توضیح بده که خداوند فرموده است: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَةً یعْبَدُونَ» {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش

قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از چه کسی سئوال کرد؟ حال آن‌که فاصله زمانی ایشان با حضرت عیسی علیه السلام پانصد سال بوده است؟ امام محمد باقر علیه السلام این آیه را خواند: «سُبْحَانَ الذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لیلا مِّنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلی المَسْجِدِ الأَقْصَی الذِی بَارَكْنَا حَولهُ لنُرِیهُ مِنْ آیاتِنَا» {منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهان از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا نشانه‌های خود را به او بنمایانیم.} یکی از نشانه‌هایی که خداوند در هنگام اسراء از مکه به بیت المقدس به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نشان داد، این بود که همه پیامبران و انبیاء را گرد هم آورد. سپس به جبرئیل دستور داد تا اذان بگوید و نماز برپا کند. (جبرئیل در اذانش گفت: حی علی خیرالعمل.) سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم امامت نماز را به عهده گرفت. زمانی که نماز به پایان رسید، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از آن‌ها پرسید: به چه چیز شهادت می‌دهید؟ و چه چیزی را می‌پرستیدید؟ پاسخ دادند: شهادت می‌دهیم که جز اللّٰه خدایی نیست. او تنها و بی‌شریک است و تو پیامبر خدا هستی و بر این اساس از ما عهد و پیمان گرفته شده است. نافع گفت: ای ابو جعفر! راست گفتی.توضیح: جزریّ گوید: «تداککتم علیّ» یعنی بر من ازدحام کردید. و اصل «الدکّ» به معنای شکستن است. ۱۸. کافی: ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم صبح آن شب که به معراج رفت شرح مسافرت خود را با مردم بازگو کرد، گفتند: اگر راست می‌گوئی معبد بیت المقدس را توصیف کن. روای گوید: رسول خدا توصیف کرد، ولی چون شبانه زیارت کرده بود نتوانست توصیف کاملی به عمل آورد؛ جبرئیل آمد و گفت: به

این جا بنگر. صورت معبد در دیدگاه رسول خدا نمایان شد و رسول خدا بنای معبد را توصیف کرد، سپس کاروان قریش مجسم شد و رسول خدا خبر داد که شتری خاکستری رنگ در پیشاپیش قافله روان است که با طلوع خورشید به مکه می‌رسند؛ مردم قریش دیدبان فرستادند تا اگر راست باشد قافله را نگه دارند، ولی قافله با طلوع خورشید وارد شد. اینجا بود که قرظه بن عبد عمرو گفت: واحسرتا، چه قدر باید متأسف باشم که جوان نیستم تا یار و یاور تو باشم، یارو یاور مردی که مدعی است یک شبه تا بیت المقدس رفته و بازگشته است.توضیح: سخن امام «و بلغ مع طلوع الشمس» یعنی آن مرد به کاروان نمی‌رسد مگر در هنگام طلوع خورشید هنگامی که بازگردند. پس نمی‌تواند مانع از ورودشان شود. و ممکن است مقصود رسیدن کاروان به مکه باشد و آشکارتر این است که «بلغت» می‌بود. این سخن قرظه «یا لهفاً» در اصل «یا لهفی» بوده است و آن، عبارتی برای تحسّر و افسوس بر چیز از دست رفته است. در باره سخن او «أن لا اکون لک جذعاً» (جوان نیستم) جزری گوید: در محدیث مبعث آمده است که ورقهٔ بن نوفل گوید: «یا لیتنی فیها جذعاً» (ای کاش جوان باشم). ضمیر در «فیها» به نبوّت برمی گردد یعنی ای کاش در زمان ظهور نبوّت پیامبر جوانی باشم که بتوانم نهایت تلاش خود را برای یاری و پشتیبانی او به کار بگیرم. می‌گویم: ممکن است سخن قرظه - لعنه اللّٰه - از روی استهزاء و ریشخند باشد و مقصودش این باشد که: ای کاش برای یاری تو جوانی نیرومند باشم هنگامی که برایم روشن گشت که تو یک شبه تا بیت المقدس رفتی و بازگشتی. و ممکن است مقصودش این باشد که: افسوس که پیر و ناتوان شده‌ام و هنگامی که این سخنت را شندیم، نمی‌توانم آسیبی به تو برسانم. ۱۹. کافی: از یحیی کاهلی نقل شده که

گفت: تفسیر این آیه را از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ» {و [لی] نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند سود نمی‌بخشد.} فرمود: وقتی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به معراج برده شد، جبرییل، بُراق را آورد و پیامبر بر آن سوار شد و به بیت المقدس رفت و در آن‌جا با همه برادران پیامبر خود دیدار کرد و چون از معراج بازگشت به اصحابش گفت: من همین امشب به بیت المقدس رفتم و بازگشتم. جبرییل برای من براق را آورد و من سوار آن شدم. نشانه معراجم هم این است که بر کاروان ابو سفیان که در کنار چشمه بنی فلان توقف کرده بود، گذر کردم. آنان شتر قرمزی را گم کرده بودند و همه مردم به دنبال آن شتر می‌گشتند. آنان به یک‌دیگر گفتند: او به شام رفته و بازآمده است و باید سرعت زیادی داشته باشد. شما شام را دیده اید و آن‌جا را می‌شناسید. از محمّد صلی اللّٰه علیه و آله درباره بازارهای آن‌جا، دروازه‌های آن‌جا و بازرگانان شام بپرسید. پس آنان گفتند: ای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله! شام چطور بود؟ بازارهایش چگونه بود؟ امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به گونه ای بود که اگر درباره چیزی از او می‌پرسیدند و جواب آن را نمی‌دانست، بر او سخت و گران بود و این سنگینی را می‌شد در چهره ایشان دید. در همین حال که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله چنین بود، ناگهان جبرییل نازل شد و گفت: ای رسول خدا! این شام است که در مقابل توست. رسول خدا نگاه کرد و دید که شام با دروازه‌ها و بازارها و بازرگانانش در مقابل چشمان او قرار گرفته است. پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: کجاست آن کسی که در باره شام از من سؤال کرد؟ خدمت ایشان عرض کردند که فلانی و فلانی. سپس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله هر سؤالی را که آن دو داشتند جواب داد، اما از بین

آن‌ها جز عده اندکی، کسی به رسول خدا ایمان نیاورد و این آیه، توضیح آن است «وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پناه می‌بریم به خداوند از این‌که به خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان نداشته باشیم. ما به خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان آوردیم.توضیح: سخن او «انّما جاء الشام» یعنی به شام آمد، یا از شام آمد، به این صورت که منصوب به نزع خافض باشد. و در برخی نسخه‌های قدیمی اینگونه آمده است: «انّما جاءه راکب سریع» یعنی جبرئیل. و در برخی روایات: «انّما جاء راکب سریع» ذکر شده است. و بنا به این تقدیرها، آنان از روی استهزاء و تمسخر آن سخن را بر زبان راندند. سخن او «هذه الشام» یعنی اصل شام با اعجاز خداوندی در مقابلت قرار گرفت، یا تصویر مانند شام، همان‌گونه که برخی روایت‌ها بر آن دلالت دارد. ۲۰. کافی: ابان بن عبدالله بن عطا از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل علیه السلام بُراق را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، آن مرکب کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ بود، دو گوشش می‌جنبید، چشمانش به روی سُم هایش بود و گام هایش در شعاع چشمانش بود، و چون به کوه می‌رسید و بالا می‌رفت دو دستش کوتاه می‌شد و دو پایش بلند، و چون از کوه سرازیر می‌شد دو دستش بلند می‌شد و دو پایش کوتاه. یال راستش بلند بود و به گردنش ریخته بود و دو پر از دنبال خود داشت.تفسیر عیاشی: از عبدالله بن عطا همین حدیث روایت شده است تا این عبارت: «عیناه فی حوافره، خطوه مدّ بصره».۲۱. اختصاص: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که در معراج به آسمان چهارم رفتم به گنبدی از مروارید که چهار ستون و چهار در داشت و همه از جنس حریر سبز بودند، نگاه

کردم. گفتم: ای جبرئیل این گنبد چیست که در آسمان چهارم چیزی زیباتر از آن ندیده ام؟ گفت: دوست من محمّد! این تصویر شهری به نام «قم» است که بندگان مؤمن خدا در آن‌جا گرد می‌آیند و منتظر محمّد و شفاعت او در روز قیامت می‌مانند. غم و غصه و اندوه و شرّ بسیاری دامنگیرشان می‌شود. گوید: از علی بن محمد عسکری علیه السلام پرسیدم: تا چه زمانی در انتظار فرج و نجات خواهند بود؟ فرمود: هرگاه آب بر سطح زمین بیاید.۲۲. صفات الشیعهٔ: ابن عمّاره از پدرش روایت کرده که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چهار چیز را انکار کند، شیعه ما نیست: معراج، سؤال در قبر، خلق شدن بهشت و جهنّم، و شفاعت. ۲۳. صفات الشیعهٔ: حسن بن فضّال از امام رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس معراج را تکذیب کند، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را تکذیب کرده است. ۲۴. صفات الشیعهٔ: فضل بن شاذان از امام رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس به یگانگی خدا اقرار کند و به معراج و سؤال در قبر، حوض کوثر، شفاعت، خلق شدن بهشت و دوزخ، پل صراط، ترازوی سنجش اعمال، برانگیخته شدن از قبر، دوباره زنده شدن، پاداش نیک و بد اعمال و حسابرسی در روز قیامت ایمان آورد، مؤمن حقیقی است و از شیعیان ما اهل بیت علیهم السّلام می‌باشد.۲۵. کافی: مفضّل از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده که فرمود: گفتم: مسجد کوفه قدیم است؟ فرمود آری آن، محل نماز پیامبران است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم در طی سفر معراج به آسمان در آن نماز خواند و جبرئیل به او گفت: ای محمد این مسجد پدرت آدم علیه السلام است و محل نماز پیامبران است. فرود شو و در آن نماز بخوان. پیامبر فرود آمد و در آن نماز خواند و سپس جبرئیل او را به

آسمان بالا برد.۲۶. محتضر: سلمان فارسی گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که در معراج مرا به آسمان دنیا بردند به ناگاه دیدم که در مقابل کاخی از طلای سفید قرار گرفتم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. هنگامی که به آسمان دوم رفتم خود را بر در قصری دیدم که از طلای سرخ بود و از کاخ نخست زیباتر بود و بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. چون به آسمان سوم رسیدم خود را در برابر کاخی از یاقون سرخ دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. وقتی به آسمان چهارم رسیدم خود را در مقابل کاخی از مروارید سفید یافتم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. چون به آسمان پنجم رسیدم خود را در روبه روی کاخی از مروارید زرد دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. چون به آسمان ششم رسیدم خود را در مقابل کاخی از مروارید خیس توخالی دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. هنگامی که به آسمان هفتم

رسیدم خود را در برابر کاخی از نورِ عرش خداوند تبارک و تعالی دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. پس به راه افتادیم و هم‌چنان از نوری به تاریکی و از تاریکی به نور می‌رسیدیم تا این‌که در مقابل سدرهٔ المنتهی ایستادیم که به ناگاه جبرئیل بازگشت. گفتم: دوست من در چنین جائی - یا در کنار چیزی مانند این سدرهٔ - از من باز می‌مانی و می‌روی؟ گفت: دوست من، سوگند به کسی که تو را به حقّ به پیامبری مبعوث داشت، این مسیری است که هیچ پیامبری مرسل و هیچ فرشته مقربی آن را نپیموده است، تو را به خداوند صاحب عزّت می‌سپارم. و من هم‌چنان ایستاده بودم تا این‌که به دریاهایی از نور پرتاب شدم و پیوسته امواج مرا از نوری به تاریکی و از تاریکی به نوری می‌انداختند تا این‌که پروردگارم در جایگاهی از ملکوت رحمان که دوست داشتم مرا بایستاند، ایستاند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: بایست ای احمد. من با ترس و لرز ایستادم. از ملکوت ندا آمد: ای احمد، خداوند عزیز بر تو سلام می‌کند. فرمود: گفتم: او سلام است و سلام و سلامتی به او باز می‌گردد. سپس بار دیگر ندا آمد: ای احمد. گفتم: لبیک و سعدیک ای سرور و مولایم. فرمود: ای احمد، «پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب هایش ایمان آورده اند». خداوند این جملات را به من الهام فرمود و من هم گفتم: «پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند.» بعد گفتم: «شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام

به سوی تو است.» پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «خداوند هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آن‌چه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آن‌چه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست» پس من گفتم: «پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر» پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: درخواستت را انجام دادم. گفتم: «پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار هم‌چنان که بر [دوشِ] کسانی که پیش از ما بودند نهادی» خداوند فرمود: دعایت مستجاب شد. گفتم: «پروردگارا، و آن‌چه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور سرور ما تویی پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.» پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: دعایت مستاجب شد و خواسته ات انجام شد و قلم تقدیر بر آن‌چه باید نوشته می‌شد، رفت. (ثبت شد) پس از برآورده شدن نیازم از مناجات با پروردگار، بر من ندا آمد که: خداوند صاحب عزت به تو می‌گوید: چه کسی را در زمین جانشین کردی؟ گفتم: بهترین آنان را، پسر عمویم را در میانشان جانشین خود کردم. بر من ندا آمد: ای احمد پسر عمویت کیست؟ گفتم: تو بر آن داناتری، علی بن ابی طالب. هفت بار پی در پی از ملکوت بر من ندا آمد: ای احمد، سفارش مرا در باره پسر عمویت علی بن ابی طالب بپذیر. سپس فرمود: توجه کردم، و به سمت راست عرش نگاه کردم دیدم که بر ساق (جانب) راست عرش نوشته شده بود: «لا اله الا انا وحدی لا شریک لی، محمد رسولی، ایّدته بعلیّ» ای احمد! نامت را از اسم من مشتقّ کردی چرا که من خداوند محمود حمید هستم. و من خداوند علیّ (بلند مرتبه) هستم و اسم پسر عمویت را از نام من مشتق کردی. ای ابوالقاسم به عنوان هدایت گر هدایت شده (به سوی مردم) برو، چه خوب آمدی و چه خوب بازگشتی. خوشا به حال تو و خوشا به

حال همه کسانی که به تو ایمان می‌آورند و تو را تصدیق می‌کنند. سپس در دریاهای نور افتادم و پیوسته موج‌ها مرا پرتاب می‌کردند تا این‌که در سدرةُ المنتهی جبرئیل از من استقبال کرد. پس به من گفت: ای دوست من، چه خوب آمدی و چه خوب بازگشتی. چه گفتی و چه شنیدی؟ فرمود: برخی از آن‌چه اتفاق افتاده بود بازگو کردم. پس به من گفت: آخرین سخنی که برای تو گفته شده، چه بود؟ گفتم: بر من ندا آمد که ای ابوالقاسم به عنوان هدایت گر هدایت شده و راهنما (به سوی مردم) برو، خوشا به حال تو و خوشا به حال همه کسانی که به تو ایمان می‌آورند و تو را تصدیق می‌کنند. جبرئیل به من گفت: آیا مقصود از کلمه «ابو القاسم» را دانستی؟ گفتم: نه، ای روح خدا. پس بر من ندا آمد که: ای احمد! در حقیقت کنیه ابو القاسم را برایت برگزیدم به این دلیل که تو در روز قیامت، رحمت را از جانب من در میان بندگان تقسیم می‌کنی. جبرئیل گفت: مبارکت باد ای دوست من، سوگند به خدایی که تو را به رسالت مبعوث کرد و تو را به نبوّت اختصاص داد خداوند پیش از تو این مقام و مرتبه را به هیچ انسانی نداده است. سپس بازگشتیم تا این‌که با آسمان هفتم رسیدیم و متوجه شدم که آن کاخ سر جایش بود. گفتم: دوست من جبرئیل، از آن دو فرشته بپرس که آن جوان بنی هاشم کیست. جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. گفتند: علی بن ابی طالب پسر عموی محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. و ما به هر یک از آسمان‌ها که فرود می‌آمدیم، کاخ‌ها را سر جای خود می‌دیدیم، و هم‌چنان جبرئیل از فرشتگان در باره آن جوان هاشمیّ می‌پرسید و همه آنان می‌گفتند: علی بن ابی طالب است.۲۷. از همان کتاب از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، فاطمه سلام اللّٰه علیها را بسیار می‌بوسید. عایشه از این

کار خشمگین شد و گفت: ای رسول خدا! تو فاطمه را زیاد می‌بوسی. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای عایشه! من زمانی که به معراج رفتم و وارد بهشت شدم، جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک کرد و از میوه آن به من خوراند؛ من آن را خوردم و زمانی که به زمین فرود آمدم، خداوند آن میوه را به آبی در پشت من تبدیل کرد و سپس با خدیجه، همبستر شدم و او فاطمه را حامله شد و من هر وقت، فاطمه را می‌بوسم، عطر درخت طوبی را در او استشمام می‌کنم.۲۸. احتجاج: ابن عباس گوید: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در جواب گروهی از یهودیان فرمود: خداوند براق را مسخّر من ساخت و آن عطا از همه دنیا بهتر و بالاتر است، و آن مرکبی از مرکب‌های بهشت است که چهره‌اش همچون صورت آدمی، و سم هایش چون سم اسبان، و دمش مانند دم گاو، از الاغ بزرگ‌تر و از قاطر کوچک‌تر است. زین آن از یاقوت سرخ و رکابش از درّ سفید، و آن را هفتاد هزار لگام از طلا است، دو بال دارد که با درّ و یاقوت و زمرّد تزیین شده است، و بر پیشانیش این جمله نوشته شده: «لا إله إلّا اللَّه وحده لا شریک له، محمّد رسول اللَّه».۲۹. عیون الاخبار: با این سه سند از امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت شده که رسول خدا صلی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: گوید: همانا خداوند براق را برای من مسخر گردانید و آن مرکبی از مرکب‌های بهشت است نه کوتاه است و نه دراز، و اگر خدا او را اذن می‌داد دنیا و آخرت را یک گام می‌کرد و در رنگ، نیکوترین و زیباترین مرکب است.۳۰. خصال: ابن عباس گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: جز ما چهار تن در قیامت سواری نیست. عباس بن عبد المطلب عرض کرد: آنان چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: من بر براق سوارم که رویش چون آدمی است و گونه‌اش چون گونه اسب و یالش از مروارید

رشته کشیده و دو گوشش از دو زبرجد سبز و دو چشمش چون زهره می‌درخشند و چون آفتاب پرتو می‌افکند از سینه‌اش عرقی چون مروارید غلطان است، فربه و دست و پا بلند است جانش چون جان آدمی است سخن را می‌شنود و می‌فهمد بزرگ‌تر از خر و کوچک‌تر از استر است. بخشی از روایت.۳۱. علل الشرایع، عیون اخبار الرضا: مردی از اهل شام در باره کنیه براق از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید. فرمود: کنیه براق، ابوهلال است.۳۲. سید بن طاووس در کتاب سعد السعود گوید: ابن حمّاد از پدرش از جدّش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در هنگامی که من در حجر بودم، جبرئیل به نزدم آمد و ضربه ای به پایم زد. من بیدار شدم اما چیزی ندیدم. سپس برای بار دوم آمد و ضربه ای به پایم زد و من بیدار شدم. بازویم را گرفت و مرا در چیزی شبیه لانه پرنده گذاشت. وقتی چشم بر هم زدم و به خودم آمدم دیدم که در مکانی هستم. جبرئیل گفت: آیا می‌دانی کجا هستی؟ گفتم: خیر ای جبرئیل. گفت: اینجا بیت المقدس است، بیت الاقصیِ خداوند است. حشر و نشر در اینجا خواهد بود. سپس جبرئیل برخاست و انگشت سبابه راستش را در گوش راستش گذاشت و با تکرار دوباره عبارات، اذان می‌گفت. در آخر اذان دو بار می‌گفت: «حیّ علی خیر العمل» و چون اذان گفتن را به پایان برد، با تکرار دوباره عبارات، اقامه گفت. و در پایان اقامه گفت: «قد قامت الصلاۀ، قد قامت الصلاۀ». پس نوری از آسمان درخشید و به واسطه آن قبر پیامبران باز شد و از هر سوی برای اجابت دعوت جبرئیل آمدند. و چهار هزار و چهار صد و چهارده پیامبر جمع شدند. و به صفّ ایستادند و تردیدی نداشتم که جبرئیل پیش نماز ما می‌شود. هنگامی که صف‌های نماز را مرتّب کردند، جبرئیل بازویم را گرفت سپس به من گفت: ای محمد پیش نماز بشو و نماز را

برای برادرانت بخوان. چرا که خاتم پیامبران از پیامبران پیش از خود اولی‌تر و شایسته‌تر است. پس من به سمت راستم توجه کردم دیدم پدرم ابراهیم علیه السلام ایستاده و دو جامه سبز بر تن دارد و در سمت راست او دو فرشته، و در سمت چپ او دو فرشته دیگر ایستاده‌اند. سپس متوجه سمت چپم شدم دیدم برادرم و وصیّم علی بن ابی طالب ایستاده و دو جامه سفید بر تن دارد و دو فرشته در سمت راست او دو فرشته در سمت چپ او ایستاده‌اند. پس غرق شادمانی شدم. جبرئیل با دستش به من اشاره کرد و چون نماز به پایان رسید به سوی ابراهیم علیه السلام رفتم و او به نزدم آمد و با من مصافحه کرد و با دو دستش دست مرا گرفت، و گفت: مرحبا به پیامبر صالح و فرزند صالح و مبعوث شده صالح در زمان صالح. و به نزد علی بن ابی طالب رفت و با او مصافحه کرد و با دو دست، دستش را گرفت و گفت: مرحبا به فرزند صالح، و وصیّ صالح پیامبر ای ابا الحسن. گفتم: ای پدرم، کنیه او ابو الحسن است در حالی که او فرزندی ندارد؟ گفت: من اینگونه در صحفم و علم غیب پروردگارم دیدم که اسم او علی است و کنیه او ابو الحسن و الحسین، و وصیّ خاتم پیامبران پروردگارم است. سپس در باره کل حدیث اینگونه گفته است: ما در ابطح به صبح درآمدیم در حالی که هیچ سختی و رنجی متحمل نشده بودیم. و من این حدیث را برای شما بازگو می‌کنم و گروهی آن را تکذیب خواهند کرد در حالی که این حدیث درست و حقّ است، پس شک به دل راه ندهید.
علی بن موسی بن طاووس می‌گوید: شاید این معراج، معراج دیگری غیر از آن معراج مشهور باشد چرا که روایت‌ها در باره کیفیت معارج متفاوت و مختلف اند و چه بسا پیامبرانی که در این حالت حاضر بودند، غیر از آن پیامبرانی باشند که در معراج دیگر حاضر شدند. زیرا شمار پیامبران

برگزیده، صد و بیت و چهار هزار پیامبراند و شاید پیامبرانی که در این معراج حضور پیدا کردند، پیامبران مرسل باشند، یا پیامبرانی باشند که ویژگی مخصوص و رازی پنهان داشته‌اند. و همه اتفاقاتی که برای پیامبر و علی علیهما السلام اتفاق افتاده را نمی‌دانیم و بدان واقف نیستیم. و هر آن‌چه عقل، ممکن بداند و خداوند جلّ جلاله ذکر کرده، جایز نیست معنای آن را تکذیب کنیم. و من در شماری از مجلدات و تصنیفات ذکر کردم که هر گاه خداوند جلّ جلاله بنده‌اش را برای معرفت و شناختش برگزیند و سعادت خدمتگذاری را به او بدهد، پس از این هر انعام و اکرامی در حقّ او انجام دهد، پایین‌تر از این مقام و جایگاهش در نزد خداست، بویژه این‌که کسانی آن را روایت کرده باشند که در نقل درست فضیلت‌های علی بن ابی طالب علیه السلام متهّم نیستند.توضیح: «الضبع» به معنای بازو است و «الاوب» به معنای ناحیه است. ۳۳. عدد: در شب بیست و یکم ماه رمضان، شش سال پیش از هجرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به معراج رفت. و گفته شده: شنبه شبِ روز هفدهم ماه رمضان بود. و گفته شده: دوشنبه شبِ ماه ربیع الاول در سال دوم پس از نبوّت به معراج رفت. و در کتاب تذکرهٔ آمده است که در شب بیست و هفتم ماه رجب سال دوم هجری پیامبر به معراج رفت.۳۴. تفسیر قمی: هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، بُراق را نزد پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله آوردند. یکی لگام و دیگری رکاب را گرفت و پیامبر سوار شد و دیگری لباس او را مرتب کرد. بُراق چموشی کرد و جبرئیل به صورت او سیلی زد و گفت: آرام باش ای براق! قبل از این هیچ پیامبری بر پشت تو سوار نشده است و بعد از او هم هرگز همانند او، سوار بر تو نمی‌شود. بُراق اندکی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

را بالا بُرد، البته نه خیلی زیاد و جبرئیل علیه السلام همراه او بود و آیات آسمان‌ها و زمین را به او نشان می‌داد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در راه، کسی از سمت راست مرا صدا کرد: ای محمد! من پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، پس کسی از سمت چپ مرا صدا کرد، ای محمد! من به او پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، سپس زنی از روبروی من آمد که دست هایش تا آرنج عریان بود و از همه زینت‌های دنیا به خود آویخته بود و گفت: ای محمد! به من نگاه کن تا با تو صحبت کنم. اما توجهی به او نکردم و به راه خود ادامه دادم تا این‌که صدایی شنیدم که مرا ترساند. جلوتر رفتم. جبرئیل نزد من آمد و گفت: نماز بگزار. پایین رفتم و نماز خواندم. پرسید: می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در طور سینا، جایی که خداوند با موسی سخن گفت، نماز خواندی. دوباره سوار بر براق شدم و حرکت کردیم، جبرئیل دوباره گفت: پایین بیا و نماز بگزار چنین کردم. پرسید می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در بیت لحم نماز خواندی، بیت لحم نزدیک بیت المقدس است و زادگاه عیسی بن مریم علیهما السلام می‌باشد، پس دوباره سوار شدم و به سمت بیت المقدس رفتیم، براق را به حلقه ای که پیامبران مرکب خود را به آن می‌بستند بستم. وارد مسجد شدم، جبرئیل همراه من بود، دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و هر کدام از پیامبران که خدا اراده کرده، همه نزد من آمدند و نماز برپا شد. شک نداشتم که جبرئیل جلوتر از همه، و به امامت نماز خواهد ایستاد، وقتی صفها مرتب شد، جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلوتر از همه ایستانید و من امام [نماز جماعت] آن‌ها شدم و افتخار نمی‌کنم. پس خازن سه ظرف برای من آورد: در یکی شیر، در یکی آب و در دیگری شراب بود. شنیدم کسی گفت: اگر ظرف حاوی آب را بردارد خودش و امّتش غرق

می‌شوند و اگر ظرف حاوی شراب را بردارد خود و امّتش هدایت می‌شوند. من ظرف شیر را برداشتم و از آن نوشیدم، جبرئیل گفت: تو و امّت تو هدایت شدید، سپس پرسید؛ در راه چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت راست مرا صدا کرد. پرسید: به او جواب دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم؛ گفت: آن داعی یهود بود، اگر به او پاسخ می‌دادی، بعد از تو امّتت همه یهودی می‌شدند. پرسید: دیگر چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت چپ مرا صدا کرد. پرسید: به او جوابی دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم، گفت: آن داعی مسیحیت بود، اگر به او پاسخ می‌دادی، بعد از تو امّتت مسیحی می‌شدند. پرسید: چه چیز از روبرو به استقبال تو آمد؟ گفتم: زنی که بازوانش تا آرنج عریان بود و از همه زینت‌های دنیا به خود آویخته بود، [به من] گفت: ای محمد! به من بنگر تا با تو سخن بگویم، پرسید: آیا با او صحبت کردی؟ گفتم: نه، هیچ سخنی نگفتم و توجهی به او ننمودم؛ گفت: آن دنیا بوده اگر با او کلمه ای می‌گفتی، امّت تو دنیا را بر آخرت ترجیح می‌داد. سپس صدایی ترسناک شنیدم، جبرئیل گفت: ای محمد! می‌شنوی؟ گفتم: آری، گفت: هفتاد سال پیش از دهانه جهنم سنگی را به درونش انداختم، اکنون به قعر آن رسید. گفتند: پیامبر تا زمانی که جان به جان آفرین تسلیم کرد هرگز نخندید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سپس همراه با جبرئیل به آسمان دنیا صعود کردیم، ملکی به نام اسماعیل در آن‌جا بود، همان صاحب خَطفه که خداوند می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» {مگر کسی که (از سخن بالاییان) یکباره استراق سمع کند که شهابی شکافنده از پی او می‌تازد.} و هفتاد هزار ملک تحت امر او، هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امرش. پرسید: ای جبرئیل! این شخص که همراه توست، کیست؟ پاسخ داد: محمد پیامبر

خداست. پرسید: مبعوث شده است؟ گفت: آری. سپس او در آسمان را گشود و من به او سلام دادم و او پاسخ آن را داد، و برای هم طلب مغفرت کردیم و گفت: خوش آمدی ای برادر ناصح و پیامبر صالح! با همه آن‌ها دیدار و مصافحه کردم و وارد آسمان دنیا شدم، همه ملائکه با چهره ای خندان و مژده خیر از من استقبال کردند به جز یکی که بسیار غول پیکر، زشت منظر، و عصبانی بود، همانند سایر ملائکه در حق من دعا کرد، اما نه با خنده و روی گشاده، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ من از آن ترسیدم! گفت: باید از آن بترسی، همه ما از آن می‌ترسیم، این مالک، خازن جهنم است، تا به حال هرگز نخندیده و از زمانی که خداوند او را بر جهنم گماشته است، روز به روز خشم و غضبش نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران بیشتر و بیشتر می‌شود، خدا به دست او از دشمنانش انتقام می‌گیرد، اگر پیش از تو با کسی خندیده بود، یا بعد از این با کسی می‌خندید، امروز با تو هم می‌خندید، اما او هرگز نمی‌خندد، من به او سلام دادم او پاسخ سلام مرا داد و به من بشارت بهشت داد. به جبرئیل که طبق فرموده خداوند: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» {در آن‌جا (هم) مطاع (و هم) امین است.} گفتم: آیا به او امر می‌کنی جهنم را به من نشان دهد؟ جبرئیل به او گفت: مالک! جهنم را به محمد نشان بده، او پوشش جهنم را برداشت و دری از درهای آن را باز کرد. آتشی از آن بیرون آمد و به آسمان زبانه کشید. من بسیار ترسیدم و گمان کردم اکنون این آتش مرا در بر می‌گیرد. گفتم: ای جبرئیل! به او بگو: پوشش آتش را بر روی آن بیندازد، و جبرئیل چنین کرد، و مالک به آتش گفت: برگرد، و آتش به جای خود برگشت. جلوتر رفتم، مردی بزرگ و درشت هیکل و گندمگون دیدم، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: پدرت، آدم است. ناگهان نسل و ذریّه‌اش به او نشان داده شد و

می‌فرمود: روحی پاک و عطری خوشبو از کالبدی پاک، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سوره مطفّفین را از انتهای آیه هفده تا آخر تلاوت کرد: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّيِّينَ* وَمَا أَدْرَاکَ مَا عِلِّيُّونَ* كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» {نه چنین است در حقیقت کتاب نیکان در علّیّون است* و تو چه دانی که علّیّون چیست؟ * کتابی است نوشته شده}. پس به هم‌دیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم. آدم علیه السلام گفت: خوش آمدی ای پسر صالح و پیامبر صالح و شایسته که در زمان نیک و صالح مبعوث شده ای. سپس به فرشته ای از ملائکه برخوردم که در جایگاهی نشسته بود و همه عالم در میان دو زانوی او بود و در دستش، لوحی از نور داشت که در آن چیزهایی نوشته شده بود و او در آن می‌نگریست و به راست و چپ و اطرافیان خود توجهی نمی‌کرد و غمگین و حزین نشسته بود، پرسیدم: جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است، سختکوش و جدّی در قبض ارواح. گفتم: نزدیک‌تر برویم تا با او صحبت کنم، نزدیک شدیم و به او سلام دادم، جبرئیل به او گفت: این محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را بر بندگان فرستاد؛ او هم به من خوشامد گفت و با سلام و تحیّت از من استقبال کرد؛ و گفت: ای محمد! بشارت می‌دهم که من همه چیز را در امت تو می‌بینم؛ گفتم: سپاس خداوندی را که صاحب نعمت و احسان نسبت به بندگانش است، این ناشی از فضل و رحمت پروردگارم نسبت به من است، جبرئیل گفت: در عمل، او خشن‌ترین ملک است: پرسیدم: آیا روح هر کس که تا به حال مرده و یا بعد از این خواهد مرد، تو قبض می‌کنی؟ گفت: آری، پرسیدم: هرکجا باشند آن‌ها را می‌بینی و خودت مشاهده می‌کنی؟ گفت: آری. ملک الموت گفت: همه دنیا که خدا آن را برای من مسخّر کرده و مرا بر آن مسلّط داشته، همانند درهمی در دست شخصی است که هرگونه

بخواهد آن را می‌چرخاند، هر روز پنج بار بر هر خانه ای سر می‌زنم و هرگاه صاحبان عزایی بر مرده خود بگریند، به آن‌ها می‌گویم: برای او گریه نکنید، من بارها و بارها سراغ شما خواهم آمد تا هیچ یک از شما باقی نماند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: مرگ بلایی برتر از همه بلاها است، ای جبرئیل. جبرئیل گفت: آن‌چه بعد از مرگ وجود دارد خیلی بیشتر از مرگ، سخت و ناگوار است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سپس جلوتر رفتیم و گروهی را دیدیم که در برابر آن‌ها سفره‌هایی انداخته شده و در آن گوشت پاک و گوشت کثیف و ناپاک قرار داشت و آن‌ها گوشت پاک را رها کرده از غذای ناپاک می‌خوردند. پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها گروهی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند، سپس ملکی را دیدم که خلقت او بسیار عجیب بود، نیمی از جسد او آتش و نیم دیگر یخ بود، نه آتش یخ را آب می‌کرد نه یخ آتش را خاموش می‌کرد، و او با صدای بلند می‌گفت: پاک و منزه است خدایی که این آتش را مهار کرده و آتش یخ را ذوب نمی‌کند و سرمای این برف را از این‌که گرمای این آتش را خاموش کند منع کرد، بار خدایا! ای آن‌که بین یخ و آتش انس و الفت برقرار کرده ای، در قلب بندگان مؤمن خود هم، الفت و انس برقرار کن. پرسیدم: این کیست؟ جبرئیل گفت: این ملک را خداوند بر همه اطراف و اکناف آسمان‌ها و زمین‌ها موکّل ساخته است، او خیرخواه‌ترین ملک خدا نسبت به بندگان مؤمن است و از زمانی که خلق شده است، همان دعایی را که شنیدی، در حق آن‌ها می‌خواند. و دو ملک در آسمان هستند یکی از آن‌ها دائماً می‌گوید: خدایا! بخشش و انفاق هر کس که انفاق می‌کند را به او برگردان، و دیگری می‌گوید: خدایا! نابودی و هلاکت را نصیب بخیل گردان. جلوتر رفتم، گروهی را دیدم که لب‌هایی شبیه لب‌های شتر

داشتند، گوشت پهلوهایشان را کنده و به دهانشان می‌ریختند، پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها عیب جویان و سخن چینان هستند، و گروهی را دیدم که سرهایشان با سنگ کوبیده می‌شد. پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها کسانی اند که از نماز عشا غفلت می‌کردند و به آن اهمّیّتی نمی‌دادند، و گروهی را دیدم که آتش در دهانشان ریخته و از مخرج آن‌ها بیرون می‌آمد. پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: اینها در حقیقت، کسانی اند که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند. گروهی را دیدم که چون می‌خواستند برخیزند، شکم بزرگ شان مانع می‌شد. از جبرئیل درباره آن‌ها پرسیدم؛ گفت: این‌ها کسانی که ربا می‌خورند، (از گور) برنمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است. این رباخواران همانند آل فرعون هر صبح و شب در آتش انداخته می‌شوند و می‌گویند: خدایا! قیامت کی فرا می‌رسد؟ فرمود: پس زنانی را دیدم که بر سینه هایشان آویخته شده بودند پرسیدم، اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینان، زنان زناکار هستند، کسانی که مال شوهرانشان را به فرزندان کس دیگری به ارث می‌رساندند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خشم خدا نسبت به زنی که کسی غیر از قومی را میان آن‌ها وارد می‌کند و او بر عورات آن‌ها آگاه شده و از خزانه آن‌ها می‌خورد، زیاد است. فرمود: پس گروهی از ملائکه را دیدم که خداوند عزّ و جلّ آن‌ها را به صورتی که اراده کرده خلق نموده بود و چهره هایشان را به صورتی که اراده فرموده قرار داده بود. هر جزء از پیکر آن‌ها با صدایی متفاوت خدا را ذکر و تسبیح می‌گفت، صدایشان به حمد و ثنا بلند بود و از ترس خدا گریه می‌کردند، درباره آن‌ها از جبرئیل پرسیدم؛ گفت: آن گونه که

می‌بینی خلق شده‌اند، از خوف خدا، هیچ یک از آن‌ها با ملکی که در کنار اوست، هرگز کلمه ای سخن نگفته و هرگز سر خود را بلند نکرده و یا بیشتر از آن‌که هست خم ننموده است؛ به آن‌ها سلام کردم، و به علت خضوع و خشوع، با اشاره سر پاسخ مرا دادند، جبرئیل گفت: این، محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را به عنوان پیامبر به سوی بندگان خود فرستاده است، او خاتم پیامبران و سیّد آن هاست، آیا با او سخن نمی‌گویید؟ با شنیدن این سخن به سوی من آمدند و سلام و تحیّت گفتند، و به من و امّتم بشارت خیر دادند. پس به آسمان دوم بالا رفتیم، دو مرد کاملاً شبیه یک‌دیگر دیدم، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: دو پسرخاله، عیسی و یحیی. به آن دو سلام کردم، پاسخ مرا دادند و برای هم طلب مغفرت نمودیم، گفتند: خوش آمدی ای برادر و پیامبر صالح! در آن‌جا هم فرشتگانی دیدم همانند آنان که در آسمان اول دیده بودم، همه در حال حمد و ثنای خداوند، هر یک با صدایی متفاوت از صدای دیگران، و خداوند آن‌ها را همان‌گونه که اراده کرده بود، خلق نموده بود. سپس به آسمان سوم صعود کردیم، مردی را دیدم که از شدت زیبایی نسبت به دیگران، چون ماه بدر بود در میان ستارگان؛ از جبرئیل درباره او پرسیدم، گفت: او برادرت، یوسف است. به او سلام دادم، پاسخ مرا داد و برای هم طلب مغفرت نمودیم. گفت: خوش آمدی، ای برادر و پیامبر صالح که در زمانی نیک و صالح مبعوث شدی. در آن‌جا هم همانند آسمان اول و دوم ملائکه را در حال خضوع و خشوع دیدم، جبرئیل سخنانی را که درباره من به آن‌ها گفته بود به این ملائکه هم گفت و اینها هم همان کاری را کردند که ملائکه پیشین انجام داده بودند. سپس به آسمان چهارم بالا رفتیم، در آن‌جا مردی را دیدم، از جبرئیل درباره او پرسیدم، گفت: این ادریس است که خداوند به او

مقام و مرتبه عالی و رفیع عطا کرده است؛ به هم‌دیگر سلام کرده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن‌جا هم مانند طبقات پیشین آسمان، ملائکه را در حال خضوع و خشوع و عبادت دیدم که به من و امّتم بشارت خیر دادند. سپس ملکی را دیدم که بر تختی نشسته و هفتاد هزار ملک روبه روی او هستند و هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امر دارد، پس در دل رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله چنین افتاد که این فرشته باید همان باشد، پس جبرئیل بر آن ملک فریادی کشید و گفت: برخیز! و او تا روز قیامت ایستاده خواهد بود. پس به آسمان پنجم رفتیم؛ مردی میان سال و درشت چشمی را دیدم که تا به حال میان سالی بزرگتر از او ندیده بودم. گروهی از یارانش در کنار او بودند از کثرت آن‌ها تعجب کردم. پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: هارون بن عمران، محبوب در میان قوم خود. به هم‌دیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت کردیم. در آن‌جا هم مانند آسمان‌های پیشین ملائکه ای را در حال خضوع و عبادت دیدم. سپس به آسمان ششم صعود کردیم، مردی دیدم گندمگون و بلند قامت، و اگر او دو پیراهن به تن می‌کرد، باز موهایش در هر دوی آن‌ها نفوذ می‌کرد. شنیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل گمان می‌کند که من برترین و بزرگوارترین فرزند آدم ابو البشر هستم، اما این مرد از من بزرگوارتر و ارجمندتر است. از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران. به هم‌دیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن‌جا هم ملائکه ای را دیدم که همانند آن‌چه در آسمان‌های پیشین دیده بودم در حال خضوع و خشوع و عبادت پروردگار بودند. سپس به آسمان هفتم صعود کردیم، به هر ملکی که گذر کردم گفت: ای محمد! حِجامت کن و امّت خود را به حِجامت امر کن. و در آن‌جا هم مردی را دیدم که

موی سر و ریش او سیاه و سفید بود و بر تختی نشسته بود. پرسیدم: ای جبرئیل! این مرد کیست که در آسمان هفتم و بر در بیت المعمور و جوار باری تعالی ساکن است؟ گفت: این پدرت، ابراهیم است، و این مقام و محل تو و پرهیزکاران امت تو هم خواهد بود، سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله خواند: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» {در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند؛ و خدا سرور مؤمنان است}، سپس به هم‌دیگر سلام دادیم و ابراهیم علیه السلام گفت: خوش آمدی ای پیامبر و فرزند صالح که در زمانی نیک و صالح مبعوث شده ای! در آن‌جا هم، همانند آسمان شش گانه پیشین ملائکه را در حال سجود و خشوع دیدم که به من و امتم بشارت خیر دادند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم بسیار درخشان و متلالاء، نزدیک بود از درخشش آن چشم‌ها کور شوند، و دریاهایی تاریک، و دریاهای برف و یخ که رعد و برق می‌زد، و هر بار که می‌ترسیدم از جبرئیل می‌پرسیدم، و جبرئیل می‌گفت: مژده و بشارت باد بر تو ای محمد! و کرامت پروردگارت را شکر کن، و به خاطر لطف پروردگارت، حمد و ثنای او را بجا آور؛ خداوند با قدرت و مساعدت خود، به من قوت قلب و ثبات داد و از جبرئیل بسیار سؤال‌ها پرسیدم و بسیار از آن‌چه دیدم تعجب نمودم. جبرئیل گفت: ای محمد! آن‌چه می‌بینی به نظرت بزرگ و عظیم است؟! این تنها یکی از آفریده‌های پروردگار توست، پس آن خالقی که چنین مخلوقی را آفریده چگونه است؟! و آفریده‌هایی بزرگ و عظیمی که تو نمی‌بینی [چگونه است]؟! میان خداوند و خلق او نود هزار حجاب وجود دارد و نزدیک‌ترین مخلوق

خدا به او من و اسرافیل هستیم که بین ما و خدا چهار حجاب وجود دارد: حجابی از نور، حجابی از ظلمت و تاریکی، حجابی از ابر و حجابی از آب. و از جمله مخلوقات عجیبی که خداوند آفریده و به آن صورت که اراده کرده آن را شکل داده بود، خروسی بود که پاهایش در پایین‌ترین حدّ زمین هفتم و سرش در عرش بود، و یکی از ملائکه الهی به شمار می‌رفت که خداوند به اراده خود او را به آن شکل آفریده بود؛ پاهایش در آخرین حدّ زمین هفتم بود، سپس بالاتر آمده و به آسمان هفتم رسید و هم‌چنان جلوتر رفت تا تاجش به عرش الهی رسید؛ و دائماً می‌گوید: هرکجا که باشم پروردگارم پاک و منزه است. دو بال بزرگ داشت که اگر آن‌ها را می‌گسترد شرق و غرب را می‌پوشاند، در هر سحرگاه این خروس بال هایش را باز می‌کند و بر هم می‌زند و با صدای بلند تسبیح می‌گوید: «پاک و منزه است خداوند، مالک آسمان‌ها و زمین، پاک و مقدّس است، پاک و منزه است خداوند بزرگ و متعال، هیچ معبودی جز اللّٰه نیست، زنده و پا برجاست». با این کار او، همه خروس‌های زمین، زبان به تسبیح می‌گشایند و بال هایشان را برهم زده و فریاد سر می‌دهند؛ وقتی این خروس در آسمان ساکت شود، خروس‌های روی زمین هم ساکت می‌شوند. در زیر بال‌های سفید رنگ آن خروس، پر و کرک‌هایی سبز پررنگ و غلیظ وجود داشت و من هرگز چنین رنگ سبزی ندیده بودم. سپس همراه جبرئیل به راه افتاده به بیت المعمور وارد شدم، و دو رکعت نماز خواندم، همراه من گروهی از یاران من بودند که لباس‌هایی تازه و نو پوشیده بودند و گروهی دیگر لباس‌های کهنه پوشیده بودند، ابتدا آنان که لباس نو و تازه پوشیده بودند آمدند و سپس آنان که لباس کهنه پوشیده بودند نشستند. سپس دو نهر برایم آشکار شد، یکی به نام کوثر و دیگری رحمت، من

از آب کوثر نوشیدم و در نهر رحمت غسل کردم، سپس آن نهرها مطیع من شدند تا این‌که وارد بهشت شدم. در ساحل و کناره‌های آن رودها در بهشت، خانه‌های من و همسران من بود خاک آن‌جا همچون مشک خوشبو بود. یک حوری را دیدم که در نهرهای بهشتی شنا می‌کرد، از او پرسیدم: برای چه کسی خلق شده ای؟ گفت: برای زید بن حارثه؛ و صبحگاهان، من به زید مژده و بشارت او را دادم. [در آن‌جا] پرندگانی همانند شتران خراسان، و انارهایی مانند دلوهای بزرگ آویخته از درختان [وجود داشت] و نیز در آن‌جا درختی دیدم که اگر پرنده ای هفتصد سال به دور تنه آن پرواز می‌کرد، باز به نقطه شروع نمی‌رسید؛ در هر منزلی در بهشت شاخه ای از این درخت وجود داشت. از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این درخت طوبی است که خداوند فرمود: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»[خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند]. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: وقتی وارد بهشت شدم، به خود آمدم و از جبرئیل درباره آن دریاها و بزرگی و خلقت شگفت انگیز آن‌ها پرسیدم، گفت: آن‌ها سراپرده‌های حجابی اند که خداوند به آن خود را می‌پوشاند، اگر آن حجاب‌ها نبود، نور عرش الهی همه چیز را نابود می‌کرد، به سدرة المنتهی رسیدم، هر برگی از آن بر امّتی سایه انداخته بود، نسبت به آن، آن گونه بودم که خدا می‌فرماید: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» [تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] خداوند مرا صدا کرد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ» [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است} و از جانب خود و امت خود پاسخ دادم: «وَالْمُؤْمِنُونَ كلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِكتِهِ وَكتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَيک الْمَصِيرُ»، خداوند فرمود: «لاَ يكلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها لَها مَا كسَبَتْ

وَعَلَيها مَا اكتَسَبَتْ»، من گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، و خداوند فرمود: تو را بازخواست نخواهم کرد. پس گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَينَا إِصْرًا كمَا حَمَلْتَه عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»، خداوند فرمود: بر دوش تو قرار نمی‌دهم. من گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»، خداوند فرمود: آن را به تو و امت تو عطا کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ‌کسی کریم‌تر و بزرگوارتر از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به نزد خدا فرستاده نشده است تا چنین خصلتی را برای امت خود بخواهد.پس پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! به پیامبرانت فضایل و مراتبی عطا کرده ای، پس به من هم عطا کن. فرمود: دو جمله از عرش خود را به تو عطا کردم، لا حول و لا قوة إلاّ بالله، لا منجی منک إلاّ إلیک، یعنی هیچ نیرو و قدرتی جز قدرت خدا وجود ندارد و تنها مفرّ و پناه از خدا، خودِ خداوند است. و ملائکه دعاها و کلماتی به من آموختند که هر صبح و شب آن‌ها را می‌خوانم: «خدایا! از ظلم و ستم خود به عفو و بخشش تو پناه می‌آورم و از گناه خود به مغفرت، و از ذلّت و پَستی خود به عزّت تو، و از فقر خود به غِنا و بی‌نیازی تو پناه می‌آورم و چهره فانی به چهره جاودان و ابدی تو که هیچ فنایی ندارد پناه می‌آورد». سپس صدای اذان را شنیدم، ملکی در آسمان اذان می‌داد که پیش از آن شب هرگز دیده نشده بود. گفت: اللّٰهُ أکبَر، اللّٰهُ أکبَر، خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، من بزرگ‌تر و برتر هستم. گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللّٰه، أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللّٰه، باری تعالی فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، من اللّٰه هستم هیچ معبودی جز من وجود ندارد. گفت: أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ اللّٰه. أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ اللّٰه. خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید، محمد، بنده و پیامبر من است، من او را انتخاب کرده

و مبعوث کرده ام. سپس[فرشته مؤذّن] گفت: حَیَّ عَلَی الصَّلاةِ، حَیَّ عَلَی الصَّلاةِ. خداوند فرمود: بنده‌ام راست می‌گوید و همه را به سوی انجام فریضه من فرا می‌خواند، و هر کس با میل قلبی برای انجام نماز اقدام کند و به آن اهتمام بورزد، کفّاره گناهان او خواهد بود. سپس گفت: حَیَّ عَلَی الفَلاحِ، حَیَّ عَلَی الفَلاحِ. خداوند فرمود: نماز، صلاح و پیروزی و رستگاری است؛ پس همان‌طور که در بیت المقدس امام جماعت نماز پیامبران بودم در آسمان هم امام جماعت نماز ملائکه گشتم. سپس مِهی مرا پوشاند و من به حالت سجده افتادم؛ خداوند مرا صدا کرد و گفت: من به هر پیامبری پیش از تو پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امت تو واجب می‌گردانم؛ پس تو در میان امت خود به آن اقدام کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برگشتم و به ابراهیم رسیدم او چیزی از من نپرسید، پس به موسی رسیدم، گفت: ای محمد! چه کردی؟ گفتم: خداوند فرمود: به هر پیامبری که پیش از تو بود پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امّت تو واجب گردانده ام، موسی علیه السلام گفت: ای محمد! امّت تو آخرین امت و ضعیف‌ترین آن هاست، و خداوند از آن سودی به تو نمی‌رساند، و امّت تو توان انجام این مقدار را ندارد، به نزد خداوند برگرد و برای امت خود در امر نماز تخفیف بخواه، به نزد خداوند برگشتم تا به سدرة المنتهی رسیدم و به سجده افتادم و عرض کرم: خدایا! بر من و امّتم پنجاه نوبت نماز واجب کرده ای، نه من و نه امتم هیچ یک توان آن را نداریم، آن را برایم سبک‌تر کن، ده نوبت آن را کاست، به نزد موسی برگشتم و او را از ما وقع آگاه کردم، گفت: برگرد، طاقت آن را نداری. برگشتم و دوباره از خدا خواستم از آن بکاهد و خدا ده نوبت را کم کرد، نزد موسی برگشتم و به او خبر دادم، گفت: برگرد، هر بار برمی گشتم و در محضر

خدا سجده می‌کردم، خداوند متعال ده نوبت از آن می‌کاست تا این‌که به ده نوبت رسید. نزد موسی برگشتم و او را باخبر کردم، گفت: طاقت آن را نداری، نزد پروردگار برگشتم و پنج نوبت از آن کاست. نزد موسی برگشتم. گفت: طاقت آن را نداری، گفتم: من از پروردگارم شرم دارم، پس به همین مقدار صبر می‌کنم، منادی ندا داد، حال که بر آن صبر می‌کنی، من اجر این پنج نوبت را پنج برابر می‌افزایم، هر نمازی معادل ده نماز. هر کس از امّت تو عمل نیکی انجام دهد، آن را برایش ده برابر می‌نویسم و اگر قصد کند و انجام ندهد، آن را یک کار نیک انجام یافته می‌نویسم و اگر یکی از امّت تو قصد انجام عمل بدی را داشته و آن را انجام دهد، یک گناه و اگر انجام ندهد، هیچ چیز برایش نمی‌نویسم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از جانب این امّت به موسی خیر عطا کند. و این تفسیر آیه «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ.{منزّه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصی- که پیرامون آن را برکت داده ایم- سیر داد، تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.} تا آخر آیه می‌باشد.توضیح: سخن او «أتسمع یا محمد؟» ظاهرا توضیحی برای صدایی است که پیش‌تر ذکر شد که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در راه شنید. آشکارتر این است که اینگونه باشد: «قلت: ثم سمعت صوتاً أفزعنی فقال لی جبرئیل سمعت یا محمد؟» و ممکن است این صدار، صدایی از صدای اول باشد که در روایت، حقیقت صدای اول تبیین نشده است و البته بعید می‌نماید. سخن او: «کلا إنّ کتاب الابرار» شاید استشهاد به آیه قرآن باشد بر این اساس که مقصود از کتاب الابرار در آیه ارواح آنان باشد، زیرا محلّ علوم و معارف است. و

ممکن است آمدن آیه به جهت مناسبت با مضمون روایت باشد، یعنی همان‌طور که اعمالشان در علیّین ثبت می‌شود، ارواحشان نیز بدانجا بالا می‌رود. «تصفّح فی الامر» یعنی در آن کار نگریست. جوهری گوید: هر چیزی که زیاد شود تا جایی که بالا رود و غلبه کند، «طمّ یطمّ» است. گفته می‌شود: «فوق کلّ طامۀ طامۀ». و از همین معنا، قیامت «طامۀ» نامیده شده است. پایان سخن. «المشافر» جمع مشفر با کسره میم به معنای لب شتر است. و «الرضخ» به معنای کوبیدن و شکستن است. فرموده او «یورثن اموال ازواجهنّ» یعنی زنا می‌کنند و فرزندان زنا را به فرزندان زوج ملحق می‌کنند و زنازاده‌ها از همسرانشان ارث می‌برند. و با احتمال بعید می‌تواند به این معنا باشد که مقصود از آن زنی باشد که از شوهر دیگرش فرزند دارد و اموال شوهر فعلی‌اش را به فرزندش می‌دهد. و عبارت دوم معنای اول را تاکید و تایید می‌کند. سخن او: «من اطباق اجسادهم» به صورت مجازی به معنای اعضای بدن آن‌ها است، یا پوشش‌های بدن‌ها است که شامل بال و پرهایشان است. فیروزآبادی گوید: «الطبق» با حرکت حروف، درپوش هر چیزی است. و نیز به معنای استخوان نازکی است که بین هر دو مهره را جدا می‌کند. «الطابق» بر وزن هاجر و صاحب به معنای عضو بدن است. سخن او «من الملائکۀ الخشوع» شاید جمع خاشع باشد مانند «رکوع» که جمع راکع است. در برخی نسخه‌ها به صورت «من الملائکۀ و الخضوع فی المواضع» آمده که صحیح‌تر است. سخن او: «إنهٔ هو» یعنی او فرشته ای است که بالاتر از او فرشته نیست، یا این‌که او کسی است که امور عالم را به دستور خداوند تدبیر می‌کند. فرموده او: «کأنّه من شبوۀ» می‌گویم: نام قبیله ای بزرگ است و مکانی در بادیه، و قلعه ای در یمن است. ثعلبی در توصیف پیامبر اینگونه آورده است: «کأنّه من رجال ازدشنوءۀ»

فیروزآبادی گوید: «ازدشنوءۀ» و گاهی با تشدید می‌آید، اسم قبیله ای است که به جهت وجود شنان در میان آن‌ها بدین اسم نامگذاری شده است. بنا بر این تقدیرها، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم او را در گندمگون بودن و درازی قامت به یکی از این طایفه‌ها تشبیه کرده است. «الشمط» سفیدی سر است که با سیاهی آمیخته باشد. «خفق الطائر» یعنی پرنده پرواز کرد. و «أخفق» یعنی بال هایش را بر هم زد. «الزغب» به حرکت حروف، مو و پرِ کوچک و نرم است. و اولین مو و پری است که ظاهر می‌شود و می‌روید. «البخت» شتر خراسانی است. و «الدلیّ» با ضمه دال و کسره لام و تشدید یاء جمع «دلو» بر وزن فعول است. و «القتر» با ضمه و با دو ضمه به معنای ناحیه و جانب است و با فتحه و حرکت حروف به معنای اندازه و مقدار است. سخن او: «لتهتک نور العرش و کلّ شیء فیه» یعنی اگر این حجاب‌ها نمی‌بود، نور بزرگی که خداوند در پشت حجاب آفریده است، نور عرش و نورهای پایین‌تر از آن را سوزانده و می‌درید. و در برخی از نسخه‌ها «لهتک نور العرش کلّ شیء فیه» آمده است که مقصود از آن، حجاب‌هایی است که در زیر عرش قرار دارد. و اگر آن حجاب‌ها نمی‌بود، عرش می‌سوخت و نور عرش همه نورهای پایین‌تر از آن را می‌سوازند. و در تفسیر صغیر مصنّف آمده است: نور خداوند، عرش و چیزهای پایین‌تر از آن را می‌سوزاند و به معنای نخست باز می‌گردد. و «الصبابۀ» به معنای لطافت و حرارت اشتیاق است. ۳۵. امالی صدوق: رسول خدا فرمود: شبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دستم را گرفت و به بهشتم برد و بر یکی از مسندهای بهشتم رسانید و یک دانه به من داد و چون آن را دو نیم کردم یک حوریه از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پرهای جلو کرکس بود. به من گفت: درود بر تو ای احمد، ای رسول خدا، ای محمد.

گفتم: خدایت مهربان باشد تو کیستی؟ گفت: منم راضیه و مرضیه، خداوند جبار مرا از سه جنس آفریده است، پائین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه‌ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم و حضرت جلیل فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابی طالب.توضیح: فیروزآبادی گوید: «الدرنوک» با ضمه نوعی لباس یا فرش یا بوریا است. ۳۶. امالی صدوق: عبد الرحمن بن غُنم گفته است: جبرئیل مَرکبی کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ آورد که پاهایش بزرگ‌تر از دست هایش بود با یک گام تا آن‌جا که چشم می‌دید راه می‌پیمود، وقتی پیامبر خواست سوار شود، اسب چموشی کرد، جبرئیل گفت: این محمد است، آن‌گاه مرکب آنقدر خم شد که به زمین چسبید. و پیامبر سوار شد. وقتی پایین می‌آمد دست هایش بلندتر و پاهایش کوتاه‌تر می‌شد و وقتی بالا می‌رفت پاهایش بلند و دستانش کوتاه می‌شد. در تاریکی شب، پیامبر بر الاغی بار زده شده برخورد، الاغ از صدای حرکت بال‌های بُراق رَم کرد، مردی در آخر کاروان غلامش را که در اول کاروان بود صدا کرد و گفت: فلانی الاغ رَم کرد و گریخت و فلان شتر وضع حمل کرد و دستش شکست، و آن الاغِ گریخته، مال ابوسفیان بود. پس پیامبر، سوار بر براق به راه خود ادامه داد، وقتی به وادی بَلقاء رسید، فرمود: ای جبرئیل! من تشنه هستم. جبرئیل کاسه آبی آورد و پیامبر آن را نوشید و به راه ادامه دادند و به قومی رسید که از پی و عصب پاشنه هایشان بر قلاب‌هایی از آتش آویخته شده بودند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ [جبرئیل] گفت: کسانی که خدا به آن‌ها روزی حلال داده است، اما به دنبال مال حرام رفتند. جلوتر رفتند: گروهی را دید که پوستشان با سوزن‌هایی از آتش دوخته می‌شد، فرمود: ای جبرئیل! اینها کیستند؟

گفت: کسانی که با زنانی که بر آن‌ها حلال نبودند، فعل حرام انجام داده‌اند. جلوتر مردی را دید که بسته ای هیزم را بلند می‌کند، اما موفق نمی‌شود، هر بار که موفق نمی‌شود بر آن بسته هیزم افزوده می‌شود، از جبرئیل درباره او پرسید گفت: این شخص مقروض و مدیون است، می‌خواهد وام و قرض خود را ادا کند، اما هر بار که نتواند بر میزان آن افزوده می‌شود. سپس رفت و در کوه شرقی بیت المقدس، حضرت باد گرمی احساس کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این صدا و این باد از کجاست؟ گفت: این جهنم است. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: از جهنم به خدا پناه می‌برم. سپس از سمت راست بادی با رایحه ای خوش، استشمام کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این بوی خوش که استشمام می‌کنم و این صدا که می‌شنوم چیست؟ گفت: این بهشت است، پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: از خداوند بهشت را درخواست می‌کنم. جلوتر رفت تا به دروازه شهر بیت المقدس رسید که در آن هِرَقل بود، هر شب دروازه‌های شهر بسته می‌شد و کلیدهای آن بالای سر او گذاشته می‌شد. آن شب هر چه کردند دروازه شهر بسته نشد. او را از این ماجرا با خبر کردند، گفت: تعداد نگهبان‌ها را بیشتر کنید. پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمد و به بیت المقدس وارد شد. جبرئیل به سراغ سنگی رفت و آن را بلند کرد و از زیر آن سه جام و قدح بیرون آورد، قدحی از شیر، قدحی از عسل و دیگری از شراب، و قدح شیر را به پیامبر داد و حضرت آن را نوشید، و به او قدح عسل داد و حضرت نوشید، سپس خَمْر داد، فرمود: ای جبرئیل! من سیراب شدم: گفت! اگر آن را می‌نوشیدی، امت تو گمراه شده و از تو جدا می‌شدند. سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله در بیت المقدس امام جماعت نماز هفتاد پیامبر و نبیّ شد. همراه جبرئیل مَلَکی به زمین آمد که پیش از

آن هرگز به زمین قدم نگذاشته بود؛ او کلیدهای خزائن زمین را در دست داشت و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: این کلید خزائن زمین است، اگر می‌خواهی و مایل هستی، پیامبریْ بنده باش و اگر می‌خواهی پیامبریْ مَلَک شو. جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! متواضع باش. حضرت فرمود: می‌خواهم پیامبری بنده باشم. سپس به آسمان صعود کرد، وقتی به درهای آسمان رسید، جبرئیل از نگهبانان خواست درب‌ها را بگشایند، پرسیدند: این کیست؟ گفت: این محمد است. گفتند: خوب میهمانی آمده است؛ پس به هر گروه از ملائکه که گذر کرد، به او سلام دادند و برای او دعا کردند و ملائکه مقرّب او را همراهی نمودند تا این‌که به پیری رسید که زیر درختی نشسته و اطفالی اطراف او هستند: پرسید: ای جبرئیل! این شیخ کیست؟ گفت: این پدرت، ابراهیم علیه السلام است پرسید: و آن اطفال کیستند؟ گفت: فرزندان مؤمنان در اطراف او هستند، و او آن‌ها را غذا می‌دهد. سپس به شیخی برخورد که بر کرسی و تختی نشسته بود، وقتی بر سمت راست خود می‌نگریست خوشحال و شادمان می‌شد و وقتی به سمت چپ خود می‌نگریست، غمگین و گریان می‌گشت. پرسید: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این پدرت، آدم است، وقتی ذرّیّه خود را می‌بیند که به بهشت رفته اند خوشحال و خندان می‌شود و وقتی فرزندان خود را در جهنم می‌بیند، غمگین و گریان می‌شود. جلوتر، ملکی را دید که بر کرسی نشسته بود. به او سلام داد اما آن بشاشت و شادی که در چهره ملائکه دیگر دیده بود در چهره او ندید، فرمود: ای جبرئیل! به هر مَلَکی برخوردم او را بسیار محبوب و دلنشین یافتم، به جز این ملک، این کیست؟ گفت: این مالک، خازن جهنم است. او در میان ملائکه نیکوترین و گشاده‌ترین چهره را داشت، ولی از وقتی به عنوان

خازن و نگهبان جهنم قرار داده شد و احوال جهنم و آن‌چه خدا برای اهل آتش آماده کرده را دید، دیگر نخندید. سپس جلوتر رفت و به جایی برخورد که پنجاه نماز بر او واجب شد، پس در راه برگشت با موسی علیه السلام برخورد کرد، پرسید: ای محمد! چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنجاه نماز، گفت: برگرد و از پروردگارت بخواه که به امت تو تخفیف دهد، سپس دوباره موسی علیه السلام را دید، پرسید: چه تعداد نماز برای امت تو واجب شده است؟ فرمود: فلان مقدار. موسی گفت: امت توضعیف‌ترین امت هاست، به سوی خدا برگرد و از او بخواه از وظیفه امت تو بکاهد، من در میان بنی اسرائیل بودم آن‌ها کمتر از این مقدار را تحمل می‌کردند. پیامبر دائماً به سوی خدا باز می‌گشت تا این‌که تعداد نمازها به پنج نوبت رسید، سپس موسی علیه السلام پرسید: چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنج نوبت. گفت: برگرد و از خدا بخواه از وظیفه امت تو بکاهد: فرمود: از خداوند شرم دارم که دوباره به سوی او برگردم برای این امر. سپس به راه خود ادامه داد، ابراهیم خلیل الرحمن را دید، ابراهیم از پشت سر، او را صدا کرد و گفت: ای محمد! به امت خود از جانب من سلام برسان و به آن‌ها بگو: آب بهشت شیرین و گوارا، خاکش خوشبو و زمین هایش صاف و هموار و سفید است، کشت نهال آن با «سُبحانَ اللّهِ، وَ الحَمدُ لِلّهِ، وَ لا إلهَ إلاّ اللّهُ، وَ اللّهُ أكبَرُ وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بِاللهِ العَلِيِّ العَظِيمِ» است، به امت خود امر کن که در آن‌جا بسیار کشت کنند. پس برگشت و در راه به کاروانی برخورد که جلوی آن شتری خاکستری رنگ در حرکت بود. وقتی به مکه رسید، از سیر شبانه‌اش به آن‌ها خبر داد، در مکه گروهی از قریش به بیت المقدس رفته بودند، پیامبر آن‌ها را از ما وقع آگاه کرد و فرمود: دلیل صدق قول من این‌که هم اکنون همزمان با طلوع خورشید،

کاروان به این جا می‌رسد، در حالی که شتری خاکستری جلوی کاروان حرکت می‌کند. نگاه کردند و دیدند همزمان با طلوع خورشید کاروان رسید. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به آن‌ها فرمود: که او دیشب ابوسفیان را دیده که در پاسی از شب شترش رَم کرده و گریخته بود و او به غلامش که در ابتدای کاروان بود می‌گفت: شتر فرار کرده و فلان شتر وضع حمل نموده و دستش شکسته و قریش از ابوسفیان پرسیدند و دریافتند هر آن‌چه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرموده است، حقیقت دارد.توضیح: «اضطلع فیها» یعنی متمکّن شد و به عمل بدان چه امر شده بود روی آورد. و «الاضطلاع» باب افتعال از «الضلاعهٔ» به معنای قوّت است. گفته می‌شود: «اضطلع بحمله» یعنی بر آن نیرومند شد و انجامش داد. و بعید نیست که در اصل از «اطّلع فیها اطلاعاً» باشد. و «القیعان» جمع «القاع» به معنای زمین همواری سختی است که از جنگل و کوه فاصله داشته باشد. ۳۷. امالی صدوق: ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که خداوند پیامبر را به بیت المقدس بُرد، جبرئیل حضرت را بر بُراق سوار کرده و هر دو به بیت المقدس آمدند و جبرئیل محراب‌های انبیا را به حضرت نشان داد و پیامبر در آن‌جا نماز خواند و جبرئیل پیامبر را بازگرداند، در راه بازگشت، پیامبر با یکی از کاروان‌های قریش برخورد کرد، آن‌ها در ظرفی آب داشتند و شتری را گم کرده و در جستجوی آن بودند، پیامبر از آن آب نوشید و باقیمانده آب را بر زمین ریخت، وقتی صبح شد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به قریش فرمود: خداوند جلّ جَلالُه دیشب مرا به بیت المقدس برد و آثار و منزل و محراب پیامبران را به من نشان داد. من با کاروانی از قریش در فلان جا برخورد کردم، آن‌ها شتری را گم کرده بودند، من از آب آن‌ها نوشیدم و باقیمانده آن را

ریختم. ابوجهل گفت: فرصت خوبی برایتان پیش آمده است؛ از او بپرسید تعداد ستون‌ها و قندیل‌های بیت المقدس چند تا است؟ گفتند: ای محمد! در میان ما کسی هست که به آن‌جا رفته است، پس بگو تعداد ستون‌ها و قندیل‌ها و محراب‌های آن‌جا چند تا است؟ جبرئیل تصویر بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرت قرار داد و حضرت به رسول آن‌ها پاسخ گفت: سپس گفتند: صبر می‌کنیم کاروان بیاید و از آن‌ها سؤال می‌کنیم. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به آن‌ها فرمود: دلیل راستی و صدق کلام من این است که کاروان، همزمان با طلوع آفتاب به این جا می‌رسد و شتری به رنگ خاکستری پیشاپیش کاروان حرکت می‌کند. فردا صبح از خانه بیرون آمده و به گردنه می‌نگریستند و می‌گفتند: خورشید هم اکنون طلوع می‌کند، در همان حال و همزمان با طلوع قرص خورشید کاروان از گردنه پیدا شد، در حالی که شتری خاکستری جلوی آن‌ها حرکت می‌کرد، از کاروانیان درباره آن‌چه پیامبر فرموده بود پرسیدند، گفتند: همین‌طور است، در فلان جا شتری را گم کرده بودیم، آب را بر زمین گذاشتیم، وقتی صبح شد بر زمین ریخته بود. اما این خبرها تنها سرکشی و مخالفت قریش را بیشتر کرد.۳۸.
تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: در حالی که من در ابطح خوابیده بودم و علی در سمت راست و جعفر در سمت چپ و حمزه در مقابل من بود، به ناگاه خود را پوشیده در بال ملائکه دیدم، یکی پرسید: ای جبرئیل! تو به سوی کدام یک فرستاده شده ای؟ گفت: به سوی این – و به من اشاره کرد- پس گفت: این سرور و سیّد فرزندان آدم است، و این دیگر وصیّ و جانشین و وزیر و داماد و خلیفه او در میان امّت اوست، و این عموی او سید الشهداء، حمزه است و دیگری پسرعموی او جعفر است، دو بال

خضاب شده دارد که در بهشت همراه ملائکه پرواز می‌کند، او را رها کن تا چشم هایش بخوابد و گوش هایش بشنوند، و قلبش اطمینان و آرامش یابد و برای او مثالی بزنید: پادشاهی که خانه و قصری می‌سازد و میهمانی و ضیافتی برپا می‌کند و یکی را به میهمانی دعوت می‌کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پادشاه، خداوند است و آن سرای و قصر، دنیاست و میهمانی و ضیافت، بهشت است و آن میهمان من هستم. فرمود: سپس جبرئیل او را به سوی بُراق برد و شبانه او را به بیت المقدس برد، و محراب‌ها و معجزات پیامبران را به او نشان داد، و در آن‌جا نماز خواند و سپس همان شب او را به مکّه برگرداند، در راه بازگشت به کاروانی از قریش برخورد.و حدیث را تا پایان آن نقل می‌کند. توضیح: «المأدبهٔ» با ضمه و فتحه دال: غذایی است که برای میهمانی یا عروسی درست می‌شود. و «الاورق» شتری است که رنگ آن سفیدی است که به سیاهی می‌گراید. و در تفسیر قمی در هر دو موضع از حدیث «احمر» آمده است. ۳۹. امالی صدوق: ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بع علی علیه السلام فرمود: ای علی تو امام مسلمانان و امیر مؤمنان و رهبر سپیدرویان و پس از من حجت خدائی بر همه خلق تو سید اوصیاء و وصی سید انبیائی. ای علی چون مرا به آسمان هفتم بالا بردند و از آن‌جا به سدرة المنتهی رسیدم و از آن‌جا به حجب نور و پروردگارم جل جلاله مرا با مناجات خود گرامی داشت. فرمود: ای محمد! گفتم: لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت. فرمود: به درستی که علی امام اولیاء من و نور است برای هر که مرا اطاعت کرده است و کلمه ای که پرهیزگاران را بدان ملزم کرده ام. هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که او را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است، او را بدین مژده ده. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول اللّه مقام من

به آن‌جا رسیده که در آن مقام ذکر شوم. فرمود: آری علی پروردگارت را شکر کن. علی رو بر خاک نهاد و سجده کرد به شکرانه این نعمتی که خدا به او داده است، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای علی سر بردار که خدا به تو بر ملائکه خود مباهات دارد.۴۰. امالی صدوق: عبایه بن ربعی از عبدالله ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، شبانه به آسمان صعود داده شد، جبرئیل وی را به رودخانه ای رساند که به آ ن «نور» گویند و آن همان رودخانه و نوری است که این سخن خدای تبارک و تعالی: «جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» بدان اشاره دارد. پس هنگامی که او را به آن رودخانه برد، جبرئیل به وی گفت: ای محمد! به برکت خدای عز و جلّ عبور کن، زیرا که خداوند، بینش و بصیرت تو را نورانی ساخت و راه‌ها را برای تو هموار کرد و گسترانید. به درستی که هیچ‌کس از این رودخانه عبور نکرده است، نه فرشتگان مقرب درگاه خداوندی و نه پیامبران فرو فرستاده وی. ولی من هر روز یک بار در آن غوطه ور می‌شوم و سپس بیرون می‌آ یم و بال هایم را تکان می‌دهم و هیچ قطره ای از بال هایم نمی‌افتد، مگر این‌که خدای تبارک و تعالی از آن قطره فرشته ای مقرب بیافریند که دارای بیست هزار چهره و چهل هزار زبان هستند به طوری که هر زبان با زبانی سخن می‌گوید و زبان دیگر آن را در نمی‌یابد. پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم عبور کرد تا این‌که به حجاب‌ها رسید و تعداد حجاب‌ها پانصد حجاب است. از یک حجاب تا حجاب دیگر، مسافت پانصد سال است. سپس جبرئیل علیه السلام به حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! به پیش رو. حضرت که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: ای جبرئیل! چرا با من نمی‌آیی؟ جبرئیل گفت: اجازه عبور از این جا را ندارم. پس

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله تا جایی که خدا می‌خواست پیش رفت تا این‌که آن‌چه را که پروردگار تبارک و تعالی فرمود، شنید. فرمود: ای محمد! من محمودم و تو محمد هستی. اسم تو را از نام خود برگرفته ام، هر کسی که رابطه‌اش را با تو وصل کند، من نیز رابطه‌ام را با او وصل خواهم ساخت و هر که رابطه‌اش را با تو قطع کند، من نیز رابطه خویش را با او قطع خواهم نمود. بر بندگان من نازل شو و با آنان در مورد این کرامتی که من به تو ارزانی داشتم، خبر ده و من پیامبری را نفرستاده ام، مگر این‌که برای وی یاوری (وزیری) قرار داده‌ام و تو رسول منی و علی علیه السلام وزیر (و یاور) تو است.کتاب محتضر از خلف بن حمّاد آن را روایت کرده است.توضیح: «البتک» یعتی بریدن. ۴۱. امالی صدوق: اسماعیل بن جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای محمّد! پیامبریت به پایان رسید و هنگام مرگت فرا رسید، جانشینت کیست؟ عرض کردم: پروردگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آن‌ها هیچ‌کس را ندیدم که بیش از علی فرمان پذیر من باشد. فرمود: و نیز فرمان پذیر من ای محمّد! عرض کردم: پرودگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آن‌ها هیچ‌کس را ندیدم که بیش از علی دوستدار من باشد. فرمود: و نیز دوستدار من ای محمّد! پس او را نوید ده که او بیرق هدایت و امام دوستداران من است و نوری است از برای آنان که از من فرمان می‌برند.۴۲. احتجاج: از جمله معجزات پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را در مقابل معجزات دیگر پیامبران برای شخص یهودی شامی تبیین نمود: یهودی به آن حضرت گفت: این سلمیان است که بادها برایش مسخر شد و در سرزمین او جریان پیدا می‌کردند که رفتن آن بامداد، یک ماه، و آمدنش شبانگاه، یک ماه [راه] بود. علی علیه السلام به او فرمود: همین‌طور است اما

آن‌چه به محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم اعطا شده بهتر از آن است: زیرا او از مسجد الحرام در وقتی که روانه مسجد اقصی گردید و آن مسافت و سیر یک ماه است و از آن‌جا سیر و عروج به ملکوت آسمان‌ها که مسافت پنجاه هزار ساله بود را در اقل از یک سوم شب طی نموده تا آن‌که به ساق عرش رسید. پس نزدیک به علم گردید و به آن چسبید و از آن‌جا او را به بهشت برده به بالای رفرف سبز مشرّف گردانیدند و چون به رفرف مشرف گردید نور آن محل چشم او را خیره گردانید پس عظمت حضرت عز و جل را به چشم دل به نظر درآورد و نه با چشم سر. و فاصله میان آن‌چه به نظر قلب او در آمد و میان ایشان بمقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود. آن‌گاه به بنده‌اش آن‌چه را باید وحی کند، وحی فرمود.تا آخر آن‌چه در باب جوامع المعجزات گذشت. ۴۳. احتجاج: ابن عباس گوید: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: و من روی بال جبرئیل قرار گرفته تا به انتهای آسمان هفتم رسیدم، و از آن‌جا گذشته تا به «سدرة المنتهی» وارد شدم که در آن‌جا «جنّة المأوی» است، و تا آمدم از ساق عرش آویزان شوم. این ندا از آن‌جا در آمد که: «منم خدای یکتا که جز من خدایی نیست، منم ایمنی بخش بندگان، نگاهبان بر همه چیز، توانای بی‌همتا، بر همه چیره، درخور کبریا و بزرگی، دلنواز و مهربان». و خداوند را با چشم دل نه با چشم سر مشاهده کردم.بخشی از روایت. ۴۴. امالی صدوق: محمد بن عمّاره از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس سه چیز را انکار کند از شیعه ما نیست: معراج، سؤال در قبر و شفاعت در روز قیامت.۴۵. امالی صدوق: منصور صیقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به آسمان بردند پروردگارم در باره علی علیه السلام به من سه

کلمه سفارش کرد فرمود: ای محمد! گفتم: لبیک ربی، فرمود: علی امام متقیان و پیشوای روسفیدان و سرور مؤمنان است.۴۶. امالی صدوق: امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله و سلم فرمود: چون مرا به معراج بردند پروردگارم جلّ جلاله با من سخن گفت. و فرمود: ای محمد! عرض کردم: لبیک ای پروردگارم. فرمود: علی پس از تو حجّت من بر خلق است و امام کسانی است که فرمانم می‌برند. هر که از او اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس از او نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است، پس او را پرچمی برای امّتت قرار بده تا پس از تو به او هدایت و راهنمایی شوند.۴۷. امالی صدوق: سلیمان جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون پیامبر را به معراج بردند رسید بدان جا که خدای تبارک و تعالی خواست. پروردگارش جل جلاله با او مناجات کرد تا وقتی به آسمان چهارم برگشت او را ندا کرد: ای محمد! عرض کرد: لبیک پروردگارم. فرمود: کدام از امتت را برگزیدی که پس از تو خلیفه ات باشد؟ عرض کرد: تو برگزین برایم که اختیار از تو باشد فرمود من برایت علی بن ابی طالب را برگزیدم که مختار تو است.۴۸. امالی صدوق: زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا چون به معراج می‌رفت به خلقی نگذشت جز آن‌که همه به دلخواه خرم و شاد و مسرور بودند تا به خلقی از خلق خدا رسید که او را شاد ندید. به جبرئیل فرمود: من به خلقی نگذشتم جز آن‌که شاد و خرم و مسرور بود جز این، این کیست؟ گفت: این مالک خازن دوزخ است و خدا او را چنین آفریده فرمود من دوست دارم از او بخواهی دوزخ را به من بنماید جبرئیل به او گفت: این محمد رسول خداست و از من خواسته که از تو بخواهم دوزخ را به او بنمائی. گوید: یک گوشه ای از آن را برآورد و آن را دید و تا خدا

جانش را گرفت دیگر نخندید.تفسیر عیاشی: از ابن بکیر از امام صادق علیه السلام همین حدیث روایت شده و در آن آمده است: «مالک یکی طبقه از طبقات آتش دوزخ را به او نشان داد.» ۴۹. امالی صدوق: عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به آسمان هفتم بردند و از آن‌جا به سدرة المنتهی رساندند و از سدرهٔ تا به حجاب‌های نور. پروردگارم جل جلاله مرا ندا کرد: ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام برای من تواضع کن و مرا بپرست و بر من توکل کن و به من اعتماد کن که من تو را به بندگی پسندیدم و حبیب و رسول و پیامبر خود ساختم، و برادرت علی را خلیفه و باب پسند کردم، اوست حجت من بر بندگانم و امام خلقم، به او دوستانم از دشمنانم شناخته شوند و به او حزب شیطان از حزب من جدا شود و به او دینم بر پا گردد و حدودم حفظ شود و احکامم اجراء گردد و به تو و به او و امامان از فرزندانش به بندگانم رحم کنم و به کنیزانم و به قائم از شما زمینم را آباد سازم، به تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر و تمجیدم و به وسیله او زمین را از دشمنان خود پاک کنم و به دوستانم ارث دهم و به او کلمه کفار به خودم را پست سازم و کلمه خود را برافرازم و به او بندگانم و بلادم را زنده کنم و گنج‌ها و ذخائرش به خواست خودم عیان کنم، او را بر اسرار و درون‌ها به اراده خود مطلع سازم و به فرشتگان خود کمک دهم تا او را برای اجرای امر من و اعلان دینم تایید کنند، اوست سرپرست بندگانم به درستی و رهبر بندگانم به راستی.۵۰. امالی طوسی: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و در آن قصری از یاقوت سرخ دیدم که بر اثر درخشش، از بیرون داخل آن و از داخل، بیرون آن دیده می‌شد و در آن دو گنبد از درّ و زبرجد

بود. گفتم: ای جبرئیل! این قصر برای کیست؟ ایشان فرمودند: این برای کسی است که سخن نیکو بگوید و روزه دائمی بگیرد و غذا بدهد و در شب در حالی که مردم خوابند، به مناجات بپردازد. حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای پیامبر خدا! در میان امت شما چه کسی طاقت انجام این کارها را دارد؟ ایشان فرمودند: ای علی نزدیک بیا؛ و آن حضرت نیز به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نزدیک شد. آن حضرت به او فرمود: آیا می‌دانی نیکو سخن راندن چیست؟ آن حضرت فرمودند: خداوند و رسولش داناترند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بگوید: سبحان اللّٰه، و الحمد لله و لا إله إلا اللّٰه، و اللّٰه اکبر. سپس فرمودند: آیا می‌دانی روزه دائمی گرفتن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و یک روز آن را هم نخورد. می‌دانی که غذا دادن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن کسی است که به دنبال کسب روزی خانواده برآید و آبروی آنان را در برابر مردم حفظ کند. آیا می‌دانی که مناجات در شب و در هنگامی که مردم خوابند یعنی چه؟ ایشان فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن کسی است که نمی‌خوابد تا این‌که نماز شام آخرش را ادا کند و یهودیان و مسیحیان ما بین این فاصله را می‌خوابند.تفسیر قمی: پدرم از حمّاد همین حدیث را روایت کرده است.۵۱. خصال: عبداللّٰه بن اسعد زرارهٔ گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: پروردگارم مرا شبی به معراج برد و در باره علی علیه السلم سه چیز وحی کرد: این‌که او پیشوای پرهیزگاران و سرور مؤمنان و رهبر آن‌هایی است که دست و صورتشان سفید است.۵۲. امالی صدوق: امام صادق از پدرانش علیهم السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی اللّٰه

علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به معراج بردند پروردگارم جل جلاله در باره علی علیه السلام سه کلمه سفارش به من کرد فرمود: ای محمد! عرض کردم: لبیک پروردگارم و سعدیک. فرمود: علی امام متقیان و پیشوای روسفیدان و سرور مؤمنان است او را بدین مژده بده.بخشی از روایت. ۵۳. معانی الاخبار: اصبغ بن نباته گوید: در محضر محمّد بن حنفیّه بودیم که از أذان سخن به میان آمد، فرمود: در معراج چون پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به آسمان‌ها برده شد، به آسمان ششم که نزدیک شد فرشته ای فرود آمد که تا آن زمان هرگز فرود نیامده بود، سپس گفت: «اللَّه اکبر، اللَّه اکبر» حق تعالی فرمود: راست گفت، آری، من از آن بزرگترم که عقل مردم بتواند مرا درک کند و از همه چیز به جلالت معنوی بزرگترم، و سپس گفت: «اشهد ان لا اله الّا اللَّه» خداوند فرمود: راست می‌گوید، من یگانه‌ام جز معبود بر حقّی نیست، فرشته گفت: «اشهد ان محمّدا رسول اللَّه» پروردگار فرمود: (آری) محمّد بنده و امین من است بر آفریدگانم، او را برگزیدم و جهت ابلاغ پیام به بندگانم او را پیامبر خود قرار دادم. فرشته گفت: «حیّ علی الصّلاة»، خدا فرمود: نماز را بر بندگانم واجب ساختم و با آن برای ایشان دین و تعهّدی قرار دادم. بعد گفت: «حیّ علی الفلاح» پروردگار فرمود: نماز موجب شایسته گشتن است، یعنی رستگار شد هر کس که به سوی آن گام برداشت و برای بدست آوردن خوشنودی خدا از آن غفلت نورزید. سپس گفت: «حیّ علی خیر العمل»، خداوند جلّ جلاله فرمود: نماز نزد من ارجمندترین و پاکیزه‌ترین کارهاست و وقتی گفت «قد قامت الصّلاة» پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله ایستاد و ساکنان آسمان به او اقتدا کردند و از این زمان شرافت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به نهایت رسید.۵۴. معانی الاخبار: حَفص بن بَختَری، از امام صادق علیه السلام

روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله به معراج رفت، وقت نماز رسید و جبرئیل اذان گفت، وقتی گفت: اللّٰهُ أکبَر، اللّٰهُ أکبَر، ملائکه گفتند: اللّٰهُ اکبَر، اللّٰهُ اکبَر، وقتی گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللّٰه. گفتند: بت‌ها و الهه‌ها نابود شدند؛ وقتی گفت: أشهَدُ أنَّ محمَّداً رسولُ اللّٰه، گفتند: پیامبری است که مبعوث شده است؛ وقتی گفت: حَیَّ عَلَی الصَّلاةِ؛ گفتند: به عبادت پروردگارش تشویق و ترغیب نمود؛ وقتی گفت: حَیَّ عَلَی الفَلاحِ؛ گفتند: هر کس از او تبعیت کند، رستگار می‌شود.تفسیر عیاشی: از حفص همین حدیث روایت شده است.۵۵. معانی الاخبار: انس بن مالک گوید: پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: چون به آسمان برده شدم به ستونی رسیدم که در دو سر آن دو دایره موازی یک دیگر قرار داشت که بن آن از نقره سپید، و میانه‌اش از یاقوت و زبرجد و بالای آن از طلای سرخ بود، به جبرئیل گفتم: این چیست؟ گفت: این آئین تو است که سفید و آشکار و درخشان است، پرسیدم: در میانه‌اش چیست؟ گفت: جهاد، سؤال کردم: پس این طلای سرخ چه باشد؟ پاسخ داد: هجرت، و چون علی علیه السلام (واجد همه این‌ها بود) درجه ایمان او بر ایمان همه مؤمنین برتری دارد.۵۶. عیون الاخبار، علل الشرایع: امام رضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام حدیث کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند مخلوقی بهتر از من و گرامی‌تر از من نزد خود نیافرید، علی علیه السّلام گوید: عرض کردم ای رسول خدا شما بهترید یا جبرئیل؟ فرمود: خدای تعالی پیغمبران مرسل خود را بر فرشتگان مقرّبش برتری داده، و مرا بر تمام پیامبران و مرسلین برتری داد، و پس از من ای علی برتری

مخصوص تو و امامان بعد از تو است، زیرا فرشتگان خدمت گزاران ما و خدمت گزار دوستان ما هستند؛ ای علی آنان که عرش (خدا) را بردارند و آنان که گرد آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح گویند و آمرزش خواهند برای آنان که به ولایت ما ایمان آوردند، ای علی اگر ما نبودیم خداوند نه آدم، نه حوا، نه بهشت، نه جهنم، نه آسمان، نه زمین را خلق می‌فرمود، چگونه ما بر فرشتگان برتر نباشیم در صورتی که به توحید و شناسایی پروردگار عزّ و جل و تسبیح و تقدیس او بر ایشان پیشی جسته و سبقت گرفتیم، چون اولین چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود، سپس ما را به توحید و ستایش خود گویا کرد، پس از آن فرشتگان را آفرید، همین که ارواح ما را در یک نور مشاهده کردند کار ما را بزرگ دانستند. پس ما خدای را تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما آفریده شده ایم و خدای تعالی از صفات ما منزّه است، پس ملائکه به سبب تسبیح ما تسبیح گفتند و خدای را از صفات ما پاک و دور کردند، و همین که بزرگی ما را مشاهده کردند ما خدای را تهلیل گفتیم تا فرشتگان بدانند که پروردگاری جز خدای یگانه نیست و ما بندگان اوییم و خدایان نیستیم تا پرستش ما با او یا درجه پایین‌تر از او واجب باشد پس ملائکه هم گفتند: پروردگاری جز خدای یگانه نیست، و همین که بزرگی مقام ما را مشاهده کردند ما خدای را تکبیر گفتیم تا فرشتگان بدانند که خدای تعالی بزرگ‌تر از آن است که کسی به عظمت مقام او برسد، مگر به وسیله او، و همین که نیرو و قدرتی که خدا برای ما قرار داده مشاهده کردند گفتیم: «لا حول و لا قوّة الّا باللّٰه العلیّ العظیم» «هیچ جنبش و نیرویی جز به اراده خدای بزرگ نیست» تا فرشتگان بدانند که هیچ جنبش و قوه ای جز به اراده خدای عظیم نیست، پس فرشتگان نیز گفتند: «لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلی العظیم». و همین

که مشاهده نعمت‌های خدا را بر ما کردند، و این‌که اطاعت ما را واجب کرده گفتیم: الحمد للّه تا فرشتگان بدانند که برای خدای تعالی بر ما حقّ است که نعمت‌های او را سپاسگزاری کنیم پس فرشتگان نیز گفتند: الحمد للّه، پس ایشان به وسیله ما به شناسایی خداوند و تسبیح و تهلیل و سپاسگزاری و تمجید او راه یافتند. پس از آن خدای عزّ و جل آدم علیه السّلام را آفرید و ما را در صلب او به ودیعت نهاد، و فرشتگان را به سجده بر او برای تعظیم و اکرام ما دستور فرمود، و این سجده ایشان برای خدا پرستش بود و برای آدم اکرام و اطاعت بود چون ما در صلب او بودیم، پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که همه آن‌ها بر آدم سجده کردند؟ و دیگر این‌که آن هنگام که مرا به آسمان بالا بردند جبرئیل دو تا دو تا اذان گفت سپس گفت: ای محمد جلو به ایست، من گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی گیرم؟ گفت: آری، زیرا خدای تعالی پیامبرانش را بر تمامی فرشتگان برتری داده، و تو را بالخصوص برتری داده، پس جلو ایستادم و بر ایشان نماز گزاردم و این افتخاری نیست، پس همین که بر پرده‌های نور رسیدم جبرئیل به من گفت: قدم جلو بگذار ای محمد و از من جدا شد، گفتم: ای جبرئیل در مثل چنین مکانی از من جدا می‌شوی؟ گفت: ای محمد به راستی آخرین حدّی که خداوند مرا در آن نهاده اینجاست، و اگر از اینجا بگذرم به واسطه تجاوز به حریم و حدود پروردگار خود بال هایم می‌سوزد، پس همین‌طور در نور مرا سیر دادند تا بدان جا از ملکوت خداوند که می‌خواست رسیدم، پس به من گفته شد: ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توأم، پس مرا پرستش کن و بر من توکل نما، زیرا تو نور من در میان بندگانم، و فرستاده من به سوی خلق من، و حجّتم در میان آفریدگانم هستی؛ و برای پیروان تو بهشتم را آفریدم، و برای آن‌که تو

را نافرمانی کند آتشم را خلق کردم، و برای اوصیای تو کرامت خود را فرض و لازم کرده و برای پیروانت ثواب خویش را واجب نمودم، من عرض کردم: پروردگارا اوصیاء من کیانند؟ به من ندا شد: ای محمد اوصیاء تو آنانند که بر ساق عرش نامشان نوشته شده، پس من در حالی که در حضور پروردگارم بودم نظر به ساق عرش کردم پس دوازده نور دیدم که در هر نوری خط سبزی بود و بر هر خط نام یکی از اوصیاء من نوشته بود اوّلی ایشان علی بن ابی طالب و آخرشان مهدی امّت من بود، عرض کردم: پروردگارا اینان اوصیاء من پس از من هستند؟ به من ندا شد: ای محمد اینان اولیای من و دوستان و برگزیدگان و حجتهای من پس از تو بر آفریدگانم می‌باشند و ایشان اوصیاء تو و جانشینانت و بهترین خلق من بعد از تو هستند، به عزّت و جلالم سوگند به دست ایشان دین خود را پیروز کنم، و کلمه خود را به وسیله آن‌ها بلند گردانم، و زمین را به وسیله آخرینشان از دشمنانم پاک کنم، و او را بر شرق و غرب عالم فرمانروا نمایم، بادها را برای او مسخّر کنم، و گردنهای سخت را برای او رام سازم، و او را به وسائل بلند گردانم، و به لشکر خود یاریش کنم؛ و به فرشتگانم او را مدد نمایم تا دعوت مرا آشکار کند و همه خلق را بر توحید من جمع آوری نماید، سپس سلطنت او را پایدار کنم و حکومت را به دست اولیاء خود تا روز قیامت دست به دست بچرخانم.توضیح: جزری در حدیث: «مثل اهل بیتی مثل سفینۀ نوح من تخلّف عنها زُخّ به فی النار» گوید: یعنی به آتش انداخته و پرتاب می‌شود. گفته می‌شود: زخّه یزخّه زخّاً. ۵۷. علل الشرایع: ثابت بن دینار روایت کرده است که از زین العابدین، علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند عزّ و جلّ جا و مکان دارد؟ فرمود: نه، خداوند از این صفت‌ها برتر است. پرسیدم: پس چرا پیامبرش را به

آسمان برد؟ فرمود: تا ملکوت آسمان‌ها و عجایب و شگفتی‌های خلقتش را به او نشان دهد. پرسیدم: پس کلام خداوند که می‌فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد} یعنی چه؟ فرمود: منظور، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است که به حجاب‌های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان‌ها را دید، پس به پایین آورده شد و به پایین نگریست تا ملکوت زمین را ببیند تا آن‌جا که گمان کرد فاصله او تا زمین به اندازه دو کمان یا نزدیک‌تر از آن است.۵۸. خصال: أبو الحسن ازدی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: چون خداوند به پیامبرش تخفیف داد تا پنج نماز شد، به او وحی کرد که ای محمد. پنج تا در برابر پنجاه تا.۵۹. علل الشرایع: یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند پیامبر خود را به آسمان و از آن‌جا به سدرة المنتهی و از آن‌جا به حجاب‌های نور عروج داد و در آن‌جا او را مخاطب قرار داده و با او صحبت کرد، در حالی که خداوند مکان و جا ندارد؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند مکان و جا ندارد و زمان بر او نمی‌گذرد، اما خداوند می‌خواست او را بر ملائکه و ساکنان آسمان‌ها برتری دهد و با مشاهده و زیارت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آن‌ها را اکرام نماید و عجایب عظمتش را به او نشان دهد که بعد از آن‌که پیامبر به زمین بازگشت، خبر دهد. و آن گونه که شبهه اندازان در دین می‌گویند نیست و خدا از آن‌چه آن‌ها می‌گویند مبرّا و پاک و منزّه است.توحید: از یونس همین حدیث روایت شده است.۶۰. توحید، امالی صدوق، علل الشرایع: زید بن علی بن حسین، روایت کرده است که گفت: از پدرم سید العابدین، امام سجاد علیه السلام پرسیدم: پدر جان! به من بگویید: وقتی جدّ ما

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به آسمان عروج کرد و خداوند به او امر فرمود که پنجاه نوبت نماز بخواند، چرا حضرت خود، از خدا نخواست از مقدار آن بکاهد؟ تا این‌که موسی بن عمران علیه السلام به او گفت: «برگرد به نزد پروردگارت و از او بخواه از مقدار آن بکاهد؛ زیرا امت تو طاقت آن را ندارد». فرمود: فرزندم! پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله چیزی را به خدا پیشنهاد نمی‌کند، و اگر خدا چیزی را به او امر کند، پیامبر از آن رجوع و برگشت نمی‌نماید. اما وقتی موسی علیه السلام چنین کاری از او خواست و برای امت محمد صلی الله علیه و آله شفیع گشت، جایز نبود پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شفاعت برادرش، موسی علیه السلام را رد کند، لذا پیامبر به سوی پروردگارش برگشت و از او خواست تخفیف دهد، تا این‌که به پنج نوبت رسید. پرسیدم: پدر جان! چرا پیامبر برنگشت و نخواست که همین پنج نوبت را هم کم کند، در صورتی که موسی از او خواست برگردد و باز از خدا بخواهد این مقدار را هم کم کند؟ فرمود: فرزندم! پیامبر می‌خواست برای امت خود تخفیف بگیرد، اما اجر و پاداش پنجاه نوبت نماز را داشته باشند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» {هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت.} همان‌طور که می‌بینی وقتی پیامبر به زمین بازگشت، جبرئیل علیه السلام بر حضرت نازل شد: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: این پنج نوبت، معادل پنجاه نوبت است. «مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» {پیش من حکم دگرگون نمی‌شود و من (نسبت) به بندگانم بیدادگر نیستم.} پرسیدم: پدر جان! آیا جز این است که خداوند جا و مکان ندارد؟ فرمود: آری، خداوند از این امور بسیار برتر و بالاتر است. پرسیدم: پس معنی سخن موسی علیه السلام چیست که به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله

گفته است: به سوی پروردگارت برگرد. فرمود: همان است که ابراهیم علیه السلام فرمود: «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ» {من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید.} و همان است که موسی علیه السلام فرمود: «وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی» {و من ای پروردگارم! به سویت شتافتم تا خشنود شوی.} و یا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ» {پس به سوی خدا بگریزید.} یعنی در خانه خدا، حج بجا آورید. ای فرزندم! کعبه، خانه خداست و هر کس حجّ و زیارت خانه خدا را به جا آورد، در اصل خداوند قصد و هدف اوست؛ مسجدها خانه خدا هستند و هر کس به سوی مساجد بشتابد، به سوی خدا شتافته و او را قصد کرده است، و نمازگزار مادام که در حال نماز است، در برابر و محضر خدا ایستاده است. خداوند تبارک و تعالی در آسمان‌ها هم اماکنی دارد که هر کس به آن بقعه‌ها عروج کند، در اصل به سوی خدا شتافته و او را قصد کرده است. آیا نشنیده ای خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِکَةُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ» {فرشتگان و روح به سوی او بالا می‌روند} و در داستان عیسی بن مریم علیه السلام فرموده است: «بَل رَّفَعَهُ اللّهُ إِلَیْهِ»[بلکه خدا او را به سوی خود بالا بُرد] و یا فرموده است: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ»[سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد.}توضیح: «الاقتراح» بدون دقت و بینش سوال پرسید. چه بسا معنای این فرموده خداوند «ما یبدّل القول لدیّ» این باشد که مقصودم از پنجاه، این است که ثواب پنجاه رکعت به آنان می‌دهم. یا این‌که از آن جهت که خداوند پنجاه نماز را برای آنان مقرّر فرمود، اگر آن را تغییر می‌داد و این پاداش را به آنان عطا نمی‌کرد، ستمی از جانب عظمت و قدرت خداوند، و عجز و ناتوانی مخلوقات و نیازمندیشان به او می‌شد. و مقصود از این

استشهادات این است که این معنا، استعمال فروان و شایع دارد، و سخن او «فهو واقف بین یدی اللّٰه» استشهاد به فرموده رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است، یا استشهاد به روایت مشهور میان خاصّه و عامّه است. تذییل (دنباله): سید مرتضی در جواب برخی اشکالات وارده بر این روایت گوید: گفتیم: این روایت از طریق آحادی که مستوجب عمل بدان نیست، می‌باشد و علاوه بر این، روایتی تضعیف شده است. و اگر روایتی صحیح باشد ممتنع نیست که مصلحت در آغاز، پنجاه رکعت نماز را برای عبادت اقتضا کرده باشد. و چون حکم رجوع پیدا کرد مصلحت تغییر می‌کند و کمتر از پنجاه رکعت را اقتضا می‌کند تا این‌که به این تعداد رکعت معین و ثابت شده رسیده است. و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از این مسأله با خبر شد و برای درخواست تخفیف و تسهیل برای امّتش رجوع کرده است. و نمونه دیگری که برای تغییر و ترک مصلحت با مراجعه ذکر کردیم، این است که انجام منذور پیش از نذر واجب نیست. پس هر گاه نذر مقدم گردد، واجب شده و از جمله عبادت‌های مفروض می‌گردد. و هم‌چنین تحویل مبیع واجب نیست و داخل در عبادت نمی‌شود. و هرگاه عقد مبیع، مقدم گردد، واجب شده و به عنوان مصلحت به شمار می‌آید. و نظیر آن در امور شرعی بیشتر از آن است که به شمارش درآید. و اما سخن موسی علیه السلام که: «امت تو توان آن را ندارند» به جهت آگاه و هشیار کردن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نبوده است، و هیچ بعید نیست که اگر موسی علیه السلام این عبارت را نمی‌گفت، خود پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌خواست در این باره از خداوند بپرسد. و جایز است که انگیزه‌های سخن او در مراجعه ای که برایش مباح شده، قوی باشد. برخی از مردم، آن را بعید می‌دانند از این جهت که اقتضا می‌کند موسی علیه السلام

در آن حال، کاملا زنده باشد، حال آن‌که مدت‌ها است که قبض روح شده، و این بعید نیست زیرا خداوند متعال خبر داده که پیامبران و بندگان صالحش در باغ‌های بهشت هستند و روزی داده می‌شوند. پس چه مانعی وجود دارد که خداوند، پیامبر ما و موسی علیهما السلام را با هم گرد آورد. ۶۱. علل الشرایع: ابن عباس گوید: عایشه بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شد در حالی که پیامبر فاطمه را می‌بوسید، پس به او گفت: ای رسول خدا! آیا او را خیلی دوست می‌داری؟ پیامبر فرمود: آری، به خدا سوگند اگر می‌دانستی که چقدر او را دوست می‌دارم تو نیز او را بیشتر دوست می‌داشتی، زیرا هنگامی که در شب معراج مرا به آسمان چهارم بردند، جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامه، آن‌گاه به من گفته شد: ای محمّد! جلو بیا و نماز بگزار. گفتم: ای جبرئیل! با بودن تو من چگونه جلو بایستم و نماز بگزارم؟ گفت: بله، به درستی که خداوند عزیز پیامبران مرسل خود را بر ملائکه مقرّبش فضیلت و برتری داده است و علاوه بر آن تو را نیز نسبت به ایشان، فضیلت مخصوصی عطا فرموده است. پس جلو رفتم و با ساکنان آسمان چهارم نماز گزاردم، و وقتی به طرف راست برگشتم [حضرت] ابراهیم را دیدم که در یکی از باغ‌های بهشت قرار گرفته و گروهی از ملائک در اطراف ایشان اجتماع نموده‌اند. سپس وقتی به سوی آسمان پنجم و ششم بالا می‌رفتم ندایی شنیدم که گفت: ای محمّد! پدر تو ابراهیم پدری خوب و برادرت علی [علیه السّلام] برادری شایسته است. هنگامی که به سراپرده‌ها رسیدیم جبرئیل دستم را گرفت و داخل بهشت نمود، در آن‌جا درختی نورانی توجه مرا جلب کرد در حالی که دو فرشته آن را به زیورهایی می‌آراستند، پس گفتم: ای جبرئیل! این درخت از آن‌چه کسی است؟ گفت: آن درخت علی بن ابی طالب است و اینها تا روز قیامت

وظیفه دارند آن را زینت نمایند. وقتی کمی جلوتر رفتم با خرمایی مواجه شدم که از کره نرمتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین‌تر بود، من یکی از آن‌ها را خوردم و در اثر آن نطفه ای در پشت من به هم رسید، هنگامی که به زمین برگشتم با خدیجه همبستر شدم و وی به فاطمه حامله گردید، پس فاطمه حوریّه ای انسیّه است که هر گاه اشتیاق بهشت پیدا می‌کنم بوی او را استشمام می‌نمایم.در کتاب محتضر به نقل از کتاب معراج همین حدیث را با این اسناد آورده است.۶۲. عیون الاخبار: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «من و فاطمه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل شدیم. او را در حالی که سخت می‌گریست دیدیم. گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد ای رسول خدا! علت گریه شما چیست؟ فرمود: ای علی! شبی که مرا به آسمان بردند عدّه ای از زنان امت خودم را در عذاب شدیدی دیدم، از حال شان بسیار ناراحت شدم و از سختی شکنجه آنان گریستم. حضرت فرمود: زنی را دیدم که از موهای خود آویزان بود و مغز سرش می‌جوشید، دیگری را دیدم که از زبان آویزان شده و آب داغ در گلویش می‌ریختند، زنی را دیدم که از دو پستان معلّق است و زنی را دیدم که از گوشت بدنش می‌خورد و آتش در زیر او برافروخته است. زنی را دیدم که پاهایش به دست هایش بسته شده و مارها و عقرب‌ها بر او مسلّط شده‌اند، دیگری را مشاهده کردم که کر، کور و لال بود در میان تابوتی از آتش و مغز سرش از سوراخ بینی‌اش بیرون می‌آمد و بدنش از جذام و پیسی تکه تکه شده بود، زنی را دیدم که از دو پایش در تنوری از آتش آویخته شده بود، زنی را دیدم که گوشت تنش از جلو و عقب با قیچی‌هایی قطعه قطعه می‌شد، زنی را دیدم که صورت و دو دستش می‌سوزد و محتویات شکمش را می‌خورد، زنی را دیدم که سرش سر خوک و تنش

تن خر و او را هزار هزار نوع عذاب فرا گرفته بود و دیدم زنی را که به شکل سگ است و آتش از پشتش وارد می‌شود و از دهانش بیرون می‌آید و فرشتگان با عمودهای آتشین بر سر و بدنش می‌زنند. حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: ای حبیب من و ای روشنی دلم! بفرمایید کارهای آنان در چه بوده که خداوند این عذاب‌ها را برای شان قرار داده است؟ حضرت فرمود: ای دخترم آن زنی که از مویش آویزان بود وی مویش را از مردان نمی‌پوشاند و زنی که از زبان آویخته بود او شوهرش را آزار می‌داد و زنی که با دو پستان معلق بود او از تن دادن به بستر شوهرش امتناع می‌کرد و زنی که از دو پا آویزان بود او از خانه‌اش بدون اجازه شوهرش بیرون می‌رفت و اما زنی که گوشت تنش را می‌خورد او بدنش را برای مردم زینت می‌کرد و زنی که دست هایش به پاهایش بسته شده بود و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط شده بودند او وضو و لباس هایش آلوده بود و از جنابت و حیض غسل نمی‌کرد و خودش را پاک نمی‌ساخت و نمازش را سبک می‌گرفت و زنی که کر، کور و لال بود او از راه زنا فرزند می‌آورد و آن را به گردن شوهرش می‌افکند و زنی که گوشتش را با قیچی‌ها می‌چیدند او خودش را به مردان عرضه می‌کرد و اما زنی که صورت و بدنش می‌سوخت و محتویات شکمش را می‌خورد او زن و مردهای نامحرم را به هم می‌رساند تا زنا کنند (قوّادی می‌کرد) و زنی که سرش سر خوک و تنش تن خر بود او سخن چین و دروغگو بود و زنی که به شکل سگ بود و آتش از پشتش وارد می‌شد و از دهانش برمی آمد او آوازه خوان، نوحه گر و حسود بود. پس از آن حضرت فرمود: وای بر زنی که شوهرش را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که شوهرش از وی خشنود باشد.»۶۳. عیون الاخبار: از امام رضا از پدرش موسی علیهما السّلام روایت کرده است که فرمود: امام صادق جعفر بن محمّد

علیهما السّلام روزی از حال یکی از یاران که به مجلس حاضر نشده بود پرسید، گفتند مریض است، امام عزم عیادت او فرمود و ببالین بسترش نشست و او را سخت ناراحت یافت، به او فرمود: گمان خود را در باره خداوند متعال نیک گردان و نیک بیندیش، عرض کرد: امّا گمانم به خدا در باره خود البتّه نیکو است، لکن غصّه‌ام برای دختران بی‌سرپرستم می‌باشد، و مرا مریض نداشته مگر فکر و غم آنان، امام علیه السّلام فرمود: از همان کس که امید آن داری که حسنات تو را بیفزاید و گناهان تو را محو سازد از همان کس اصلاح کار فرزندانت را امید دار، آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هنگامی که از سدرة المنتهی می‌گذشتم و به شاخه‌ها و ساق‌های آن رسیدم دیدم میوه‌های آن چون پستان‌ها آویخته است. و از پاره ای از آن‌ها شیر می‌چکید و از پاره دیگر عسل و از برخی روغن و از بعضی آرد سفید و از بعض دیگر نیشکر یا نخ و الیاف و از دیگری سدر یا دارچین که گردی است شیرین، و همه آن‌ها به جانب زمین می‌ریخت، و من می‌پنداشتم و فکر می‌کردم که آیا این‌ها که از این پستان‌ها میریزد برای کیست و چه کسانی مستحقّ این گونه نعمت هایند؟ جبرئیل همراه من نبود و من از مقام او گذشته بودم که ناگاه صدائی برخاست و پروردگارم عزّ و جلّ به من خطاب کرد که: ای محمّد! این شجره را در مرتفع‌ترین مکان رویانیدم تا از آن کودکان: پسران و دختران امّت تو را طعام و غذا دهم، پس به پدران دختران بگو: دل نگران ایشان مباشید و از فقر و تنگدستی آنان رنج نبرید که من همان‌طور که آن‌ها را خلق کرده‌ام همان‌گونه (رزق) روزی خواهم داد.توضیح: «السمیذ» با نقطه و بدون نقطه آمده است و با ذال فصیح‌تر است و به معنای آرد خالص و طعام سفید است. ۶۴. عیون الاخبار: به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله

روایت کرده که فرمود: هنگامی که مرا به معراج در آسمان‌ها می‌بردند در آسمان سوم مردی را دیدم که نشسته است و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب است، و لوحی در دست دارد که پیوسته در آن می‌نگرد و سر خویش را می‌جنباند، به جبرئیل گفتم این کیست؟ گفت: این فرشته مرگ (عزرائیل) است.۶۵. عیون الاخبار: حسن بن علی علیه السلام گوید: شنیدم از جدّ بزرگوارم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که می‌فرمود: در شبی که پروردگار مرا به معراج برد فرشته ای را در میانه عرش دیدم که شمشیری از نور در دست او بود و با آن شمشیر بازی می‌کرد چنان که علی بن ابی طالب علیه السلام با ذو الفقار بازی می‌کرد و فرشتگان چون مشتاق علی بن ابی طالب علیه السلام می‌شدند به آن فرشته نگاه می‌کردند. پس من عرض کردم: ای پروردگار این برادر مو پسرعموی من علی بن ابی طالب علیه السلام است. فرمود: ای محمد این فرشته است که آن را به صورت علی آفریده‌ام و در میانه عرش مرا عبادت می‌کند و حسنه و تسبیح و تقدیس او برای علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته می‌شود تا روز قیامت.توضیح: جزری گوید: «فیه ینادی منادی من بطنان العرش» یعنی از وسط عرش. و گفته شده: از پایه و اصل عرش. و گفته شده: «البطنان» جمع بطن به معنای زمین فرو رفته و گود است. مقصود داخل عرش است. ۶۶. علل الشرایع: از صباح مزنی و سدیر صیرفی و محمّد بن نعمان احول و عمر بن اذینه روایت شده که این چهار نفر محضر امام صادق علیه السّلام حاضر شدند، حضرت فرمودند: ای عمر بن اذینه، نظرت در باره اذانی که این گروه ناصبی‌ها می‌گویند و نمازی که می‌خوانند چیست؟ عرض کرد: فدایت شوم: ایشان می‌گویند: ابی بن کعب انصاری خدا را در خواب دیده و او این کیفیت را به ایشان تعلیم نموده. حضرت فرمودند: به

خدا سوگند دروغ می‌گویند، خداوند تبارک و تعالی منزّه‌تر از آن است که در خواب دیده شود. و نیز فرمودند: خداوند عزیز جبّار نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را هفت بار به آسمان عروج داد در مرتبه اوّل برکت و توسعه بر او داد و در بار دوّم فرائض را بر او تعلیم فرمود و در دفعه سوّم خداوند عزیز جبّار محملی از نور که در آن‌چهل نوع از انواع نور بود بر وی نازل فرمود این نورها اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی می‌گردیدند و دیدگان ناظرین را از فرط روشنایی می‌پوشاندند. یکی از این نورها زرد بود که رنگ زردی ناشی از آن است و یکی دیگر از آن‌ها قرمز بود که رنگ قرمزی از آن پدید آمد و دیگری سفید بود که سفیدی اشیاء از آن به وجود آمده و باقی نورها به عدد سایر انوار و الوانی است که حق تعالی آفریده است. در این محمل حلقه‌ها و زنجیرهایی از نقره بود باری حضرت بر آن محمل نشسته و به آسمان دنیا عروج کردند فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند و سپس به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدّوس ربّنا و ربّ الملائکه و الرّوح بعد اضافه کردند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! پس از این کلام، جبرئیل علیه السّلام برای نفی تشبیهی که از کلام آن‌ها استفاده می‌شود فرمود: اللّه کبر یعنی خدا بزرگ‌تر است از این‌که احدی به او شبیه باشد. فرشتگان ساکت شدند و درب‌های آسمان گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند سپس محضر مبارک نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم مشرّف شده و فوج فوج جلو آمده و به آن سرور سلام نمودند بعد عرضه داشتند یا محمّد، برادرت چطور است؟ حضرت فرمودند: خوب می‌باشد. عرض کردند: وقتی به او رسیدی از طرف ما به او سلام نما. نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: آیا او را می‌شناسید؟ عرضه داشتند: چگونه او را نشناسیم و حال آن‌که حق تعالی پیمان تو

و او را از ما گرفته و ما بر تو و او صلوات فرستاده و طلب رحمت می‌کنیم. سپس چهل نوع از انواع نورها که هیچ شباهتی به نور اوّل نداشتند را حق تعالی به آن‌ها افزود و به حلقه‌ها و زنجیرهای محمل نیز اضافه فرمود سپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوّم عروج داد، زمانی که آن جناب نزدیک درب آسمان رسید فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدّوس، ربّ الملائکة و الرّوح، سپس افزودند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! جبرئیل علیه السّلام گفت: اشهد ان لا اله الّا اللَّه، اشهد ان لا اله الّا اللَّه، پس از آن فرشتگان اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و گفتند: ای جبرئیل، این کیست که با تو می‌باشد؟ جبرئیل فرمود: این حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم است. فرشتگان گفتند: آیا مبعوث شده است؟ جبرئیل فرمود: بلی. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: فرشتگان به سرعت به طرف من آمده و سلام کرده و گفتند: به برادرت سلام ما را برسان. حضرت می‌فرمایند: به ایشان گفتم: آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: آری، چگونه آن حضرت را نشناسیم و حال آن‌که خداوند پیمان شما و او و شیعه او را تا روز قیامت از ما گرفته است و ما در هر روز پنج بار (مقصود در هر یک از اوقات نماز می‌باشد) به صورت‌های شیعیان آن حضرت نظر می‌افکنیم. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برایم افزود که اصلا به انوار اوّلی شباهت نداشتند چنان‌چه حلقه‌ها و زنجیرهای دیگری بر آن‌چه قبلا یاد شد افزود. سپس مرا به آسمان سوّم عروج داد، فرشتگان این آسمان به اطراف پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدّوس، ربّ الملائکة و الرّوح، سپس اضافه کردند: این چه نوری است که شبیه نور پروردگارمان است، جبرئیل پس

از استماع این کلام گفت: اشهد انّ محمّدا رسول اللّه، اشهد انّ محمّدا رسول اللّه. فرشتگان اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد فرشتگان گفتند: آفرین به اوّل و ابتدائت از حیث خلقت و رتبه و آفرین به پایانت از جهت ظهور و بعثت و آفرین به کسی که زمان امّتش متّصل به حشر است و آفرین به کسی که پیش از خلق خلائق آفریده شد و تمام حسابها با او است یعنی محمّد خاتم النبیین و علی خیر الوصیین.
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: به من سلام کرده و از برادرم علی علیه السّلام پرسیدند؟ گفتم: او در زمین خلیفه و جانشین من است، مگر او را می‌شناسید؟ گفتند: آری، چگونه او را نشناسیم و حال آن‌که در هر سال یک بار بیت المعمور را زیارت کرده و بر روی آن جلد و پارچه نازک سفیدی است که اسم محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیان تا روز قیامت نوشته شده و ما با دستهایمان بر سرهای ایشان کشیده و تبرک می‌جوییم.
سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور که با هیچ یک از انوار اوّل شبیه نبود برایم افزود و حلقه‌ها و زنجیرها را نیز اضافه کرد. سپس مرا به آسمان چهارم عروج داد در این آسمان فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی شنیدم از ایشان که گویا در سینه‌ها حبس بود، باری آن‌ها اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و به سرعت به طرف من شتافتند، جبرئیل علیه السّلام گفت: حیّ علی الصّلوة، حیّ علی الصّلوة، حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح. پس از او فرشتگان با دو آواز مقرون به هم گفتند: بمحمّد تقوم الصّلوة (به حضرت ختمی مرتبت نماز قائم است) و بعلیّ الفلاح (یعنی به حضرت علوی صلوات اللّه علیه رستگاری وابسته است). جبرئیل فرمود: قد قامت الصّلوة، قد قامت الصّلوة. فرشتگان گفتند: نماز تعلق دارد به شیعیان علی علیه السّلام که تا روز قیامت آن

را بپا می‌دارند. سپس فرشتگان اجتماع کرده و به نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطور می‌باشد؟ حضرت به ایشان فرمود: آیا او را می‌شناسید؟ عرضه داشتند: آری او و شیعیانش را می‌شناسیم، او (یعنی علی علیه السّلام) نوری است که اطراف عرش خدا می‌باشد و در بیت المعمور پارچه و جلد رقیق و نازکی از نور هست که با خط نور در آن نام محمّد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیانشان بدون این‌که نام یکی از ایشان کم یا زیاد شده باشد نوشته شده است، میثاق و پیمان حضرتش را از ما گرفته اند و در هر روز جمعه بر ما قرائتش می‌نمایند، پس من به سجده شکر افتادم. حق تعالی فرمود: ای محمّد سر خود را بالا کن. من سر بالا نمودم، طبقات آسمان را دیدم که از هم شکافته و پرده‌ها برداشته شده است، سپس به من فرمود: سر پایین کن و ببین چه می‌بینی. من سرم را پایین کرده نظرم به بیت و حرم شما افتاد که مانند بیت المأموری که در آن بودم می‌باشد، بیت المأمور دقیقا مقابل بیت و حرم شما قرار داشت به طوری که اگر من چیزی را از دستم می‌انداختم در حرم و بیت می‌افتاد باری حق تعالی به من فرمود: ای محمّد! این حرم است و تو حرام می‌باشی، یعنی احترام بیت به خاطر حرمت تو است و برای هر مثلی، مثالی می‌باشد یعنی هر چیزی در زمین مثالی در آسمان دارد. پس از آن به من فرمود: ای محمّد، دستت را دراز کن پس برخورد می‌کنی با آبی که از طرف راست عرش جاری است، پس آب فرو ریخت و من با دست راست با آن برخورد نمودم از این جهت است که اوّلین فعل در وضوء برداشتن آب با دست راست می‌باشد، سپس پروردگارم فرمود: آب را بگیر و با آن صورتت را بشوی (امام صادق علیه السّلام فرمود: البته حق تعالی شستن صورت را در وضوء همان جا به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله تعلیم

فرمود) زیرا تو می‌خواهی با این دو دستت با کلام من مواجه شوی. سپس با رطوبت زیادی در دو دستت سر و پاس خود را تا روی برآمدگی پاها مسح کن امام صادق علیه السّلام فرمود: البته حق تعالی مسح سر و پاها را همان جا به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله تعلیم نمود و فرمود: من می‌خواهم که تو سرت را مسح کنی و باقی بدارمت و امّا مسح بر پاهایت، به خاطر آن است که می‌خواهم قدم هایت را جایی بگذارم که نه پیش از تو و نه بعد از تو کسی آن‌جا قدم نگذاشته و نخواهد گذاشت. تا اینجا حدیث علّت وضوء و اذان را شرح و توضیح داد. سپس حقّ عزّ و جل فرمود: ای محمّد رو به حجر الاسود که در مقابلم هست نما و به عدد حجابهایم (تعداد آن‌ها هفت تا است) مرا با گفتن تکبیر به بزرگی یاد نما و از اینجاست که تکبیرات افتتاحیه هفت تا است چه آن‌که حجابها همان‌طوری که اشاره شد هفت تا می‌باشند و پس از انقطاع حجب قرائت را شروع نما و از اینجا است که افتتاح سنّت شده و حجبی که طبق طبق روی هم قرار گرفته اند سه تا بوده به عدد نوری که بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله نازل گردید، یعنی سه مرتبه از این رو افتتاح سه مرتبه بوده و تکبیر هفت مرتبه می‌باشد. و وقتی از تکبیر و افتتاح فارغ شده خداوند عزّ و جل فرمود: آلان به من رسیدی پس اسم مرا یاد کن: حضرت فرمود: بسم اللَّه الرحمن الرحیم و به همین خاطر در اوّل هر سوره گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مشروع گردید سپس حق تعالی به آن حضرت فرمود: مرا ستایش کن. حضرت عرضه داشت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در نفس خود پس از تحمید عرضه داشت: شکرا. بلافاصله حق تعالی فرمود: ای محمّد، حمد و ستایش مرا با گفتن (شکرا) قطع کردی پس دوباره اسم مرا ببر و به همین خاطر در سوره حمد عبارت «الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» دو مرتبه گفته

می‌شود و وقتی به «و لا الضّالّین» رسید نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ شکرا (یعنی در مقام شکر این عبارت را فرمود) خدای عزیز جبار فرمود: ذکر مرا قطع کردی پس اسمم را یاد کن. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بسم اللَّه الرحمن الرحیم و به خاطر همین بعد از حمد ابتداء سوره بعدی گفتن بسم اللَّه الرحمن الرحیم مشروع گردید، پس از آن حق تعالی به حضرت فرمود: بخوان: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تا آخر به همان نحوی که نازل گردیده چه آن‌که این سوره نسبت و نعت و اوصاف مرا بیان می‌کند. سپس دو دستت را پایین آور و بر دو کاسه زانوهایت قرار بده و پس از آن به عرش من بنگر. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرماید: به بزرگی عرش نگریستم روحم طیران کرد و حالت غش بر من عارض شد پس الحام شدم به این‌که بگویم: سبحان ربی العظیم و بحمده، به خاطر آن عظمتی که دیده بودم، باری وقتی این کلام را گفتم حالت غش از من بطرف شد تا جایی که آن را هفت بار گفتم (البته نسبت به هفت بار نیز الحام شدم) باری به نفس و روحم مراجعه نموده و همان‌طوری که قبلا بودم، گردیدم و به همین جهت گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع مشروع گردید. بعد حق عزّ و جلّ فرمود: سر را بردار من سر برداشتم نظرم به چیزی افتاد که عقل از سرم پرید پس بلافاصله با صورت و دو دست به زمین رفته و الحام شدم که بگویم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و این به خاطر علو و بلندی چیزی بود که دیدم: ذکر مزبور را هفت بار گفتم و هر بار که می‌گفتم اندکی به حال آمده و حالت غش از من دور می‌شد باری پس از اتمام هفت بار نشستم، پس در سجود گفتن: سبحان ربی الاعلی و بحمده و نیز نشستن بین دو سجده که حضرت آن را به منظور استراحت از غش و علو و بزرگی آن‌چه دیده بودند انجام دادند مشروع

گردید. سپس پروردگارم به من الهام فرمود و خواست که سر را بالا کنم، پس سر را بالا کرده و آن علو و بلندمرتبگی را که دیدم حالت غش به من دست داد پس به رو افتاده و صورت و دستهایم را رو به زمین قرار داده و گفتم سبحان ربی الاعلی و بحمده، این ذکر را هفت بار گفتم و سپس سر را بلند کرده و پیش از آن‌که بایستم نشستم تا دو باره به علو و بلندمرتبگی حضرتش نظر افکنم، و به خاطر همین دو سجده از یک رکعت جعل گردید و نیز به همین جهت نشستن خفیف پیش از برخاستن مشروع شد. پس از آن ایستادم، حق عزّ و جل فرمود: یا محمّد سوره حمد را بخوان، پس آن را به همان نحوی که اوّل خوانده بودم، خواندم، پس از آن فرمود: بخوان: إِنَّا أَنْزَلْناهُ... زیرا این سوره نسبت تو و اهل بیت تو تا روز قیامت را بیان می‌کند، پس از آن به رکوع رفتم و در رکوع و سجودش همان ذکرهایی را که اوّل گفته بودم، گفتم و پس از آن خواستم که برخیزم پروردگار متعال فرمود: ای محمّد نعمت‌هایی که به تو دادم را به یاد آور و اسم مرا ببر حق تبارک و تعالی به من الهام نمود که بگویم: بسم اللَّه، لا اله الّا اللَّه، و الاسماء الحسنی کلّها للَّه. پس به من فرمود: یا محمّد بعد از این درود بر خود و اهل بیتت بفرست. من گفتم: صلّی اللَّه علیّ و علی اهل بیتی، و خداوند هم خواسته مرا انجام داد یعنی رحمت بر من و اهل بیتم فرستاد سپس ملتفت شدم خود را در صفوف فرشتگان و انبیاء یافتم، پروردگارم فرمود: یا محمّد، سلام بده گفتم: السّلام علیکم و رحمة اللَّه و برکاته. حق تعالی فرمود: ای محمّد من محققا سلام و تحیّت بوده و رحمت و برکات تو و ذریّه تو می‌باشد، پس از آن امر فرمود که به سمت چپ توجه نکنم. و اوّلین سوره ای که بعد از قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ شنیدم، إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ بود، باری به خاطر آن‌چه گفته شد سلام را یک بار

می‌دهند و در آن حال صورت باید به طرف قبله باشد و نیز به جهت آن‌چه ذکر شد تسبیح و در رکوع و سجود به عنوان شکر بجا آورده می‌شود. و امّا «سمع اللَّه لمن حمده» گفتم آن به خاطر این جهت مشروع گردید که نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند از رکوع که سر برداشتم صدای ضجّه و ناله فرشتگان را شنیدم، گفتم: سمع اللَّه لمن حمده بالتسبیح و التهلیل و به جهت کلّ آن‌چه بیان داشتیم است که هر گاه در دو رکعت اوّل و دوّم نماز حدثی حادث شود و خللی اتّفاق بیفتد مصلّی باید نمازش را اعاده کند و این دو رکعت فرض اوّل محسوب می‌شود و آن در وقت زوال یعنی نماز ظهر واجب گردید.کافی: ابن اذینه از امام صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است.توضیح: «فیه اربعون نوعا من انواع النور» ممکن است مقصود، نورهای مادی یا چیزی عام‌تر از نورهای مادی و نورهای معنوی باشد. و اما پراکنده شدن فرشتگان به سبب غلبه پیدا کردن آن نور بر نورهای آنان، و ناتوانی شان از درک کمالات معنوی ای است که خداوند متعال به پیامبرمان عطا فرمود. این فرموده خداوند آن را تایید می‌کند: «من همراه با خدا اوقاتی دارم که هیچ فرشته مقرّ و هیچ پیامبر مرسل و هیچ بنده مؤمنی که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است، تاب و تحمل آن را ندارد.» و این سخن فرشتگان که گفتند: این نور چقدر شبیه نور پروردگار ما است. معنوی بودن آن را تایید می‌کند. و با یک تقدیر می‌توان مقصود از آن را نورهای مادی در نظر گرفت، و معنایش به این صورت است که: این نور چقدر شبیه نوری است که خداوند در عرش خلق کرده است. بنا بر دو تقدیر، از سخن فرشتگان، گمان تشبیه برداشت نمی‌شود. جبرئیل برای نفی این مشابهت گفت: اللّٰه اکبر. یعنی خداوند بزرگ‌تر از آن است که کسی شبیه او باشد یا کسی او را بشناسد. جزری گوید:

«سبّوح قدّوس» با ضمه روایت شده اند اما با فتحه قیاسی‌تر است و با ضمه استعمال بیشتری دارند و از وزن‌های مبالغه بود و مقصود از آن منزّه گردانیدن است. و گوید: «و انطلقتا الی الناس معانیق» یعنی شتابان. و فیروزآبادی گوید: «المعناق» اسبی است که گردن خوبی دارد و جمع آن «المعانیق» است. پایان سخن. می‌گویم: «العنَق» با حروف متحرک نوعی از راه رفتن چهارپا است و آن حرکت شتابان است. و همین معنی در اینجا مدّ نظر است و وجه شبه در شتافتن است. سخن او: «بالاولّ» یعنی از لحاظ آفرینش و مرتبه. «بالآخر» یعنی از نظر بعثت. پیش‌تر معنای «الحاشر» بیان شد و «الناشر» نیز مانند آن است و مقصود از آن: پخش کننده علوم و خیرات است. «الرقّ» با فتحه و کسره: پوست نازکی است که بر آن می‌نویسند. و به معنای صفحه سفید نیز می‌باشد. «دویّ الریح و الطائر و النحل» یعنی صدای باد و پرنده و زنبور. «مقرونین» یعنی در معنا نزدیک به هم اند زیرا نماز موجب رستگاری است. و ممکن است دو عبارت پس از آن تفسیر و توضیحی برای مقرون بودن آن نماز و رستگاری باشد. در کافی «صوتان مقرونان» آمده که آشکارتر است. و مرجع ضمیر در «لشیعته» رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، یا علی علیه السلام است که وجه آشکار، معنای دوم است. پس مقصود این است که نماز غیر شیعه قبول نمی‌شود. سخن او: «اطناب السماء» شاید کنایه از طبقات و کرانه‌های آسمان باشد. جزری گوید: «فیه ما بین طنبی المدینۀ احوج منّی الیها» یعنی ما بین دو طرف مدینه. و «الطنب» یکی از طناب‌های خیمه است که برای طرف و ناحیه استعاره شده است. پایان سخن. در کافی «اطباق السماء» آمده است. می‌گویم: ممکن است پاره شدن کرانه‌ها و حجاب‌های آسمان از زیر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم یا از بالا، یا

هم از زیر و هم از بالای آن حضرت باشد. و این امر در آسمان چهارم، یا پس از بالا رفتنش از آسمان چهارم باشد، که معنای دوم با ما بعد آن دقیق‌تر است. بر اساس معنای اول، حجاب‌ها از زیر آن حضرت پاره شده است تا به کعبه بنگرد، و بنا بر معنای دوم، تا پیامبر همزمان به کعبه و بیت معمور بنگرد. و دید که آن‌ها روبه رو و مطابق و شبیه به یک‌دیگر هستند. و از این جهت فرمود: برای هر چیز مثالی است، یعنی هر چیز در زمین مثالی در آسمان دارد. و بر اساس معنای دوم ممکن است نماز در زیر عرش مساوی با بیت معمور باشد یا پس از آن‌که به بیت معمور پایین آمد. و بنا بر دو تقدیر، رو کردن به حجر مجاز است یعنی: به سوی چیزی که روبه رو (مساوی) یا مشابه حجر است، رو کرد. «انت الحرام» یعنی محترم و مُکَرّم. و شاید اشاره به این دارد که حرمت بیت، به خاطر حرمت توست. می‌گویم: در کافی این عبارات به حدث اضافه شده است: سرم را برداشتم به ناگاه دیدم طبقات آسمان شکافته شده و پرده‌های حجاب به کنار رفته است، سپس به من گفت: سرت را پایین بینداز! چه می‌بینی؟ سرم را پایین انداختم، خانه ای همانند کعبه دیدم و حرمی شبیه به حرم خانه کعبه؛ اگر چیزی از دستم می‌افتاد، حتماً بر روی همان خانه می‌افتاد. گفته شد: ای محمد! این حرم و تو مُحرِم هستی، هر مثلی تمثالی دارد. سپس خداوند به من وحی کرد: ای محمد! به صاد نزدیک شو و اعضای سجده خود را بشوی و مطهّر گردان و برای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به صاد نزدیک شد، صاد نام آبی است که از طرف راست عرش جاری است، پیامبر صلی الله علیه و آله با دست راست آبی برداشت، به همین خاطر وضو با دست راست آغاز می‌شود، و ادامه حدیث را آورده تا اینجا که گفته است: و آن حجاب‌ها با هم مساوی و بر هم مطابق اند و میان آن‌ها دریاهایی از نور

وجود دارد و این همان نوری است که خدا به محمد صلی اللّٰه علیه و آله نازل کرد. و از این جهت سه بار افتتاح سنت شد. می‌گویم: به ظاهر، مقصود از حجاب ها، آسمان‌ها نیست. و سه تا از این حجاب‌ها به هم متصل‌اند، و بعد از آن دریاهای نور است، و بعد دو حجاب به هم متصل است سپس میان آن‌ها دریاهای نور قرار دارد و بعد دو حجاب متصل قرار دارد. از این جهت مستحب است که سه تکبیر پشت سر هم گفته شود و بعد از آن با دعا خواندن فاصله انداخته و دو بار تکبیر و بعد فاصله با دعا، و سپس دو تکبیر دیگر خوانده شود. پس هر شروعی در تکبیر آغاز افتتاحی است. این فرموده: «قطعت ذکری» شاید از این جهت باشد که سوره فاتحه با وحی نازل شد و پس از پایان این سوره وحی قطع نشد و پیامبر بدین سبب از پیش خود، خداوند را حمد و سپاس گفت. پس خداوند به او وحی کرد که با حمد قرآن قطع نمی‌گردد، پس بسم اللّٰه را دوباره از سر بگیر. بنابراین مقصود از «الذکر» قرآن است. «و علوّ ما رِیات» شاید منصوب به نزع خافض باشد یعنی به خاطر علوّ و بلند مرتبگی، ندیدم و نشستم تا دوباره بدان بنگرم. و شاید در اصل «و عوداً الی ما رأیت» بوده است. در عبارت «إنّی انا السلام و التحیهُ» چه بسا تحیهُ معطوف بر سلام بوده و به عنوان توضیح و تفسیری برای آن باشد. «الرحمهُ مبتدء» یعنی: مقصود از رحمت تو، و مقصود از برکات، ذرّیّه توست بنا بر صنعت لفّ و نشر. یا مقصود این است که همه آن‌ها رحمت و برکت هستند. پس بدین معنا است: سلام و تحیّت خداوند، یا رحمت و شفاعت محمد و اهل بیت او علیهم السلام، و هدایت و اعانت آن‌ها بر شما است. یعنی برای شما. در عبارت «عند الزوال» چه بسا مقصود این باشد: نمازی که فرض شد و آن را در آسمان به پیامبرش تعلیم داد، در ابتدا در زمین در هنگام زوال، واجب

شد. پس لازم نمی‌گردد که فرض شدن آن در آسمان باشد. به علاوه این‌که ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت در روبه روی مکانی باشد که در زمین هنگام زوال است. اما این معنا بعید است زیرا ظاهر روایت می‌رساند که آن نماز در مکانی روبه روی مکه افتاد و واجب شد، و ممکن است دسته ای از معراج‌های پیامبر در روز باشد و این توجیهی است که اخبار مختلفی را که در باره معراج وارد شده، با هم جمع می‌کند. می‌گویم: در روایتی که در کافی نقل شده، با آن‌چه در اینجا بیان شد، اختلاف بسیاری است و شرح این روایت نیاز به تفسیر و بسط بیشتری در کلام دارد که در این مبحث نمی‌گنجد و ان شاء الله در ادامه در باب نماز اندکی در باره آن سخن می‌گوییم. ۶۷. تفسیر قمی: ابو ربیع گوید: نافع از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خداوند: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَةً يعْبَدُونَ» {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسی سئوال کرد؟ حال آن‌که فاصله زمانی ایشان با حضرت عیسی علیه السلام پانصد سال بوده است؟ امام محمد باقر علیه السلام این آیه را خواند: «سُبْحَانَ الذِی أَسْرَى بِعَبْدِهِ ليلا مِّنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلى المَسْجِدِ الأَقْصَى الذِی بَارَكْنَا حَولهُ لنُرِيهُ مِنْ آياتِنَا» {منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهان از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا نشانه‌های خود را به او بنمایانیم} یکی از نشانه‌هایی که خداوند در هنگام اسراء از مکه به بیت المقدس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد، این بود که همه پیامبران و انبیاء را گرد هم آورد. سپس به جبرئیل دستور داد تا اذان بگوید و

نماز برپا کند. (جبرئیل در اذانش گفت: حی علی خیرالعمل.) سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم امامت نماز را به عهده گرفت. زمانی که نماز به پایان رسید، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از آن‌ها پرسید: به چه چیز شهادت می‌دهید؟ و چه چیزی را می‌پرستیدید؟ پاسخ دادند: شهادت می‌دهیم که جز اللّٰه خدایی نیست. او تنها و بی‌شریک است و تو پیامبر خدا هستی و بر این اساس از ما عهد و پیمان گرفته شده است. نافع گفت: ای ابو جعفر! راست گفتی. بخشی از روایت.۶۸. تفسیر قمی: ابو عبیده از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله، فاطمه سلام اللّٰه علیها را بسیار می‌بوسید. عایشه از این کار خشمگین شد و گفت: ای رسول خدا! تو فاطمه را زیاد می‌بوسی. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ای عایشه! من زمانی که به معراج رفتم و وارد بهشت شدم، جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک کرد و از میوه آن به من خوراند؛ من آن را خوردم و زمانی که به زمین فرود آمدم، خداوند آن میوه را به آبی در پشت من تبدیل کرد و سپس با خدیجه، همبستر شدم و او فاطمه را حامله شد و من هر وقت، فاطمه را می‌بوسم، عطر درخت طوبی را در او استشمام می‌کنم.۶۹. احتجاج: امیر المؤمنین در جواب شخصی که منکر قرآن بود، فرمود: اما این فرموده خداوند: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» یکی از براهین پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم است که خداوند آن را به ایشان اعطا کرده و به وسیله آن محبت را بر سایر مخلوقاتش واجب گردانده بود. زیرا زمانی که خداوند او را خاتم پیامبران و پیامبری برای همه ملت‌ها قرار داد، او را در هنگام معراج به آسمان برد و در آن روز پیامبران را برایش گرد هم آورد. او از آن‌ها آیات، براهین و پیمان‌های الهی را که پیامبران جهت تبلیغ آن‌ها فرستاده شده اند شنید. همه

پیامبران به فضیلت و برتری او و اوصیا و حجت‌های روی زمین پس از او و سایر گذشتگان و آیندگان، کسانی را که از آن حجت‌ها پیروی خواهند کرد یا نافرمان خواهند بود، شناخت.۷۰. علل الشرایع: حبیب سجستانی گوید: از امام باقر علیه السّلام راجع به آیه شریفه: ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی، پرسیدم: حضرت فرمودند: ای حبیب این آیه را این گونه قرائت مکن، بلکه بخوان: ثمّ دنی، فتدانا، فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ فی القرب أَوْ أَدْنی، فَأَوْحی اللَّه الی عبده یعنی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله ما اوحی. ای حبیب، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هنگامی که مکّه را فتح نمودند نفس شریف خود را در عبادت حقّ تعالی و شکر نعمت هایش با طواف کردن بیت به تعب و رنج انداختند و امیر المؤمنین علی علیه السّلام نیز با آن حضرت همراه بودند سپس امام علیه السّلام فرمودند: زمانی که تاریکی شب اهل مکّه را در خود گرفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام به قصد سعی به صفا و مروه رفتند و وقتی از صفا به مروه فرود آمدند و در وادی نزدیک نشانه ای که دیدی قرار گرفتند نوری از آسمان تابید و آن دو بزرگوار را در خود گرفت، کوههای مکّه روشن شده، دیدگان آن دو حضرت خشوع پیدا کرد پس هر دو فزع شدیدی نموده است. سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سر به سوی آسمان بلند کردند ناگهان بر سر مبارک دو انار دیدند، حضرت آن دو را تناول فرمودند، حقّ عزّ و جلّ وحی نمود: ای محمد این دو انار از میوه‌های بهشت بوده پس از آن دو فقط تو و وصیّ تو علی بن ابی طالب بخورید، پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله یکی از آن دو را خورده و علی علیه السّلام دیگری را تناول فرمودند، سپس خداوند به پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله وحی فرمود آن‌چه را که وحی نمود. امام باقر علیه

السّلام فرمودند: ای حبیب یک بار دیگر در سدرة المنتهی حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله جبرئیل علیه السّلام را مشاهده فرمود در نزد سدرة المنتهی بهشتی است که جایگاه متّقیان می‌باشد، یعنی هنگامی که رسول خدا به آسمان بالا رفتند جبرئیل در سدرة المنتهی به آن جناب رسید، زمانی که سیر و حرکت جبرئیل به محل سدرة منتهی شد همان جا ایستاد و به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: ای محمد این جا محلّ توقف و ایستادن من و جایی است که خدای عزّ و جلّ مرا در آن قرار داده و هرگز قدرت ندارم جلوتر بروم ولی شما بگذرید و به جلو بروید تا به سدره برسید سپس در آن‌جا توقف نمایید، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به طرف سدره جلو رفتند و جبرئیل ایستاد و توقف نمود.
امام باقر علیه السّلام فرمودند: چون فرشتگان نگهبان اعمال اهل زمین را به محلّ سدره بالا برده و آن‌جا می‌نهند این مکان به سدرة المنتهی موسوم گردیده است باری اعمال وقتی به آن‌جا برده شد فرشتگان نگهبان که جملگی کرام و برره هستند آن‌ها را می‌نویسند. امام علیه السّلام فرمودند: فرشتگان اعمال بندگان را به محل سدره می‌رسانند، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نظر می‌اندازند شاخه‌های این درخت (سدره) را می‌بینند که زیر عرش و اطراف آن می‌باشند. پس از آن امام علیه السّلام فرمودند: نور جبّار عزّ و جلّ به رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله تجلّی کرده و آن حضرت را فرا می‌گیرد در این هنگام از شدّت نور و عظمت آن چشمان مبارک حضرت باز مانده به طوری که لحظه ای به هم نیامده و شانه‌های مبارکش به لرزه می‌آید. پس از آن فرمودند: خدای متعال قلب رسولش را محکم و نور دیدگانش را قوی نمود تا از آیات پروردگار دید آن‌چه را که دید و همین است معنای فرموده حقّ عزّ و جلّ: «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى» منظور

موافات و رسیدن آن حضرت است به سدرة المنتهی و پس از رسیدن حضرتش دیدند آن‌چه را که با چشم ملاحظه کردند یعنی آیات بزرگ الهی را که مقصود بزرگ‌ترین آیات پروردگار می‌باشد با چشم دیدند. حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: قطر و ضخامت سدره به مقدار صد سال راه از ایّام دنیا بوده و هر برگی از آن اهل دنیا را می‌پوشاند و حقّ تعالی فرشتگانی دارد که آن‌ها را موکّل درخت و نخل خرما قرار داده، لذا هیچ درخت و نخلی نیست مگر آن‌که با آن فرشته ای است که او را نگهداری می‌کند و اگر چنین نمی‌بود سباع و حشرات زمین تمام آن‌ها را در حالی که میوه داشتند می‌خوردند. سپس امام علیه السّلام فرمودند: و سرّ این‌که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از تخلّی نمودن زیر درخت یا نخل میوه دار نهی فرمودند آن است که فرشتگان موکّل آن‌جا هستند و به خاطر همین است که درخت نخل وقتی در آن میوه هست مأنوس می‌باشند چه آن‌که فرشتگان در آن‌جا حاضر هستند.توضیح: «قطف الثمرۀ» یعنی چیدن و بریدن. و «القطف» با کسره به معنای خوشه است و اسم برای میوه‌های چیده شده است. «شخص الرجل بصره» یعنی چشمش را گشود و پلک نزد. «الفریصۀ» گوشت میان دو پهلو و کتف حیوان است که همیشه می‌لرزد. مقصود از سخن او: «الموافاۀ» این است که منظور از «رآه» این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را دید پس از آن‌که در سدرۀ از او جدا شد و به نزدش آمد. پس لام در این کلمه برای عهد است، یعنی موافاتی که بدان اشاره شد. ۷۱. علل الشرایع: محمد بن حمزه روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا نماز صبح و مغرب و عشا با صدای بلند خوانده می‌شود، اما بقیه نمازها مثل نماز ظهر و عصر با صدای بلند خوانده نمی‌شود؟ و چرا ذکر تسبیح در دو

رکعت آخر نماز از خواندن [حمد و سوره] بهتر و افضل است؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله به آسمان عروج کرد، اولین نمازی که خدا بر او واجب کرد، نماز ظهر روز جمعه بود، سپس خداوند عزّ و جلّ به ملائکه امر کرد پشت سر حضرت نماز بگزارند و به پیامبرش امر کرد نماز را با صدای بلند قرائت کند تا فضل و مرتبت او برای ملائکه آشکار شود، سپس نماز عصر را بر او واجب کرد، اما هیچ یک از ملائکه را به همراهی او امر نکرد و به پیامبر امر کرد حمد و سوره نماز را با صدای آرام قرائت کند؛ زیرا کسی در پشت سر حضرت نبود. سپس نماز مغرب را بر او واجب کرد و ملائکه را با او همراه کرد و به او امر کرد با صدای بلند حمد و سوره را قرائت کند و همین‌طور نماز عشا را. وقتی فجر نزدیک شد، خدا نماز صبح را بر پیامبر واجب کرد و به او امر کرد آن را با صدای بلند بخواند تا فضل و مرتبت او برای مردم آشکار شود، همان‌گونه که برای ملائکه آشکار شد. به همین علت نماز صبح با صدای بلند خوانده می‌شود. پرسیدم: چرا در دو رکعت آخر نماز تسبیح از قرائت [حمد و سوره] افضل و بهتر است؟ فرمود: زیرا وقتی پیامبر در دو رکعت آخر نماز بود، عظمت متجلّی شده پروردگار را به یاد آورد و متحیّر شد و گفت: سُبحانَ اللّٰهِ وَ الحَمدُ لِلّٰهِ وَ لا إلهَ إلاّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ أکبَر. به همین خاطر ذکر تسبیح از قرائت بهتر است.۷۲. علل الشرایع: از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که از امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا نماز یک رکعت و دو سجده دارد؟ و چگونه است وقتی دو سجده شد دو رکعت نشد؟ فرمود حال که درباره امری سؤالی کردی، خوب دقت کن تا جواب را نیک بفهمی. اولین نمازی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله خواند، در آسمان و در محضر خداوند تبارک و تعالی و جلوی عرش الهی بود. وقتی خداوند پیامبر را به معراج برد و

وقتی حضرت به عرش خداوند رسید، خداوند فرمود: ای محمد! به صاد نزدیک شو و مواضع و جوارح سجده خود را بشوی و پاکیزه گردان و برای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به آن‌جا که خدا امر کرده بود رفت و وضو گرفت، وقتی وضویش کامل شد به سوی خداوند تبارک و تعالی برگشت و ایستاد، خدا به او امر کرد شروع (افتتاح) نماز را بخواند و حضرت چنین کرد، سپس خداوند فرمود: ای محمد! بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» {به نام خداوند رحمتگر مهربان* ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است} تا آخر سوره حمد، و حضرت چنین کرد سپس امر کرد که نسبتِ پروردگار متعالش را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» {به نام خداوند رحمتگر مهربان* بگو: اوست خدای یگانه* خدای صمد (ثابت متعالی).} سپس خداوند وحی را قطع کرد و پیامبر خواند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» و خداوند فرمود: بگو: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ* وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ». سپس وحی قطع شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارِ من، الله، چنین است، پروردگار من، الله، چنین است؛ سپس خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت رکوع کن. و پیامبر رکوع کرد، و خداوند در حال رکوع او به آن حضرت فرمود: بگو: سُبحانَ ربّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ، و حضرت سه بار این جمله را تکرار کرد، خداوند فرمود: ای محمد! سرت را بلند کن. پیامبر صلی الله علیه و آله سربرداشت و راست در مقابل خداوند عزّ و جلّ ایستاد. خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت سجده کن. پیامبر به زمین افتاد و سجده کرد، خداوند فرمود: بگو: سُبحانَ ربّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ، و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! برخیز و صاف بنشین، حضرت نشست؛ وقتی آرام گرفت، جلال عظمت و خداوند عزّ و جلّ را به یاد آورد

و به میل خود بدون آن‌که خداوند به او امر کند به سجده رفت و سه بار جمله تسبیح را تکرار کرد. خداوند فرمود: برخیز و بنشین، و حضرت چنین کرد، و دیگر آن عظمت و تجلّی پروردگار را ندید، خداوند به او فرمود: ای محمد! بخوان: و همان کار را که در رکعت اول انجام دادی دوباره تکرار کن. پیامبر چنان کرد و وقتی به سجده رفت و سربرداشت، دوباره جلال و عظمت پروردگار را به یاد آورد و با میل خود بی‌آن‌که خدا به او امر کند به سجده رفت و تسبیح را خواند. خداوند به او فرمود: سرت را بلند کن، خداوند به تو آرامش و استقرار داده است و گواهی بده که هیچ معبودی جز الله نیست و محمد پیامبر و فرستاده خداست و قیامت حتماً واقع خواهد شد بی‌هیچ شک و تردیدی، و خداوند هر کس را که در قبرها باشد محشور می‌گرداند، خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و بر محمد و آل محمد رحم کن، هم‌چنان که بر ابراهیم و آل او درود فرستادی و بر آن‌ها رحم کردی و برکت دادی. تو ستوده صفت و صاحب مجد و عظمت هستی، خدایا! شفاعت محمد در حقّ امتش را بپذیر و درجه و مقام او را بالا ببر. حضرت چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! سلام بده. پیامبر صلی الله علیه و آله رویش را به خدای تبارک و تعالی کرد و سر به زیر انداخت و گفت: اَلسَّلامُ عَلَیکَ. خداوند در جواب او فرمود: و سلام بر تو- ای محمد! - با نعمت من بر طاعت من نیرو یافتی و به خاطر رحمتم تو را به عنوان پیامبر و دوست خود برگزیدم. پس امام علیه السلام فرمود: «نمازی که خدا به پیامبر امر فرمود که بخواند دو رکعت بود با دو سجده، و پیامبر صلی الله علیه و آله همان‌طور که برایت گفتم در هر رکعت دو سجده به جا آورد؛ زیرا عظمت پروردگارش را به یاد آورد و خداوند، آن را برای او واجب گرداند. پرسیدم: فدایتان شوم! صاد چیست که خدا به پیامبر صلّی الله علیه

و آله دستور داد با آن خود را بشوید و وضو بگیرد؟ فرمود: صاد چشمه ای است که از یکی از ارکان عرش می‌جوشد، به آن آب حیات گفته می‌شود، و آن چشمه همان است که خداوند فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» [صاد، سوگند به قرآنِ پُر اندرز] و خدا به پیامبر امر کرد که وضو بگیرد و نماز بگزارد. ۷۳. علل الشرایع: هشام بن حکم می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به علّت نماز سؤال کرده و عرضه داشتم: باستثنای مواردی که نماز دو رکعت و دو سجده می‌باشد چگونه دو رکعت و چهار سجده گردیده است؟ پس امام علیه السّلام نظیر آن‌چه در حدیث اسحاق بن عمّار از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل شد را فرمودند منتهی با زیاد و کم کردن الفاظ.۷۴. توحید: بزنطی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، جبرئیل مرا به مکانی رسانید که هرگز خود پایش به آن‌جا باز نشده بود. پس پرده در مقابل من برداشته شد و خداوند از نور عظمت خویش آن‌چه که دوست داشتم برایم نمایان کرد و به من نشان داد.۷۵. علل الشرایع: هِشام بن حَکَم روایت کرده است که از امام ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: چرا تعداد هفت تکبیر در شروع نماز بهتر است؟ چرا در رکوع سُبحانَ رَبّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ و در سَجده، سُبحانَ رَبّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ گفته می‌شود؟ فرمود: ای هِشام! خداوند تبارک و تعالی آسمان‌ها و زمین را در هفت طبقه آفرید و هفت حجاب خلق نمود؛ وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به معراج رفت و آن‌گاه که فاصله او از خداوند به اندازه (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر بود، یکی از حجاب‌ها کنار رفت؛ رسول خدا تکبیر گفت و جملاتی را که در افتتاح گفته می‌شود، خواند. وقتی دومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبیر گفت و جملاتی را

که در افتتاح گفته می‌شود، خواند. وقتی سومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبیر گفت: و همین‌طور ادامه یافت تا این‌که هفت حجاب کنار رفت و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله هفت بار تکبیر گفت؛ به همین دلیل در ابتدا و شروع نماز هفت بار تکبیر گفته می‌شود. سپس وقتی عظمت خدا را به یاد آورد بسیار ترسید و بر زانوهایش خم شد و گفت: سُبحانَ ربّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ. وقتی از رکوع سر برداشت و راست ایستاد خداوند را برتر و با عظمت‌تر یافت، بر سجده افتاد در حالی که می‌گفت: سُبحانَ ربّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ. وقتی هفت بار این قول را گفت ترس او آرام گرفت و این قول سنت شد.۷۶. علل الشرایع: حسین بن ولید، از کسی که ذکرش نموده، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از مسجد شجره محرم شدند نه از غیر آن؟ امام علیه السّلام فرمودند: زیرا وقتی حضرتش را به آسمان حرکت دادند و روی آسمان به موازی مسجد شجره رسیدند فرشتگان به بیت المعمور که می‌آمدند از محاذی همه مواقیت عبور می‌کردند به استثناء مسجد شجره، هنگامی که نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به محاذی این مسجد رسیدند نداء آمد: ای محمّد صلّی اللَّه علیه و آله. حضرت عرضه داشت: لبیک. خداوند فرمود: آیا تو را یتیم نیافتم پس مکانت دادم و گمشده نیافتم پس راه را نشانت دادم؟ نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم عرض کرد: حمد و نعمت و سلطنت تمام از آن تو است، شریک و همتایی نداری، لبیک، از این رو از مسجد شجرة احرام بستند نه سایر مواقیت.۷۷. امالی طوسی: ابو صالح از عبد اللّٰه بن عبّاس روایت کرده است که او گفت: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: خداوند متعال پنج چیز به من و پنج چیز به علی علیه السلام عطا فرمود؛ به من جوامع کلام را

و به علی علیه السلام جوامع علم را عطا فرمود؛ مرا نبیّ و علی علیه السلام را وصیّ کرد؛ به من کوثر را و به علی علیه السلام سلسبیل را عطا فرمود؛ به من وحی را و به علی علیه السلام الهام را عطا فرمود؛ مرا شبانه سوی خود روانه داشت و درهای آسمان را برای علی علیه السلام گشود و پرده‌ها را برگرفت تا این‌که او به من نگریست و من به او نگریستم. در آن دم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به گریه افتاد. به ایشان عرض کردم: چه چیز شما را به گریه انداخت؟ پدر و مادرم به فدایت! فرمود: ای ابن عبّاس! نخستین سخنی که خداوند با من گفت، این بود که فرمود: ای محمّد! به زیر خود بنگر. من به پرده‌ها نگریستم و دیدم شکافته شده اند و به درهای آسمان نگریستم و دیدم گشوده شده اند و به علی علیه السلام نگریستم و او را دیدم که سر به سوی من بلند کرده است. او با من سخن گفت و من با او سخن گفتم و پروردگارم - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - با من سخن گفت. عرض کردم: ای رسول خدا! پروردگارت چه فرمود؟ ایشان فرمود: به من فرمود: ای محمّد! من علی را وصیّ و وزیر و جانشین تو پس از تو قرار داده ام، پس او را آگاه کن، این اوست که سخنت را می‌شنود. من در حالی که در حضور پروردگارم عزّ و جلّ بودم، او را آگاه کردم. او گفت: پذیرفتم و اطاعت کردم. آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمان داد تا بر او سلام کنند و آن‌ها چنین کردند و او سلامشان را پاسخ گفت. من فرشتگان را دیدم که درباره علی علیه السلام به یک‌دیگر مژده می‌دادند و بر هر فرشته ای از فرشتگان آسمان که گذر می‌کردم، شادباش گویان به من می‌گفتند: ای محمّد! سوگند به او که تو را بر حق به پیامبری برانگیخت، بدان خاطر که خداوند عزّ و جلّ پسر عمویت را جانشینت کرد، شادی تمام فرشتگان را فرا گرفت. در آن دم حاملان

عرش را دیدم که سر سوی زمین فرود آورده‌اند. گفتم: ای جبرئیل! چرا حاملان عرش سر فرود آورده اند؟ گفت: ای محمّد! همه فرشتگان به جز حاملان عرش به رخسار علی علیه السلام نگریسته اند تا از او دلشاد شوند. حاملان عرش نیز اکنون از خداوند عزّ و جلّ اجازه خواستند و او به آنان اجازه داد تا به علی علیه السلام بنگرند و ایشان به او نگریستند. چون بر زمین فرود آمدم، او را از این امر خبر دادم و او نیز همین خبر به من داد و این گونه دانستم که بر هیچ قدمگاهی پا ننهاده ام، مگر آن‌که از برای علی علیه السلام آشکار گردیده تا به آن بنگرد.می‌گویم: مفید این روایت را در جای دیگر با این سند از محمد بن عبدالرحمان روایت کرده است.و حسن بن سلیمان در کتاب محتضر از صدوق از پدرش از سعد آن را روایت کرده است.۷۸. امالی طوسی: از امام باقر علیه السلام از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: زمانی که مرا به معراج بردند و به سدرة المنتهی رسیدم. مرا در محضر پروردگار قرار دادند. خداوند به من فرمود: ای محمد! عرض کردم: بله ای پروردگار من! خداوند فرمود: تو بندگان مرا آزموده ای. کدام یک از آن‌ها بیش از دیگران از تو اطاعت می‌کند؟ عرض کردم: خدایا! علی بیش از همه از من فرمانبرداری می‌کند. خداوند فرمود: آری! ای محمد! راست می‌گویی! آیا برای خودت جانشینی تعیین کرده ای تا پس از تو دینت را تبلیغ کند و به بندگانم از کتابم آن‌چه را نمی‌دانند، یاد دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خیر! خدایا تو آن را برایم انتخاب کن. زیرا انتخاب تو برایم بهتر است. خداوند فرمود: من علی علیه السلام را برای جانشینی تو انتخاب کرده ام. پس او را به عنوان جانشین و وصی خودت قرار بده. من علم و بردباری خودم را به او ارزانی

داشته ام. او به حق امیرالمؤمنین است. قبل از او هیچ‌کس به این جایگاه دست نیافته و پس از او نیز احدی بدان دست نخواهد یافت. ای محمد! علی پرچم هدایت و امام همه کسانی است که از من اطاعت می‌کنند و نور اولیای من و کلمه ای است که آن را بر متقین واجب گردانیده ام. هر کس او را دوست داشته باشد، در حقیقت مرا دوست داشته است و هر کس از او بیزار باشد یا نسبت به او کینه در دل داشته باشد، در واقع نسبت به من کینه داشته است. این مژده را به او بده. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: این مژده را به علی دادم. او گفت: من بنده خداوند و تحت اراده و فرمان او هستم. اگر مرا به خاطر گناهانم عذاب دهد، در حقیقت به من ظلم نکرده است. او سزاوار آن است که آن‌چه را به من وعده داده است به طور کامل به من بدهد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خدایا قلبش را پاک و بهره او را ایمان به خودت قرار بده. خداوند فرمود: ای محمد! تو این امر را به او اطلاع دادی، اما او را به مشکلات و مصائبی دچار می‌کنم که هیچ کدام از اولیای خودم را بدان گرفتار نمی‌نمایم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌فرماید: عرض کردم: آیا با برادر و دوست من چنین می‌کنی؟ خداوند فرمود: آری! در علم من چنین حکم شده است که او دچار آزمایش خواهد شد و گروهی نیز به وسیله او دچار آزمایش می‌شوند. اگر علی نبود، اولیای من و اولیای پیامبرم شناخته نمی‌شدند. محمد بن مالک گوید: با نصر بن مزاحم منقری ملاقات کردم و برای من حدیث کرد از غالب جهنی از امام باقر از علی بن حسین از پدرش از جدّش از علی علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به معراج رفتم.. و همین حدیث را روایت کرده است. محمد بن مالک گوید: با علی بن موسی بن جعفر علیه

السلام ملاقات کردم و این حدیث را برایش ذکر کردم. و او فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر و او از پدرش از جدش از حسین بن علی برایم بازگو کرد که علی علیهم السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به معراج رفتم، و از آن‌جا از آسمانی به آسمان دیگر و سپس به سدرۀ المنتهی رسیدم.. و کل حدیث را بازگو نمود.در کتاب محتضر به نقل از معراج صدوق از محمد ابن عمر حافظ بغدادی از محمد بن هارون همین حدیث را روایت کرده است.۷۹.
تفسیر قمی: اسماعیل جعفی گوید: در مسجد الحرام نشسته بودم و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام نیز در گوشه ای نشسته بود، ایشان سربلند کرد و نگاهی به آسمان و نگاهی به کعبه کرد و فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ» {منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد.} و این آیه را سه بار بازگفت، سپس رو سوی من کرد و فرمود: ای عراقی! عراقیان درباره این آیه چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند ایشان را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی بیت المقدس سیر داد. حضرت علیه السلام فرمود: چنین که می‌گویند نیست، بلکه ایشان را شبانگاه از این جا به این جا سیر داد، و با دست خود به آسمان اشاره کرد، سپس فرمود: بین این دو جا، حرم است. چون ایشان به سدرة المنتهی رسید، جبرئیل از همراهی‌اش بازماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری؟ جبرئیل عرض کرد: تو پیش رو که به خدا سوگند! به جایی رسیده ای که هیچ‌کس از آفریدگان خدا، پیش از تو به آن نرسیده است. این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نور پروردگارم را دیدم و سبحه

بین من و او فاصله انداخته بود. عرض کردم: فدایت شوم! سُبحه چیست؟ حضرت با چهره خود اشاره به زمین و با دست خود اشاره به آسمان کرد و سه بار فرمود: بزرگی پروردگارم، بزرگی پروردگارم. سپس حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خطاب آمد: ای محمّد! عرض کردم: پروردگارا! گوش به فرمانم. فرمود: آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره می‌کنند؟ عرض کردم: خداوندا! پاک و منزّهی، من دانشی جز آن‌چه تو به من آموخته ای ندارم. پس خداوند متعال دستش- یعنی دست قدرت- را میان سینه هایم گذاشت و من خنکی آن را میان شانه هایم احساس کردم. از آن پس هر آن‌چه درباره گذشته و آینده از من پرسید، پاسخش را می‌دانستم. فرمود: ای محمّد! آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره می‌کنند؟ عرض کردم: پروردگارا! بر سر درجات و کفّارات و حسنات. فرمود: ای محمّد! پیامبریت به پایان رسید و هنگام مرگت فرا رسید، جانشینت کیست؟ عرض کردم: پروردگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آن‌ها هیچ‌کس را ندیدم که بیش از علی فرمان پذیر من باشد. فرمود: و نیز فرمان پذیر من ای محمّد! عرض کردم: پرودگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آن‌ها هیچ‌کس را ندیدم که بیش از علی دوستدار من باشد. فرمود: و نیز دوستدار من ای محمّد! پس او را نوید ده که او بیرق هدایت و امام دوستداران من است و نوری است از برای آنان که از من فرمان می‌برند و کلمه ایست که پرهیزکاران را به آن ملزم کرده ام. هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. هم‌چنین من ویژگی‌هایی را به او اختصاص داده‌ام که به هیچ‌کس دیگر نداده ام. عرض کردم: پروردگارا! او برادر و همدم و وزیر و وارث من است. فرمود: این امریست که از پیش رقم خورده است. او آزموده شده

و مردم به وسیله او آزموده می‌شوند و هم‌چنین من به او عطا کرده‌ام و عطا کرده‌ام و عطا کرده ام. من چهار چیز به او عطا کرده‌ام که گره آن‌ها به دست اوست و او هرگز آن‌ها را فاش نمی‌کند.توضیح: فرموده پیامبر «من هذه الی هذه» یعنی مقصود از مسجد الاقصی، بیت معمور است زیرا دورترین مساجد است. و با رفتن پیامبر به بیت المقدس در ابتدا، منافاتی ندارد. «فرأیت ربّی» یعنی با قلب خدا را دیدم، یا این‌که عظمت خداوند را دیدم. و ممکن است «رأیت» به معنای «وجدت» باشد. و عبارت «و حال حالً» یعنی خداوند را یافتم در حالی که میان من و خدا حائل و مانعی ایجاد شده بود. و در برخی نسخه‌ها «من نور ربّی» آمده است. و شاید مقصود زا «السبحهٔ» تنزیه و تقدیس خداوند متعال است. یعنی میان من و خداوند پیراسته بودن خدا از مکان و رؤیت، حائل و مانع شد. در غیر این صورت نهایت قرب و نزدیکی حاصل می‌شد. جزری گوید: «سبحان اللّٰه» جلال و عظمت خداوند است. و در اصل جمع «سبحهٔ» می‌باشد. و گفته شده: نورهای ذات خداوند است. و گفته شده: «سبحات الوجه» محاسن آن است. پایان سخن. اشاره کردن به زمین و به زیر افکندن سرش، به نشانه خضوع در برابر جلال و شکوه خداوند متعال است. دست گذاشتن کنایه از نهایت لطف و رحمت، و افاضه علوم و معارف بر سینه گرامی و بزرگ پیامبر است و «البرد» کنایه از آسایش و شادمانی است. و در برخی نسخه‌ها «یده» به معنای دست قدرت آمده است. فرموده خداوند «فیم اختصم الملأ الأعلی» اشاره به این فرموده خداوند متعال دارد: «ما کان لی من علم بالملأ الاعلی اذ یختصمون» {مرا در باره ملإِ اعلی هیچ دانشی نبود آن‌گاه که مجادله می‌کردند.} طبرسی گوید: یآن‌چه در فرموده خداوند آمده است: «انّی جاعل فی الارض خلیفهٔ» تا پایان داستان. یعنی آن‌چه در این باره بود

نمی‌دانستم جز با وحی از جانب خداوند متعال. ابن عباس از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت کرده که به من فرمود: آیا می‌دانی مخاصمه و گفتگوی فرشتگان چه بوده است؟ گفتم نمی‌دانم، فرمود: درباره کفارات و درجات گفتگو می‌کردند، که کفارات عبارت است از: رنگین کردن وضو در بامدادان سرد و برداشتن گام‌ها برای حاضر شدن در جماعات و انتظار نماز پس از نماز. و اما درجات عبارت است از: آشکار گفتن سلام و اطعام طعام و خواندن نماز در شب هنگامی که مردم در خوابند.و سخن او «عقدها ثانیهٔ» تاکید برای عبارت اول، یا مصدری است که فاعل برای «یفصح» می‌باشد. و درست‌تر این است که تصحیف شده «بما عقدها» باشد و فاعل «عقد» پیامبر باشد. ۸۰. تفسیر قمی: جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و دیدم که زمین آن سفید خالص است و دیدم که فرشتگان گاهی با خشتی از زر و خشتی از نقره می‌سازند و گاهی باز می‌ایستند. به ایشان گفتم: شما را چه شده است؟ گاهی می‌سازید و گاهی دست نگه می‌دارید؟ ایشان گفتند: صبر می‌کنیم تا خرجی ما برسد. گفتم: خرجی شما چیست؟ گفتند: این‌که انسان مؤمن بگوید: سبحان اللّٰه، و الحمد لله، و لا إله إلا اللّٰه، و اللّٰه أکبر، و هرگاه بگوید می‌سازیم و هرگاه از گفتن دست کشد، ما هم دست می‌کشیم.۸۱. قصص الانبیاء: ابو بصیرگوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: جبرئیل رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را حمل کرد تا این‌که به جایی از آسمان رسانید سپس او را ترک کرد و گفت: هیچ پیامبری به این مکانی که تو هست، پا ننهاده است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که من در مکه

بودم جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ای محمد برخیز. من برخاستم و به سمت در بیرون رفتم که به ناگاه جبرئیل راه به همراه میکائیل و اسرافیل دیدم. جبرئیل براق را برای من آورد که از الاغ بلندتر و از قاطر کوتاه‌تر بود. صورتش همچون صورت انسان بود و دُمش شبیه دم گاو بود و یالش شبیه یال اسب و دست و پایش شبیه شتر بود. زینی از بهشت بر آن بود و در ران هایش دو بال قرار داشت و گام هایش در شعاع دیدگانش قرار داشتند. گفت: سوار شو. سوار شدم و به راه افتادم تا به بیت المقدس رسیدم. هنگامی که بدانجا رسیدم فرشتگان از آسمان با مژده و کرامت از نزد پروردگار صاحب عزّت فرود آمدند. و در بیت المقدس نماز گزاردم. - در برخی نسخه‌ها آمده است: ابراهیم در میان گروهی از پیامبران به من مژده و بشارت داد، سپس موسی و عیسی علیهما السلام را وصف کرد. - سپس جبرئیل دستم را گرفت و بر صخره نشاند. در این هنگام به آسمانی عروج کردم که در زیبایی و نیکویی چیزی مانند آن ندیده بودم. پس به آسمان دنیا بالا رفتم و شگفتی‌ها و ملکوت آن را مشاهده کردم و فرشتگان آن، بر من سلام می‌دادند. سپس مرا به آسمان سومبردند و در آن‌جا یوسف علیه السلام را ملاقات کردم. سپس مرا به آسمان چهارم بردند و در آن‌جا ادریس علیه السلام را دیدم. سپس مرا آسمان پنجم بردند و در آن‌جا هارون علیه السلام را ملاقات کردم و بعد مرا به آسمان ششم بردند و در آن‌جا مخلوقات بسیاری را دیدم که در کنار هم در جنب و جوش بودند، و در آن‌جا کروبی‌ها (مقربان درگاه الهی) نیز بودند. فرمود: بعد مرا به آسمان هفتم بالا بردند و در آن‌جا مخلوقات و فرشتگانی را مشاهده کردم. در روایت دیگری آمده است: پیامبر فرمود در آسمان ششم موسی علیه السلام را دیدم و در آسمان هفتم ابراهیم علیه السلام را ملاقات کردم.

سپس فرمود: همراه با جبرئیل به بالاترین علیین صعود کردیم - و آن‌جا را توصیف نمود - تا اینجا که فرمود: سپس خدوند با من سخن گفت و با او سخن گفتم و بهشت و دوزخ را دیدم و عرش و سدرهٔ المنتهی را مشاهده کردم. سپس فرمود: به مکه بازگشتم. چون صبح کردم ماجرای معراج را برای مردم بازگو نمودم. ابوجهل و مشرکان مرا تکذیب نمودند. و مطعم بن عدیّ گفت: گمان می‌کنی مسیر دو ماهه را در یک ساعت پیموده ای؟ گواهی می‌دهم که تو دروغ گویی. قریش گفتند: ما را از آن‌چه دیدی با خبر کن. پیامبر فرمود: کارون فلان قبیله را دیدم که شتری را گم کرده بودند و به دنبال شتر می‌گشتند. و در بار و بنه آن‌ها کاسه بزرگی پر از آب بود و من از آب نوشیدم و به همان صورت اول آن را پوشاندم. از آنان بپرسید آیا آب در کاسه یافتند. گفتند: این یک نشانه است. فرمود: بر کاروان فلان قبیله گذر کردم که یکی از شتران رمید و دستش شکست، پس در این باره از آنان سوال کنید. گفتند: این نشانه دیگری است. گفتند: از کاروان ما خبر بده. فرمود: در منطقه تنعیم بر آن کاروان گذر کردم، و احوال و کیفیت و ویژگی کاروان را برای آنان توضیح داد. گفتند: این نشانه دیگری است.توضیح: «خطوه منتهی طرفه» یعنی گام هایش در شعاع دیدگانش بود. ۸۲. بصائر الدرجات: عبدالله بن سنان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی فرمود: خداوند مرا به معراج برد و از پشت حجاب به من وحی کرد و با من سخن گفت و فرمود: ای محمد! من الله هستم که جز من خدایی نیست. من آگاه مطلق به عالم غیب و عالم شهادت و مهربان و بخشنده هستم. من الله هستم که جز من هیچ خدایی وجود ندارد. من پادشاهی قدّوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار و متکبر هستم. خداوند از آن‌چه آنان

شرک می‌ورزند، پاک و منزه است. ای محمد! همانا من الله هستم که هیچ خدایی جز من نیست. من خالق، آفریننده و مصوّر هستم. اسماء حسنی از آن من است. هر چه در آسمان و زمین است، تسبیح گوی من است و من، عزیز حکیم هستم. ای محمد! من الله هستم که جز من خدایی نیست. من اول هستم و قبل از من هیچ چیز وجود نداشته است. من آخر هستم و پس از من هیچ چیز وجود نخواهد داشت. من ظاهر هستم. یعنی هیچ چیز برتر از من وجود ندارد. من باطن هستم و جز من چیزی وجود نخواهد داشت. من الله هستم و جز من هیچ خدایی نیست. من از همه چیز کاملا آگاه هستم. ای محمد! علی علیه السلام اولین کسی است که از میان ائمه از او عهد و پیمان می‌گیرم. ای محمد! از میان ائمه، علی علیه السلام آخرین کسی است که روح او را می‌گیرم. او همان جنبنده ای است که با مردم سخن می‌گوید. ای محمد! علی علیه السلام را بر همه آن‌چه به تو وحی گردیده است غلبه می‌دهم. تو نباید هیچ چیزی را از او پنهان کنی. ای محمد! آن رازهایی را که به تو گفتم، مخفیانه به او بگو. من و تو رازی نداریم که آن را از او پنهان کنیم. ای محمد! علی علیه السلام به همه حلال و حرام‌هایی که آفریده‌ام آگاه است.۸۳. صحیفه امام رضا: با اسناد نقل شده امام رضا علیه السلام از پدرانش فرمود، که علی علیه السلام فرمود: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم اذان را شروع فرمود، جبرئیل با براق بر حضرتش نازل شد، ولی براق در برابر حضرت سرکشی کرد. در این حال جبرئیل به براق گفت: آرام باش ای براق، زیرا کسی بر تو سوار نشده است که عزیزتر و گرامی‌تر از پیامبر در نزد خدای متعال باشد، پس از این کلام براق آرام گرفت. پیامبر فرمودند: من بر براق سوار شدم تا زمانی که به حجابی رسیدم، که میان من و خدای عزّ و جلّ

حایل بود. در این حال از آن سوی حجاب ملکی خارج شد و گفت: اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر. پیامبر فرمود: جبرئیل را گفتم، این فرشته کیست؟ جبرئیل گفت: قسم به کسی که تو را به مقام نبوت کرامت بخشیده، تا به حال من این فرشته را ندیده ام. سپس فرشته گفت: اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر. از آن سوی حجاب فریاد بر آمد، راست گفت بنده من، من بزرگترم، من بزرگترم. پیامبر فرمود: سپس فرشته گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست. از آن سوی حجاب صدا آمد که، راست گفت بنده من، خدایی جز من نیست. پیامبر (ص) فرمود: فرشته گفت: گواهی می‌دهم که محمد فرستاده خداست. شهادت می‌دهم که محمد فرستاده خداست. از آن سوی حجاب ندا آمد که راست گفت بنده من، من محمد را به رسالت فرستادم. پیامبر فرمود: سپس فرشته: گفت بشتابید به سوی نماز، بشتابید به سوی نماز. از آن سوی حجاب فریاد برآمد که، راست گفت بنده من و- مردم را- به عبادت من فرا خواند. پیامبر فرمود: سپس فرشته گفت: بشتابید به سوی رستگاری، بشتابید به سوی رستگاری. از آن سوی حجاب ندا آمد که، راست گفت بنده من و- مردم را- به عبادت من فراخواند، به تحقیق رستگار شد هر کس که به اقامه نماز مواظبت داشته باشد. پیامبر فرمود: پس در آن هنگام خدای عز و جل شرافت و کرامت مرا بر آفریدگان نخستین و آخرین کامل ساخت.۸۴. خرائج: امام باقرعلیه السّلام می‌فرماید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به معراج رفتم جبرئیل براق را آورد و براق کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ بود و گوشهایش را تکان می‌داد و چشمان خود را به پاهایش دوخته بود. و گام هایش در شعاع دیدگانش قرار داشتند. و در ران هایش دو بال قرار داشت که او را به

جلو می‌راند. زینی از یاقوت در پشت او بود. و تمام رنگ‌ها در آن وجود داشت و یالش به طرف راست آویزان بود. و او را بر در خانه خدیجه بست. وقتی جبرئیل بر حضرت وارد شد، براق خیلی خوشحالی می‌کرد. جبرئیل گفت: آرام باش! بهترین خلق خدا می‌خواهد بر تو سوار شود. براق ساکت شد. بعد، پیامبر بیرون آمد و شبانه سوار او شد و به طرف بیت المقدس روانه شدند. پیامبر پیرمردی را دید از جبرئیل پرسید: این شخص کیست؟ جواب داد: پدرت ابراهیم است. پیامبر پایش را خم کرد و خواست فرود آید. جبرئیل گفت: بر هین حالت باش. و خداوند تمام انبیا را در بیت المقدس جمع کرد و جبرئیل اذان گفت. حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله جلو رفت و همه انبیا به امامت او نماز خواندند. سپس امام باقر در باره این فرموده خداوند: «فإن کنت فی شکّ مما انزلنا الیک فاسأل الذین یقرؤون الکتاب من قبلک»{و اگر از آن‌چه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می‌خواندند بپرس»} فرمود: آن پیامبرانی بودند که گرد آمدند. «فلا تکونن من الممترین» {پس زنهار از تردیدکنندگان مباش.} فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هیچ شک نداشت و از این رو سؤال نکرد. در روایت دیگری آمده است: براق آرام نگرفت تا این‌که شرط کرد که مرکب پیامبر در قیامت نیز باشد.توضیح: جزری گوید: «الحفز» تحریک و برانگیختن است. و از همین کلمه حدیث براق است: «و فی فخذیه جناحان یحفز بهما رجلیه» «اهدب العرف» یعنی یال دراز و بسیار که از طرف راست آویزان شده است. «المرح» نهایت خوشحالی و شادمانی است. ۸۵. خرائج: از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: سه سال از بعثت پیامبر می‌گذشت. در شب معراج، خداوند او را از مکّه به بیت المقدس برد و از آن‌جا به آسمان‌ها عروج داد. وقتی

که صبح شد و آن حضرت خبر معراج خود را به قریش نقل کرد، بعضی جاهلان گفتند: چه دروغ بزرگی می‌گوید! بعضی از آن‌ها نیز گفتند: ای ابا القاسم! از کجا بدانیم تو راست می‌گویی؟ حضرت فرمود: «در فلانجا به کاروان شما عبور کردم و شترشان گم شده بود. آن‌ها را به محل شتر، راهنمایی کردم. و پیش بارهای آن‌ها رفتم، مشک هایشان پر بود. آب یک مشک آن‌ها را هم ریختم. و کاروان در روز سوم، موقع طلوع خورشید، اینجا می‌رسد. در جلو کاروان، شتر سرخ مویی است و آن، شتر فلان شخص است». در روز سوم، مردم قبل از طلوع خورشید، به دروازه مکّه رفتند تا ببینند محمّد صلّی اللَّه علیه و آله راست می‌گوید. یا نه. منتظر بودند که با طلوع خورشید، کاروان نیز نمایان شد و در پیشاپیش کاروان، شتر سرخ مویی حرکت می‌کرد. از دیدن این منظره تعجب کردند و از سرگذشت کاروانیان پرسیدند، آنان نیز گفته پیامبر را تکرار کردند. و نیز گفتند: این از سحر محمّد است. ۸۶. مناقب: مردم در باره معراج اختلاف نظر دارند: خوارج آن را انکار می‌کنند و فرقه جهمیّه بر این باورند که روح پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در خواب به معراج رفت نه جسم آن حضرت. و شیعه امامیو زیدی، و معتزلی‌ها معتقدند که پیامبر با روح و جسم به بیت المقدس عروج کرد. بنابراین فرموده خداوند: «الی المسجد الاقصی» و دیگران گفته‌اند: پیامبر با روح و جسم به آسمان‌ها عروج پیدا کرد. و این قول از ابن عباس و ابن مسعود و جابر و حذیفه و انس و عائشه و امّ هانی روایت شده است، و ما آن را انکار نمی‌کنیم وقتی دلیل بر اثبات آن وجود دارد. و خداوند معراج موسی علیه السلام را به سوی طور قرار داد: «و ما کنت بجانب الطور» {تو در جانب طور نبودی.} و برای ابراهیم به آسمان دنیا: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض» {و این گونه، ملکوت

آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم.} و برای عیسی علیه السلام به آسمان چهارم: «بل رفعه الله الیه» {بلکه خدا او را به سوی خود بالا بُرد.} و برای ادریس به بهشت: «و رفعناه مکاناً علیّاً» {و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.} و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «فکان قاب قوسین» {تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.} قرار داد. و این مقام پیامبر به جهت علوّ و بلندی همّت آن حضرت بود و از این روی گفته می‌شود: «المرء یطیر بهمّته» (انسان بر اساس همّتش به پرواز درمی آید) پس خداوند از عروج او اظهار شگفتی کرد و فرمود: «سبحان الذی اسری بعبده» و به فرود آمدنش سوگند یاد کرد: «و النجم اذا هوی» پس فراز رفتن و فرود آمدن پیامبر با دو تاکید همراه بوده است. سدی و واقدی گویند: معراج، شش سال پیش از هجرت در مکه، در هفدهم ماه رمضان شب شنبه پس از تاریکی شب از خانه امّ هانیء دختر ابو طالب رخ داد. و گفته شده: از خانه خدیجه آغاز شد و روایت شده که معراج از شعب ابو طالب صورت گرفت. حسین و قتاده گویند: از خود مسجد، معراج اتفاق افتاد. ابن عباس گوید: معراج در شب دو شنبه ماه ربیع الاول در سال دوم نبوّت بود. و معراج اول، معراج عجائب، و معراج دوم، معراج کرامت بود. ابن عباس در روایتی گوید: جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: پروردگارم مرا به سوی تو فرستاده است و به من دستور داد تو را ا نزد او ببرم. پس برخیز که خداوند کرامتی به تو عطا فرموده که نه پیش از تو و نه پس از تو به کسی عطا نکرده است. پس مژده بده و شادمان باشد. پیامبر برخاست و دو رکعت نماز خواند. که به ناگاه میکائیل و اسرافیل را دید که همراه با هر یک از آن دو، هفتاد هزار فرشته بود. پس بر آنان سلام داد، و فرشتگان به او مژده و بشارت دادند و همراه با آنان مرکبی

بود که بلندتر از الاغ و کوتاه‌تر از قاطر بود. صورتش چون صورت انسان، و دست و پایش شبیه شتر، و یالش شبیه اسب و دُمش به مانند گاو و پاهایش از دست هایش درازتر بود و و در ران هایش دو بال قرار داشت و گام هایش در شعاع دیدگانش قرار داشتند. بر آن لگامی از یاقوت سرخ بود. چون پیامبر خواست سوار شود، امتناع کرد. جبرئیل گفت: او محمّد است. پس پایین آمد تا به زمین چسبید. جبرئیل افسار آن و میکائیل رکابش را گرفت. پیامبر سوار شد و هنگامی که به زمین فرو نشست دستانش را بلند می‌کرد و چون بلند می‌شد پاهایش را بلند می‌کرد. پس کاروان از صدای حرکت بال‌های براق رَم کرد. مردی در آخر کاروان صدا کرد: فلانی! شتر رَم کرد و فلان شتر وضع حمل کرد و دستش شکست. وقتی پیامبر به وادی بلقاء رسید تشنه شد، کاسه آبی برایشان آوردند و از آن نوشید و باقی مانده آب را انداخت. در حالی که در مسیرش در حال حرکت بود، از طرف راس مسیر صدا آمد: ای محمد آهسته تر. بعد از چپ صدا آمد: آهسته تر. و به ناگاه در مقابل زنی قرار گرفت که حسن و جمالی داشت که کس تا حال ندیده بود. و آن زن گفت: سر جایت بایست تا تو را با خبر کنم. ابراهیم خلیل علیه السلام با دیدن این اتفاقات، برای پیامبر اینگونه تفسیر کرد: شخصی که از سمت راست صدا کرد، داعی یهودیان بود که اگر پاسخش می‌دادی امّتت را یهودی می‌کردی. و شخصی که از سمت چپ صدا کرد داعی مسیحیان بود که اگر پاسخش می‌دادی امّتت را مسیحی می‌کردی. و آن زن آراسته و زیبا، دنیا بود که برایت به تصویر درآمد، اگر پاسخش می‌دادی امّتت، دنیا را بر آخرت ترجیح داده و انتخاب می‌کردند. سپس جبرئیل به (صخره) بیت المقدس آمد و آن را برداشت و در زیر آن سه کاسه بیرون آورد: کاسه ای از شیر، کاسه ای از عسل و کاسه ای از شراب. و کاسه

شیر را به پیامبر داد و حضرت آن را نوشید، و به او کاسه عسل داد و حضرت نوشید، سپس خَمْر داد، فرمود: ای جبرئیل! من سیراب شدم: گفت! اگر آن را می‌نوشیدی، امت تو گمراه می‌شدند. ابن عباس در روایتی گوید: همراه با جبرئیل فرشته ای فرود آمد که هرگز به زمین نیامده بود، و کلیدهای گنجینه‌های بهشت با او بود. گفت: ای محمد پروردگارت بر تو سلام می‌دهد و می‌گوید: این کلیدهای گنجینه‌های بهشت است، اگر می‌خواهی پیامبری عبد (فقیر) باش و اگر می‌خواهی پیامبری پادشاه (ثروتمند) باش. فرمود: البته می‌خواهم پیامبری عبد و فقیر باشم. پس به ناگاه نردبانی از طلا که پایه‌های آن از نقره بود و به مروارید و یاقوت آمیخته شده بود و از نور می‌درخشید و پایین آن بر صخره بیت المقدس، و بالای آن در آسمان بود، ظاهر شد. به من گفت: ای محمد بالا برو. چون به آسمان بالا رفت، پیرمردی را دید که زیر درختی نشسته بود و در اطرافش کودکانی بودند. جبرئیل گفت: این شخص پدرت آدم است، که هر گاه یکی از نوادگانش را می‌بیند که وارد بهشت می‌شود می‌خندد و شادمان می‌گردد و چون یکی از نوادگانش را ببیند که وارد دوزخ می‌شود اندوهگین شده و می‌گرید. و فرشته ای دید که چهره در هم کشیده و لوحی مکتوب با خطّی از نور و خطّی از ظلمت در دست داشت. فرمود: این فرشته مرگ است. سپس فرشته ای را دید که بر کرسیّ نشسته است و شادابی گشاده روی دیگر فرشتگان را در او ندید. جبرئیل گفت: این مالک، خازن و نگهبان دوزخ است. او پیش‌تر گشاده رو و شاداب بود و هنگامی که عهده دار نگهبانی از آتش دوزخ شد، دیگر نخندید. پیامبر از او خواست که آتش دوزخ را به او بنمایاند. پس در آتش دید آن‌چه را که دید. سپس پیامبر وارد بهشت شد و چیزهایی را که در آن بود مشاهده کرد و صدایی شنید که می‌گفت: به

پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. جبرئیل گفت: این ساحران و جادوگران فرعون‌اند. و «لبیک اللهم لبیک» شنید. گفت: این حاجیان‌اند. و «اللّٰه اکبر» شنید. گفت: این مجاهدان‌اند. و «سبحان اللّٰه» شنید. گفت: این پیامبران‌اند. وقتی به سدرهٔ المنتهی رسید و به حجاب‌ها رسید، جبرئیل گفت: ای رسول خدا جلو برو، چرا که من اجازه ندارم از این مکان جلوتر بروم و اگر به اندازه یک سر انگشت نزدیک شوم، یقیناً می‌سوزم. ابو بصیر گوید: شیدم که می‌فرمود: جبرئیل رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را حمل کرد تا به جایی از آسمان رساند. سپس او را رها کرد و به او گفت: هیچ پیامبری هرگز به این مکانی که تو هستی، پا ننهاده است. و روایت شده که آن حضرت در آسمان دوم عیسی و یحیی علیهما السلام را ملاقات کرد و در آسمان سوم، یوسف علیه السلام، و در آسمان چهارم ادریس علیه السلام، و در آسمان پنجم هارون علیه السلام، و در آسمان ششم کروبی‌ها (مقربان درگاه الهی)، و در آسمان هفتم شماری از مخلوقات و دسته ای از فرشتگان را دید. در حدیث ابو هریرهٔ آمده است که پیامبر فرمود: در آسمان ششم موسی، و در آسمان هفتم ابراهیم علیهما السلام را دیدم. ابن عباس گوید: آن حضرت فرشتگانِ حجاب‌ها را دید که سوره نور را قرائت می‌کنند، و نگاهبانان کُرسی، آیهٔ الکرسی، و حاملان عرش، سوره حم (المؤمن) را قرائت می‌کنند. فرمود: هنگامی که به «قاب قوسین» رسیدم، بر من ندا آمد که نزدیک شو. در روایتی آمده است: هزار بار بر من ندای قرب و نزدیکی آمد و در هر بار خواسته ای از خواسته هایم برآورده شد. سپس خداوند به من فرمود: درخواست کن به تو عطا می‌شود. عرض کردم: ای پروردگار ابراهیم را به عنوان خلیل برگزیدی و با موسی آشکارا سخن گفتی و به سلیمان ملک و پادشاهی بزرگی بخشیدی، پس به من چه چیز عطا می‌کنی؟ فرمود:

ابراهیم را به عنوان خلیل اما تو را به عنوان حبیب برگزیدم، با موسی بر بساط طور سخن گفتم اما با تو بر بساط نور سخن می‌گویم و به سلیمان ملکی فنا پذیر ببخشیدم اما به تو ملکی جاویدان در بهشت می‌بخشم. و روایت شده: من محمود، و تو محمد هستی، اسمت را از اسم من مشتق کردی و بر گرفتی. پس هر کس تو را پیوند دهد او را پیوند می‌دهم، و هر کس تو را قطع کند، قطعش می‌کنم. به نزد بندگانم فرود آی و آنان را از کرامتی که به تو بخشیدم با خبر کن، و من هیچ پیامبری نفرستاده‌ام مگر این‌که برایش وزیری قرار دهم، و تو فرستاده منی و علیّ وزیر توست. و روایت شده آنسان که پیامبر به آسمان هفتم رسید ندا آمد: ای محمد! تو در جایی قدم می‌نهی که بشری بر آن قدم ننهاده است. پس خداوند با او سخن گفت و فرمود: «آمن الرسول بما انزل الیه من ربّه» پیامبر فرمود: آری ای پروردگارم. «و المؤمنون کلّ آمن بالله». خداوند فرمود: «لا یکلّف اللّٰه نفساً الا وسعها» پیامبر فرمود: «ربّنا لا تواخذنا» تا پایان آیه.خداوند فرمود: این خواسته ات برآورده شد. سپس فرمود: چه کسی را در میان امّتت بعد از خود جانشنین کردی؟ گفت: خداوند آگاه‌تر است. فرمود: علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است. و گفته می‌شود: خداوند در آن شب، چهار چیز به پیامبر داد: علم خلق را از آن برداشت «فکان قاب قوسین». و مناجات «فأوحی الی عبده» و سدرهٔ «اذ یغشی السدرهٔ» و امامت علی علیه السلام. و گفته‌اند: معراج پنج حرف است: میم مقام و جایگاه رسول در نزد ملک اعلی، عین عزّتش در نزد خداوند دانای هر نجوا، راء رفعت و بلندمرتبگی او در نزد آفریننده جهانیان، الف شادمان شدن او با عالم سرّ و نهان، و جیم جاه و منزلت او در ملکوت اعلی است. و روایت شده که در آن شب ابو طالب پیامبر را گم کرد و هم‌چنان به دنبال او می‌گشت

و رو به سوی بنی هاشم نمود و می‌گفت: چه مصیبت بزرگی می‌شود اگر تا صبح پیامبر را نبینم. در این اثناء پیامبر که از آسمان به خانه امّ هانی فرود آمده بود، با او ملاقات کرد و به او فرمود: با من بیا، پس در مقابل پیامبر وارد مسجد شد. و بنی هاشم وارد شدند. ابوطالب شمشیرش را در کنار حجر بیرون کشید و گفت: ای بنی هشام شمشیرهایتان را بیرون بکشید. سپس رو به سوی قریش کرد و گفت: سوگند به خدا اگر او را دیگر نمی‌دیدم، چشمی از شما باقی نمی‌ماند که پلک بزند (شما را می‌کشتم). قریش گفتند: کاری بس بزرگ انجام داده ای. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام صبح در باره معراج برای آنان سخن گفت. به آن حضرت گفتند: بیت المقدس را برای ما توصیف کن. جبرئیل تصویر بیت المقدس را در مقابل چهره پیامبر آورد و او در باره آن هر چه می‌خواستند به آنان خبر می‌داد. گفتند: فلان خانه و فلان جا کجاست؟ پیامبر در باره هر چه پرسیدند به آنان پاسخ گفت، اما جز شمار اندکی به او ایمان نیاوردند. و این مصداق سخن خداوند است که می‌فرماید: «و ما تغنی الآیات و النذر عن قوم لا یؤمنون» {و [لی] نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند سود نمی‌بخشد.}توضیح: «الباسر» یعنی عبوس و چهره درهم کشیده. ۸۷. تفسیر عیاشی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد کوفه نماز خواند و جبرئیل او را از همان جا سوار بر بُراق نمود تا به بیت المقدس ببرد. وقتی به دار السلام، یعنی پشت کوفه رسید، جبرییل به حضرت گفت: ای محمد! این جا مسجد پدرت، آدم و مصلاّی پیامبران است. پس از براق پیاده شو و در آن‌جا نماز بخوان. رسول خدا پیاده شد و در آن‌جا نماز خواند. سپس او را به بیت المقدس برد و در آن‌جا نماز خواند و آن‌گاه او را به آسمان برد.۸۸. تفسیر عیاشی: هِشام بن حَکَم

از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به قریش فرمود: دیشب به معراج رفته بودم، به هم‌دیگر گفتند: بهترین فرصت برای غلبه بر او به دست آمده است، از او درباره شهر اَیْله بپرسید. آن‌ها درباره آن شهر از پیامبر پرسیدند، پیامبر سر به زیر انداخت و مَکث و درنگ کرد؛ جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا! سرت را بلند کن، خداوند شهر اَیله را برای تو آشکار کرده است، و به هر درّه ای و گودالی امر کرده تا برآید و هر کوه و تپّه ای امر کرده است فرو رود. پیامبر سرش را بلند کرد و شهر ایله را دید که برای او مرتفع و آشکار شده است، آن‌ها از حضرت سؤال کردند و حضرت پاسخ آن‌ها را می‌داد، در حالی که به آن شهر می‌نگریست، سپس فرمود: علامت و نشانه صدق کلام من این است که کاروانی از آنِ ابوسفیان که بار گندم دارد و شتری کاملاً سرخ رنگ در جلوی آن حرکت می‌کند، فردا همزمان با طلوع آفتاب به شهر وارد می‌شود. قریش افرادی را فرستادند و به آن‌ها گفتند: هرکجا کاروان را دیدید همان جا نگه دارید تا سخن پیامبر دروغ از آب درآید و به درستی تعبیر نشود، خداوند سر قافله را به سمت ساحل برگرداند. مردم صبحگاه از خانه بیرون آمده بودند. امام فرمود: تا به آن روز، مکه هرگز ندیده بود آنقدر زن و مرد از خانه بیرون آیند، تا آن‌چه را که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرموده بود را ببینند. ناگاه شتری از سوی ساحل پیدا شد. کسی گفت: شتر، آفتاب است، آفتاب، شتر است. حضرت فرمود: آفتاب و شتر هر دو با هم در آن شهر طلوع کردند (نمایان شدند)توضیح: فیروزآبادی گوید: «ایلیاء» با کسره و به صورت مقصود و شدّد، و «الیاء» با یک «یاء» و به صورت مقصور: شهر قدس است. و «ایلهٔ» کوهی میان مکه و مدینه در نزدیکی ینبع، و شهری میان ینبع و

مصر است. و «ایلهٔ» با کسره روستایی در منطقه باحوز است. و نام دو مکان دیگری نیز می‌باشد. پایان سخن. می‌گویم: بر طبق روایت دیگر، شاید در اصل «ایلیا» بوده که تصحیف شده است. و «الندّ» عود معروفی است. و با کسره است. یا این‌که به معنای عنبر است. و در برخی نسخه‌ها «قدّاً» با فتحه آمده که به معنای پوست سلاخی شده است. و با کسره به معنای کاسه پوستین است. و به معنای تازیانه نیز می‌باشد. و «السیر» پاره ای است از پوست دباغی نشده است. و ممکن است «بزّاً» به معنای کالا باشد. ۸۹. تفسیر عیاشی: هِشام بن حَکَم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نماز عِشاء آخر، و نماز فجر را در شبی که به معراج رفته بود، در مکه خواند.۹۰. تفسیر عیاشی: زُراره و حُمران بن اَعیَن و محمد بن مُسلِم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: ابو سعید خُدری گفته است: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جبرئیل در شب معراج همراه من بود، وقتی برگشتم، گفتم: ای جبرئیل! آیا امر و خواسته ای داری؟ گفت: خواسته من آن است که از جانب من و خدا به خدیجه سلام برسانی و هنگامی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله خدیجه را دید و کلام جبرئیل را برایش گفت. خدیجه در پاسخ گفت: خداوند، خود سلام است و سلام از اوست و به اوست، و بر جبرئیل سلام و درود باد.۹۱. تفسیر عیاشی: سالم حَنّاط از مردی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کدام مساجد فضیلت بیشتری دارند؟ فرمود: مسجد الحرام و مسجد النّبی. پرسیدم: مسجد الاقصی چطور؟ فدایتان شوم! فرمود: آن در آسمان است، رسول خدا به سوی آن شبانه به معراج رفت. عرض کردم: مردم می‌گویند: آن در بیت المقدس است؟ فرمود: فضیلت مسجد کوفه از آن بیشتر است.۹۲. تفسیر عیاشی: ابو

بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به معراج رفت به جایی رسیدند که جبرئیل گفت: بایست که پروردگارت نماز می‌خواند. پرسیدم: فدایتان شوم! نماز خدا چگونه است؟! فرمود: می‌فرمود: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلائِکَةِ وَ الرُّوحِ، سَبَقَت رَحمَتِی غَضَبِی» (پاک و منزّه و مقدّس است پروردگارِ ملائکه و روح، رحمت من بر غضب من پیشی گرفته است.)۹۳. تفسیر عیاشی: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به معراج رفت، جبرئیل با دو انگشت خود او را بلند کرد و دو انگشت را بر پشت حضرت قرار داد، چنان بود که حضرت سردی آن‌ها را در سینه خود احساس کرد و چیزی در سینه حضرت وارد شد، فرمود: ای جبرئیل! آیا در این مکان است؟ گفت: آری، این مکانی است که پیش از تو هرگز کسی در آن‌جا گام نگذاشته بود و بعد از تو نیز گام نخواهد گذاشت. خداوند به اندازه سر سوزنی از عظمت خود را به حضرت نمایاند و او آن‌چه خدا اراده کرده بود از آن عظمت باری تعالی را دید، و جبرئیل به او گفت: بایست، ای محمد! و دقیقاً همان چه در حدیث پیشین آمده بیان کرده است.۹۴. ارشاد القلوب: انس بن مالک گوید: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در شبی که به آسمان (و معراج) برده شدم، مرور می‌کردم، ناگاه فرشته ای را بر منبری از نور دیدم و فرشتگان دیگر به دورش حلقه زده بودند، از جبرئیل پرسیدم: این فرشته کیست؟ گفت: به او نزدیک شو و سلام کن، من نیز به او نزدیک شدم و سلام کردم دیدم او برادر و فرزند عمویم، علی علیه السّلام است، از جبرئیل پرسیدم: علی علیه السّلام به آسمان چهارم از من پیشی گرفت؟ گفت: نه ای محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرشتگان به علت علاقه ای که به علی علیه السّلام داشتند

از خدا خواستند و خدا این فرشته را از نور به شکل علی علیه السّلام آفرید، لذا فرشتگان در هر شب و روز جمعه به دیدار او می‌آیند و هفتاد هزار بار خدا را تسبیح و تقدیس می‌گویند و ثواب آن را به دوستدار علی علیه السّلام هدیه می‌کنند. در کتاب مناقب خوارزمی از عبد اللَّه عمر روایت شده که گفت: از پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم در پاسخ کسی که از او پرسید، خدا در شب معراج با چه زبانی با تو سخن گفت؟ فرمود: با زبان علی علیه السّلام، سپس به من الهام شد و گفتم: خدایا مرا خطاب ساختی یا علی علیه السّلام را؟ فرمود: ای احمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم من شیئی هستم نه چون اشیاء و با مردم مقایسه نمی‌گردم و به اشیاء توصیف نمی‌شوم، (ولی) تو را از نور خویش و علی علیه السّلام را از نور تو آفریدم و به رازهای دلت نگاه کردم، دیدم محبوب‌تر از علی علیه السّلام در دلت نیست، لذا با زبان او مخاطبت ساختم، تا دلت آرام گیرد.۹۵. بصائر الدرجات: عبد الصمد بن بشیر گوید: در نزد امام صادق علیه السلام در باره آغاز اذان و داستان اذان در معارج پیامبر تا این‌که به «سدرة المنتهی» رسید، سخن به میان آمد، آن حضرت فرمود: سدرة المنتهی گفت: هیچ مخلوقی پیش از تو از من عبور نکرده است، سپس به راه افتاد و نزدیک آمد و سرازیر شد و در فاصله ای به اندازه دو انتهای قاب کمان و یا نزدیکتر از خدا قرار داشت، و خداوند آیات قرآن را به بنده‌اش وحی کرد- فرمود - به او دو کتاب بده: کتاب اصحاب یمین را در دست راستش و کتاب اصحاب شمال را در دست چپش قرار بده، کتاب اصحاب یمین را با دست راستش برداشت و گشود و در آن نظر افکند، و دید که در آن نام بهشتیان و نام پدران و قبایل ایشان نوشته شده است. فرمود: پس خداوند فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیه مِن رَّبِّه»، فرمود: و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به

خداوند عرض کرد: «وَالْمُؤْمِنُونَ كلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِكتِهِ وَكتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ». فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» فرمود: خداوند فرمود: این را انجام داده ام. فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا» تا آخر سوره.و خداوند در تمام این موارد فرمود: انجام داده ام. سپس کتاب (نوشته) را پیچید و در دست راست خود گرفت و دیگری را گشود، کتاب اصحاب شمال را، و دید که در آن نام جهنّمیان و نام پدران و قبایلشان نوشته شده بود، فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اینان مردمی هستند که ایمان نیاورده‌اند. خداوند فرمود: ای محمّد! «فَاصْفَحْ عَنْهمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يعْلَمُونَ» {(و خدا فرمود:) از ایشان روی برتاب و بگو: به سلامت. پس زودا که بدانند.} فرمود: هنگامی که از مناجات با پروردگار خود فارغ شد به بیت معمور بازگشت. سپس داستان بیت و نماز خواندن در آن‌جا را بازگو کرد. سپس پایین آمد در حالی که دو کتاب به همراه داشت، آن دو را به امیر المؤمنین علیه السلام داد.۹۶. علل الشرایع، خصال: صبّاح المزنی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم یک صد و بیست مرتبه به آسمان عروج کرد و هیچ مرتبه ای نبود مگر این‌که خداوند متعال در آن او را به ولایت علی علیه السلام و ائمّه علیه السلام توصیه کرد بیشتر از آن‌که او را به واجبات توصیه می‌فرماید.۹۷. امالی طوسی: از ابو بصیر، از ابو عبد اللّٰه جعفر بن محمد، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به من فرمود: ای علی! وقتی من به آسمان عروج کردم ملائکه در هر آسمان به من بشارت و مژده خیر دادند تا این‌که جبرئیل همراه گروهی از ملائکه مرا ملاقات کرد و گفت: ای

محمد! اگر همه امت حُبّ علی [در دل] داشتند، خداوند عزّ و جلّ جهنم را نمی‌آفرید. ای علی! خداوند در هفت مکان تو را با من همراه کرد تا قلبم به وجود تو آرام گرفت. اول: شبی که به معراج رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و از خدا خواستم، ناگهان دیدم مثال تو همراه من است، و ملائکه صف به صف ایستاده اند؛ از جبرئیل پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: خداوند روز قیامت به خاطر تو به آن‌ها مباهات می‌کند؛ من نزدیک‌تر رفتم و از آن‌چه بوده و هست و تا قیامت خواهد بود برای آن‌ها سخن گفتم. دوم: وقتی به نزد صاحب عرش و جلال و جبروت عروج یافتم، جبرئیل از من پرسید: ای محمد! برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن تا خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان مثال تو را دیدم که خدا آن را با من همراه کرد، حجاب از آسمان‌های هفتگانه کنار رفت و من ساکنان و اهل آسمان‌ها را دیدم و هر مَلَکی را در جای خود. سوم: وقتی به سوی جنّ مبعوث شدم، جبرئیل پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم؛ گفت: از خدای عزّ و جلّ درخواست کن او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان تو را همراه خود یافتم، و هر چه به جنیّان گفتم و هر چه آن‌ها پاسخ دادند، همه را تو شنیدی و درک کردی. چهارم: ما برای شب قدر برگزیده شدیم و تو همراه من بودی و هیچ‌کس جز ما نبود. پنجم: با خداوند عزّ و جلّ مناجات می‌کردم و مثال تو همراه من بود، من از خدا برای تو صفات و ویژگی‌هایی مسئلت کردم که خدا همه را به تو عطا کرد جز پیامبری و نبوّت را، و خدا فرمود: نبوّت را مخصوص تو گردانده‌ام و با تو پیامبری را به پایان بردم. ششم: وقتی بیت المعمور را طواف می‌کردم مثال تو همراه من بود. هفتم:

هلاکت احزاب به دست من و تو بود. ای علی! خداوند بر دنیا نظر کرد و مرا بر همه مردان جهانیان برتری داد، پس بار دوم نظر کرد، تو را بر همه مردان جهانیان برتری داد. و بار سوم که نظر کرد، فاطمه را بر همه زنان جهانیان برتری داد و بار چهارم که نظر کرد، حسن و حسین و امامان از نسل حسین را بر مردان جهانیان برتری داد. ای علی! من در چهار جا اسم تو را مقرون و همراه اسم خود یافتم و با نگاه به آن آرامش یافتم: در شب معراجم به آسمان وقتی به بیت المقدس رسیدم در آن‌جا دیدم که بر روی سنگی نوشته شد: لا إلهَ إلاّ اللّه، محمَّداً رسولُ اللّهِ، هیچ معبودی جز الله نیست، محمد رسول و پیامبر اوست، و من او را با وزیر و وصیّ‌اش یاری و مساعدت می‌رسانم، پرسیدم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. وقتی به سدرة المنتهی رسیدم مکتوبی را دیدم که بر آن نوشته شده بود: هیچ معبودی جز اللّٰه نیست، من تنها و یگانه هستم و محمّد برگزیده من از میان خلقم است، او را با وزیر و وصیّ‌اش یاری و مساعدت رساندم. گفتم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب؛ وقتی از سدرة المنتهی گذشتم و به عرش پروردگار جهانیان رسیدم، در یکی از ستون‌های عرش مکتوبی آویخته دیدم که بر آن نوشته شده بود: من اللّٰه هستم، هیچ معبودی جز من، به تنهایی، وجود ندارد، محمد، حبیب و برگزیده من از میان خلقم است، من او را با وزیر و برادرش یاری کردم. ای علی! خداوند عزّ و جلّ هفت صفت و فضیلت در مورد تو به من عطا کرده است: اولین کسی که از قبر بیرون می‌آید من هستم و تو همراه من هستی، تو اولین کسی هستی که همراه من بر پل صراط می‌ایستی و به آتش می‌گویی: بگیر این را، آن سهم توست و این برای تو نیست، آن‌گاه که من پوشانده می‌شوم تو اولین کسی هستی که

پوشانده می‌شوی؛ و آن‌گاه که زنده شوم، تو اولین کسی هستی که زنده می‌شوی و اولین کسی هستی که همراه من در سمت راست عرش الهی می‌ایستی و اولین کسی هستی که همراه من، درِ بهشت را می‌کوبی و اولین کسی هستی که همراه من در اعلی علّیّین ساکن می‌شوی و اولین کسی هستی که همراه من از رحیق مختوم که ختامش مشک است می‌نوشی؛ و در این موارد اگر می‌توانند پس با تو رقابت کنند. توضیح: ممکن است مقصود از «الاحزاب» احزاب امت‌های گذشته باشد کسانی که پیامبران را تکذیب کردند، یا مقصود احزاب در رجعت باشد. و ممکن است اشاره به غزوه احزاب داشته باشد. ۹۸. یقین: محمد بن عجلان و زید بن علی گویند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: من در حجر خوابیده بودم که جبرئیل به نزدم آمد و مرا به آرامی تکان داد. سپس به من گفت: خداوند تو را عفو کند ای محمد برخیز و سوار شو و به سوی پروردگارت برو. پس مرکبی برای من آورد که کوتاه‌تر از قاطر و بلندتر از الاغ بود، گام هایش در شعاع چشمانش بود، دو بال از گوهر داشت و نامش براق بود. فرمود: سوار شدم تا به ثنیّه (وادی) رسیدم که ناگاه مردی را دیدم که ایستاده بود و موهایش به دو کتفش متصل بود. وقتی به من نگاه کرد گفت: سلام بر تو ای اوّل، سلام بر تو ای آخر، سلام بر تو ای حاشر. فرمود: جبرئیل به من گفت: ای محمد جواب سلامش را بده. من نیز گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. فرمود: وقتی از آن مرد گذشتیم و به میانه ثنیّه (وادی) رفتم مردی را دیدم که چهره ای سفید و موهایی مجعّد داشت. وقتی به من نگریست همانند آن شخص اول به من سلام داد. پس جبرئیل به من گفت: ای محمد جواب سلامش را بده. گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. پیامبر فرمود: جبرئیل سه بار به من گفت: ای محمد بر وصیّ

علی بن ابی طالب که مقرّب درگاه الهی است، محافظت کن. فرمود: هنگامی که از آن مرد گذشتم و به بیت المقدس رسیدم مردی را دیدم که از همه مردمان زیباروی‌تر بود و اندامی کامل‌تر و چهره ای شاداب‌تر داشت. چون به من نگاه کرد، گفت: سلام بر تو ای پسرم، سلام بر تو ای اول، و مانند شخص اول به من سلام داد. جبرئیل به من گفت: ای محمد سلامش را جواب بده. گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. فرمود: جبرئیل سه مرتبه به من گفت: ای محمد بر وصیّ، علی بن ابی طالب که مقرب درگاه پروردگارش، و امانت بر حوض تو، و صاحب شفاعت بهشت است محافظت کن. فرمود: پس من از روی عمد از چهارپایم پایین آمدم. فرمود: جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد مسجد کرد و در حالی که مسجد مملوء از مردم بود مرا از میان صف‌های نماز عبور داد. فرمود: ناگاه ندائی از بالای من آمد که: ای محمد جلو برو و امامت کن. فرمود: جبرئیل مرا به جلو برد و من نماز را برای آنان خواندم. سپس از آن مسجد نربانی از مروارید به سوی آسمان دنیا برایم گذاشته شد. جبرئیل دستم را گرفت و مرا به آسمان برد، و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم. فرمود: جبرئیل در را کوبید. گفتند: کیستی؟ گفت: من جبرئیل هستم. گفتند: چه کسی همراه توست؟ گفت: محمد همراه من است. گفتند: آیا مبعوث شده؟ گفت: آری. فرمود: در را برای ما گشودند. سپس گفتند: مرحبا به تو که برادر و خلیفه ای. چه خوب برادر و چه خوبی خلیفه ای و چه خوب برگزیده ای هستی، خاتم پیامبرانی که هیچ پیامبری پس از او نیست. سپس برای ما نردبانی از یاقوت آراسته به زمرّد سبز گذاشتند. گفت: پس به آسمان دوم بالا رفتیم و جبرئیل در را کوبید. و فرشتگان همانند فرشتگان آسمان دنیا سوالاتی پرسیدند. و جبرئیل به مانند بار اول آنان را پاسخ

داد. پس در برای ما گشوده شد سپس برای ما نربانی از نور که به نور احاطه شده بود آوردند. فرمود: جبرئیل به من گفت: ای محمد! ثابت قدم باش و به راهت ادامه بده که هدایت شده ای. سپس به اذن خداوند به آسمان سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم بالا رفتیم که با ناگاه صدا و فریادی بلند شنیدم. فرمود: گفتم: ای جبرئیل این صدا چیست؟ به من گفت: ای محمد این صدای طوبی است که مشتاق دیدار تو شده است. فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در این هنگام ترس و هراسی شدید مرا فرا گرفت. فرمود: سپس جبرئیل به من گفت: ای محمد به پروردگارت نزدیک بشو، چرا که امروز به خاطر کرامتی که در نزد خداوند داری، پا بر مکانی نهاده ای که هر گز کسی به آن پا ننهاده است و اگر مقام بزرگ و کرامت تو نبود، این نوری که در مقابلم هست مرا می‌سوازند. فرمود: من جلو رفتم و هفتاد حجاب برایم مکشوف گردید. فرمود: خداوند به من فرمود: ای محمد. من سجده کنان بر خاک افتادم و گفتم: لبیک ربّ العزهٔ لبّیک. فرمود: به من گفته شد: ای محمد سرت را بلند کن و درخواست کن تا به تو داده شود، و شفاعت کن تا شفاعتت پذیرفته شود. ای محمد تو حبیب و برگزیده و فرستاده من به سوی مخلوقاتم هستی، و امین من در میان بندگانم می‌باشی. هنگامی که به سوی من آمدی، چه کسی را در میان قومت جانشین کردی. فرمود: من گفتم: کسی که تو از من به او آگاه تری، برادر و پسر عمو و وزیر و مخزن علمم را جانشین کردم کسی که به وعده‌های من جامه عمل می‌پوشاند. فرمود: پس پروردگارم فرمود: سوگند به عزت و جلال و بخشش و مجد و قدرم بر مخلوقات، ایمان به خودم و به این‌که تو پیامبر هستی را جز با ولایت او نمی‌پذیرم. ای محمد! آیا می‌خواهی او را در ملکوت آسمان ببینی؟ فرمود: گفتم:

پروردگارم! چگونه می‌توانم او را ببینم در حالی که او را در زمین به جا گذاشته ام؟ فرمود: پروردگار فرمود: ای محمد سرت را بلند کن. فرمود: سرم را بلند کردم و به ناگاه دیدم که او همراه با فرشتگان مقرب در آسمان بعد از آسمان اعلی است. فرمود: خندیدم به نحوی که دندان‌های آسیابم پیدا شد. فرمود: پس گفتم: ای پروردگارم امروز چشمانم روشن شد. فرمود: سپس به من گفته شد: ای محمد! گفتم: لبّیک ذا العزّهٔ لبیک. فرمود: من در باره علی عهد و پیمانی از تو می‌گیرم، پس گوش بسپار. فرمود: گفتم: آن عهد چیست ای پروردگارم؟ فرمود: علیّ پرچم هدایت، و امام نیکان و قاتل بدکاران و پیشوای کسانی است که از من اطاعت می‌کنند و او کلمه ای است که پرهیزگاران را بدان ملزم کردم، و دانش و درک خودم را برایش به ارث گذاشتم. پس هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده می‌شوند. پس ای محمد او را به این مژده بده. فرمود: سپس جبرئیل به نزدم آمد و گفت: خداوند به تو می‌گوید: ای محمد «و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت، و [در واقع] آنان به [رعایت] آن [آرمان] سزاوارتر و شایسته [اتّصاف به] آن بودند» ولایت علی بن ابی طالب است. ای محمد جلو بیا. من جلو آمدم و نهری دیدم که دو لبه آن از مروارید و یاقوت بود، و از نقره سفیدتر، از عسل شیرین‌تر و از مشک پخش شده، خوش بوتر بود. فرمود: دستم را بر آن زدم و گِل آن را همچون مشک ذفرهٔ (نام گیاهی) یافتم. فرمود: جبرئیل به نزدم آمد و گفت: ای محمد این نهر چیست؟ فرمود: گفتم: این چه نهری است ای جبرئیل؟ گفت: این نهر و چشمه توست، و همان چشمه ای است که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «انّا اعطیناک الکوثر» تا اینجا که می‌فرماید: «الابتر» و

عمرو بن عاص، ابتر و بی‌تبار است. فرمود: سپس توجه کردم و مردانی را دیدم که به آتش دوزخ انداخته می‌شوند. فرمود: گفتم: اینان چه کسانی هستند ای جبرئیل؟ به من گفت: اینان مرجئه و قدرّیه و حروریّه و بنی امیّه و ناصبی‌هایی هستند که با ذریّه و خاندان تو دشمنی کردند. این پنج گروه سهم و بهره ای از اسلام ندارند. فرمود: سپس به من گفت: آیا بدان چه پروردگارت برایت قسمت کرده، راضی هستی. فرمود: گفتم: پاک و منزه است خداوندی که ابراهیم را به عنوان خلیل برگزید و آشکارا با موسی سخن گفت، و به سلیمان ملک و پادشاهی بزرگی بخشید، و پروردگارم که با من سخن گفت و مرا به عنوان خلیل برگزید، و در باره علیّ، امری بزرگ و مهم به من عطا کرد. ای جبرئیل آن شخصی که در ابتدای ثنیّهٔ (وادی) دیدم که بود؟ گفت: او برادرت موسی بن عمران علیه السلام بود. فرمود: سلام بر تو باد ای اوّل، تو اولین مبشّر بودی. و سلام بر تو ای آخر، که تو به عنوان آخرین پیامبر مبعوث شد، و سلام بر تو ای حاشر که تو گواه بر حشر این امّت هستی. فرمود: آن شخصی که در میانه وادی دیدم که بود؟ گفت: او برادرت عیسی بن مریم علیه السلام بود که تو را به برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام سفارش می‌کند چرا که او رهبر بزرگان و سپیدرویان، و امیر مؤمنان است، و تو سرور فرزندان آدم هستی. فرمود: پس آن شخصی که در کنار در- در بیت المقدس - دیدم که بود؟ گفت: او پدرت آدم بود که تو را به وصیّ تو، به پسرش علیّ بن ابی طالب، سفارش خیر می‌نماید و به تو خبر می‌دهد که او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر بزرگان و سپیدرویان است. فرمود: آن افرادی که به عنوان پیش نماز برایشان نماز گزاردم که بودند؟ گفت: آنان پیامبران و فرشتگان علیهم السلام بودند و این مقام، کرامتی بود که خداوند به تو اعطاء فرمود. سپس به

زمین فرود آمد. فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به صبح درآمد، کسی را به دنبال انس بن مالک فرستاد و او را فراخواند. چون به نزدش آمد پیامبر به او گفت: علیّ را صدا کن، پس به نزد پیامبر آمد. فرمود: ای علیّ! تو را بشارت می‌دهم. فرمود: به چه چیزی؟ فرمود: برادرت موسی و برادرت عیسی و پدرت آدم صلی اللّٰه علیهم، همه آنان سفارش تو را به من کردند. گوید: علی علیه السلام گریست و فرمود: سپاس برای خداوندی که مرا در نزد خود فراموش نکرده است. سپس پیامبر فرمود: ای علی آیا تو را بشارت و مژده ندهم؟ فرمود: عرض کردم: ای رسول خدا به من بشارت بده. فرمود: ای علی! با چشمانم به عرش پروردگارم جلّ و عزّ نگاه کردم و مثال تو را در آسمان اعلی دیدم، و خداوند در باره تو عهدی از من گرفت. فرمود: پدر و مادرم فدایتان گردد ای رسول خدا، آیا آنان در باره همه این‌ها برای تو ذکر کرده اند؟ فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! انبوه فرشتگان عالم بالا برای تو دعا می‌کنند و برگزیده شدگانِ انتخاب شده عالم بالا از درگاه پروردگارشان جلّ و عزّ درخواست می‌کنند که راهی برایشان قرار دهد تا به تو بنگرند، و تو در روز قیامت در حالی که همه امّت‌ها بر لبه دوزه ایستاده‌اند، شفاعت شده ای. فرمود: علی علیه السلام فرمود: یا رسول اللّٰه! آنان چه کسانی هستند که به آتش دوزخ انداخته می‌شوند؟ فرمود: آنان فرقه‌های مرجئه و قدریّه و بنی امیّه و ناصبی‌های که با تو دشمنی کردند، ای علی این پنج گروه هیچ بهره و نصیبی از اسلام ندارند.۹۹. یقین: حضرمیّ از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردی به خدمت امیر المؤمنین آمد در حالی که آن حضرت در مسجد کوفه بود و بند شمشیرش را به دور خود پیجانده بود. گفت: ای امیر المؤمنین در قرآن آیه ای است که دینم را تباه و مرا

در امر دینم به شکّ و تردید انداخته است. فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: این فرموده خداوند عزّ و جلّ «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} آیا در آن به سوی مردم فرستاده است. پس پیامبر جلو رفت و پیش نماز شد و بدون ترس و شرم بر آنان نماز گزارد. هنگامی که پیامبر بازگشت، همچون چشم برهم زدنی به او وحی شده که: ای محمد از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ خدای رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟ پس رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رو به سوی همه آنان کرد و فرمود: به چه چیز گواهی می‌دهید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که هیچ معبودی جز خداوند یکتا نیست و همتایی ندارد، و تو فرستاده خدائی و علیّ امیر مؤمنان وصیّ توست، و تو فرستاده خدا سرور پیامبران، و علیّ سرور اوصیاء است. بر ما عهد گرفتند که بر این مطلب برای شما گواهی دهیم. آن مرد گفت: قلبم را زنده کردی و مرا رهانیدی و شادمانم کردی ای امیر المؤمنین.١٠٠. یقین: عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از جدش، از امام علی علیه السلام که در باره آیه «ذو مرّةٔ فاستوی» تا این فرموده: «إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى» فرمود: وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شبانه به نزد پروردگارش برده شد، فرمود: جبرئیل علیه السلام مرا نزدیک درخت بزرگی نگاه داشت. درختی که مانند آن را ندیده بودم. بر روی هر شاخه ای از آن فرشته ای بود، و بر روی هر برگ آن نیز فرشته ای و بر روی هر میوه ای از آن فرشته ای. نوری از انوار خداوند عز و جل آن را روشن ساخته بود. آن‌گاه جبرئیل گفت: این سدرة المنتهی است.

پیامبران قبل از تو تا این جا بیشتر نمی‌آمدند. اما اگر خدا بخواهد، تو می‌توانی از آن عبور کنی تا برخی از نشانه‌ها و آیات بزرگ خود را به تو نشان بدهد. مطمئن باش که خداوند متعال به وسیله ثبات و استواری، تو را تأیید می‌کند تا کرامات او را به طور کامل دریافت کنی و در کنار او قرار بگیری. سپس جبرئیل مرا به زیر عرش برد و قالیچه سبز رنگی نزد من آمد که خوب نمی‌توانم آن را توصیف کنم، و با اذن پروردگارم مرا بالا برد و من به خدا نزدیک شدم. صداهای فرشتگان و هیاهوی آن‌ها قطع شد. ترس‌ها و لرزها از من دور شد و جانم آرام گرفت و خوشحال شدم و سراسر سرور و شادمانی شدم به حدی که پنداشتم همه مخلوقات مرده اند و به جز خودم هیچ یک از موجودات عالم را نمی‌دیدم. پس خداوند هر چقدر که می‌خواست مرا در آن حالت رها کرد و سپس روح را به من بازگرداند و بیدار شدم و این موفقیتی از جانب خداوند بود که چشمانم بسته شد و بینایی من کند گردید و از دیدن باز ماند، و من آن چنان را که قبلاً با چشمم می‌دیدم، اکنون با قلبم مشاهده می‌کردم، بلکه دورتر و بیشتر و بهتر می‌دیدم، و این است که خداوند متعال می‌فرماید: «مَا زَاغَ البَصَرُ ومَا طَغَی * لقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الکُبْرَی» و از سوراخ بسیار ریزی مانند سوراخ سوزن، نوری را بین خودم و خدای خودم می‌دیدم که چشم‌ها تحمل دیدن فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم) و گفتند: (شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.) فرمود: راست گفتی ای محمد! «لاَ یُکَلفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاَّ وسْعَهَا لهَا مَا کَسَبَتْ و عَلیْهَا مَا اکْتَسَبَتْ» و گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِینَا أَو أَخْطَأْنَا رَبَّنَا ولاَ تَحْمِل عَلیْنَا إِصْرًا کَمَا حَمَلتَهُ عَلی الذِینَ مِن قَبْلنَا رَبَّنَا ولاَ تُحَمِّلنَا مَا لاَ طَاقَةَ لنَا بِهِ واعْفُ عَنَّا واغْفِرْ لنَا وارْحَمْنَآ أَنتَ مَولاَنَا فَانصُرْنَا عَلی القَومِ الکَافِرِینَ» {خداوند،

هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آن‌چه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آن‌چه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا! هیچ بار گرانی بر (دوش) ما مگذار؛ هم‌چنان که بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آن‌چه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما در گذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.} فرمود: ای محمد! این رتبه و درجه از آن تو و ذریّه تو می‌باشد. گفتم: لبیک ای پروردگار من و بسیار خوشوقتم ای سرور من و ای خدای من. فرمود: از تو سئوال می‌کنم در باره چیزی که خودم از تو بهتر می‌دانم و آن این است که چه کسی را پس از خودت جانشین خود در روی زمین قرار داده ای؟ گفتم: بهترین فرد اهل زمین، برادرم و پسر عمویم، و یاور دین تو. آن کسی که وقتی محرمات دین تو حلال می‌شود، به خاطر پیامبر تو به خشم و غضب می‌آید مانند خشم و غضب پلنگ عصبانی. منظورم علی بن ابی طالب علیه السلام است. فرمود: درست گفتی ای محمد! من تو را به پیامبری برگزیدم و تو را برای انجام رسالت مبعوث گردانیدم و علی را با ابلاغ دین تو و شهادت بر امت تو امتحان نمودم و او را حجت زمین با تو و پس از تو گردانیدم. او نور اولیا من است. او ولی و سرپرست کسی است که از من اطاعت کند. او کلمه ای است که بر پرهیزکاران واجب گرداندم. ای محمد! فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج او درآور، زیرا او جانشین و وارث و وزیر تو است. او کسی است که عورت تو را می‌شوید و به دین تو کمک می‌کند و به خاطر سنت من و سنت تو کشته می‌شود، او را پلیدترین فرد این امت می‌کُشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپس پروردگارم به من دستور داد که کارها و چیزهایی را انجام بدهم و دستور

داد که آن‌ها را پنهان نگه دارم و اجازه نداد که آن‌ها را به یارانم بگویم. سپس آن قالیچه مرا پایین آورد. ناگهان جبرئیل علیه السلام مرا گرفت و نزدیک سدرة المنتهی قرار گرفتم. آن‌گاه مرا در زیر آن نگاه داشت و سپس مرا وارد جنة المأوی گردانید و آن‌گاه ای علی! محل سکونت خودم و خودت را در آن‌جا دیدم. در آن هنگام که جبرئیل داشت با من صحبت می‌کرد، ناگهان نوری از نور خدا مرا بالا برد و از سوراخ ریزی مانند سوراخ سوزن نگاه کردم، هم‌چنان که بار اول مانند آن را انجام داده بودم. پروردگار عظیم الشأن مرا صدا زد و گفت: ای محمد! گفتم: بلی ای پروردگار من! و ای خدا من و ای سرور من! فرمود: رحمت من در باره تو و ذریه تو، بر خشم و غضبم پیشی گرفته است. تو برگزیده خلق من هستی. تو امین من و دوست من و فرستاده من هستی. به عزت و عظمت خودم قسم، اگر همه مخلوقاتم به نزد من بیایند و یک لحظه از تو شکوه و گلایه کنند و یا از تو و یا از کسانی که من آن‌ها را از میان ذریه تو برگزیده ام، عیب و ایراد بگیرند، همه آن‌ها را داخل آتش جهنم می‌گردانم و اصلاً برای من مهم نیست. ای محمد! علی علیه السلام امیر مؤمنان و سرور فرستادگان است. او در پیشاپیش انسان‌های شریف و اصیل برای رفتن به بهشت پر نعمت خداوند قرار دارد. او پدر نوه‌های تو است. آن دو نفری که سرور جوانان بهشت من هستند که در راه من مظلومانه کشته می‌شوند. سپس نماز را بر من واجب گردانید و آن‌چه را که خداوند تبارک و تعالی اراده فرموده بود و من بار اول به او نزدیک بودم، به همان اندازه که وتر کمان به چوب دو طرف کمان نزدیک است. این است منظور خداوند که می‌فرماید: به اندازه دو سر کمان و یا نزدیک‌تر از آن. سپس در باره سدرةُ المنتهی سخن گفت و فرمود: «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى *عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى * إِذْ يَغْشَى

السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» {و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدرة المنتهی. در همان جا که جنّة المأوی است. آن‌گاه که درخت سدر را آن‌چه پوشیده بود، پوشیده بود. دیده [اش] منحرف نگشت و [از حدّ] درنگذشت. به راستی که [برخی] از آیات بزرگِ پروردگار خود را بدید.} یعنی آن‌چه از نور و عظمت خداوند که سدرهٔ را پوشانده بود.توضیح: جوهری گوید: «الرفرف» لباس‌های سبزی هستند که از آن پارچه بساط درست می‌کنند. و مفرد آن «رفرفهٔ» است و «الرفرف» به معنای تاخوردگی کنار خیمه و گوشه‌های نیزه و آن‌چه از زره که بر پشت انداخته می‌شود و آویزان می‌شود. می‌گویم: این حدیث را حسن بن سلیمان در کتاب محتضر از تفسیر محمد بن عباس روایت کرده است. ۱۰۱. یقین: ابن عباس گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورد، زنان قریش و دیگر زنان در این باره سخن گفتند و بر او عیب گرفتند و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را به ازدواج مردی درآورده که هیچ مال و ثروتی ندارد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای فاطمه آیا راضی هستی؟ همانا خداوند به زمین توجهی کرد و دو مرد را برگزید: یکی پدرت و دیگری شوهرت. ای فاطمه من و علی نوری بودیم نزد خداوند، چهارده هزار پیش از آن‌که آدم را خلق کند. چون آدم را آفرید این نور را دو قسمت کرد یک جزء من شدم جزء دیگر علی. قریش در این باره سخن گفتند و خبر پخش شد. خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید. پس به بلال امر فرمود که مردم را جمع کند. مردم جمع شدند و پیامبر به سوی مسجد رفت و بر منبرش بالا رفت و در باره کرامتی که خداوند متعال مخصوص او و علی و فاطمه گردانده با مردم

سخن گفت و فرمود: ای مردم گفته‌های شما به من رسید. من برای شما سخنانی می‌گویم پس آن را دریابید و به خاطر بسپارید و گوش فرا دهید. من شما را از آن‌چه خداوند به اهل بیتش اختصاص داده، خبر می‌دهم و به فضل و کرامتی که به علی اختصاص داده و بر شما برتری داده، خبر می‌دهم پس با آن مخالفت نکنید که از عقیده خود باز می‌گردید و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد. ای مردم! همانا خداند مرا از میان مخلوقاتش برگزید و به سوی شما فرستاد و و علیّ را به عنوان خلیفه و وصیّ برگزید. ای مردم! هنگامی که به معراج آسمان رفتم بر هیچ یک از فرشتگان آسمان‌ها نمی‌گذشتم مگر این‌که در باره علی بن ابی طالب از من پرسیدند و گفتند: ای محمد وقتی به دنیا بازگشتی سلام ما را به علیّ و پیروان او برسان. چون به آسمان هفتم رسیدم و همه فرشتگان آسمان که همراهم بودند و جبرئیل و فرشتگان مقرب از من جا ماندند و به حجاب‌های پروردگارم رسیدم وارد هفتاد هزار حجاب شدم که بین هر حجاب تا حجاب دیگر، حجاب عزّت و قدرت و بهاء و کرامت و کبریاء و عظمت و نور و ظلمت و وقار بود، تا این‌که به حجاب جلال رسیدم. پس خداوند تبارک و تعالی با من مناجات کرد و در مقابل او ایستادم، و پروردگارم عزّ ذکره هر آن‌چه که دوست داشت، به من تقدیم کرد و مرا به آن‌چه اراده کرده بود، امر فرمود، و من چیزی برای خودم و علیّ نخواستم مگر این‌که به من عطا کرد و وعده شفاعت پیروان و دوستان او را به من داد. سپس خداوند جلیل جلّ ذکره به من فرمود: ای محمد از مخلوقات من چه کسی را دوست داری؟ گفتم: کسی را دوست دارم که تو دوست می‌داری ای پروردگارم. خداوند جلّ جلاله به من فرمود: علیّ را دوست بدار چرا که

من او را دوست می‌دارم و کسی را که او را دوست بدارد دوستش دارم، و کسی را که دوستدار او را دوست دارد، دوست دارم. من سجده کنان بر زمین افتادم و تسبیح و شکر پروردگار تبارک و تعالی را به جای آوردم. پس به من فرمود: ای محمد، علیّ، ولیّ من است و بهترین بندگانم بعد از توست. او را برادر و وصیّ و وزیر و برگزیده و خلیفه و یاورت بر دشمنان انتخاب کن. ای محمد! هیچ ستمگری با علی رویاروی نمی‌شود مگر این‌که او را درهم شکنم و هیچ یک از دشمنانم با او جنگ نمی‌کند مگر این‌که او را شکست داده و نابودش می‌کنم. ای محمد! من بر قلب بندگانم آگاه شدم و علی را ناصح‌ترین و فرمان بردارترین مخلوقات نسبت به تو یافتم. پس او را به عنوان برادر و خلیفه و وصیّ برگزین و دخترت را به ازدواج او درآور، که من دو پسر پاک و طاهر و پاکیزه و مطهر به آن‌ها عطا می‌کنم. به خود سوگند یاد کردم و بر خود محتوم گردانیدم که هر کس از بندگانم علیّ و همسرش و ذریّه آن‌ها را دوست بدارد، قطعا پرچمش را به پایه عرش و بهشت و وسط کرامتم بلند می‌گردانم و او را از آب بهشت سیراب می‌کنم. و ای محمد هر کس با آنان دشمنی کند یا از ولایتشان عدول کند، یقینا محبتم را از او سلب می‌کنم و او را از قُربم دور می‌کنم و عذاب و نفرینم را بر آنان دو چندان می‌کنم، ای محمد! تو فرستاده منی به سوی همه مخلوقات، و علیّ ولیّ من و امیر المؤمنین است. و بر این امر از فرشتگان و پیامبران و همه مخلوقاتم عهد و میثاق گرفتم. و آنان روح‌هایی بودند پیش از آن‌که مخلوقی را در آسمان و زمینم بیافرینم، و ای محمد این به خاطر محبّتی است که من به تو و علی و فرزندان شما و کسانی است که شما را دوست می‌دارند و از پیروان شما می‌گردند و به همین خاطر او را سرشت شما آفریدم. گفتم: پروردگارم! و سرورم! امّت را بر یک امر جمع کن. اما خداوند از

من نپذیرفت. و فرمود: ای محمد! او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده می‌شوند و من شما را مایه آزمایش مخلوقاتم قرار دام و با شما همه بندگان و مخلوقاتم را در آسمان و زمینم و آن‌چه در آن‌ها است، می‌آزمایم تا پاداش کسانی را که به خاطر شما از من اطاعت می‌کند کامل گردانم و عذاب و نفرینم را بر کسانی که به خاطر شما با من مخالفت کرده و از من سرکشی می‌کنند، جایز و حلال گردانم. و به واسطه شما پلید را از پاک متمایز می‌کنم. ای محمد سوگند به عزّت و جلالم اگر تو نبودی، آدم را نمی‌آفریدم و اگر علیّ نبود بهشت را خلق نمی‌کرم زیرا به واسطه شما پاداش و کیفر بندگانم را در روز قیامت می‌دهم و با علی و امامان پس از او از دشمنانم در سرای دنیا انتقام می‌گیرم. سپس سرنوشت و بازگشت بندگان به سوی من است و تو و علی را حاکم و داور بهشت و جهنم خود قرار می‌دهم و کسی که دشمن شما باشد وارد بهشت نمی‌شود و کسی که دوستدار شما باشد وارد دوزخ نمی‌گردد و بر این امور بر خودم سوگند یاد کردم. ۱۰۳. یقین: اسعد بن زرارهٔ از پدرش روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آنسان که مرا به معراج آسمان بردند مرا به کاخی از مروارید رساندند که بساط آن از طلای درخشان بود. پس خداوند به من وحی کرد که این کاخ برای علی علیه السلام است و در باره علی سه چیز به من وحی کرد: او سرور مسلمانان و پیشوای متقیان و رهبر سپید رویان (بزرگان) است.بشاره المصطفی: عبداللّٰه بن اسعد ا زپدرش همین حدیث را روایت کرده است.۱۰۴. یقین: عبداللّٰه بن اسعد زرارهٔ گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: شب معراج به سدرهٔ المنتهی رسیدم و در باره علیّ سه چیز به من وحی شد: او امام متقیان و سرور مسلمانان و رهبر سپید رویان به سوی باغ‌های پر نعمت بهشت است.۱۰۵. یقین: علی

بن محمد بن طبیب با اسنادش گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: در شبی که به معراج آسمان رفتم کاخ سرخی از یاقوت درخشان دیدم. پس خداوند در باره علی به من وحی کرد که او سرور مسلمانان و امام متقیان و رهبر سپید رویان است.۱۰۶. تفسیر عیاشی: عبد الصمد بن بشیر گفت: شنیدم که ابو عبد اللّٰه علیه السلام می‌فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمد و او در صحرا با بُراق بود که کوچکتر از قاطر است، و بزرگتر از الاغ، و بر روی آن هزاران هزار کجاوه از نور، قرار داشت. هنگامی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به آن نزدیک شد تا سوار آن شود، براق امتناع کرد. جبرئیل سیلی ای بر صورت او زد، سیلی ای که از آن براق، خیس عرق شد، سپس گفت: سر جای خود بایست، او محمد صلی اللّٰه علیه و آله است. سپس با سرعت او را از بیت المقدس به آسمان برد، فرشتگان از کنار درب‌های آسمان به پرواز درآمدند و از آن‌جا دور شدند، جبرئیل گفت: اللّٰه أکبر، اللّٰه أکبر، فرشتگان گفتند: بنده ای مخلوق است. فرمود: سپس جبرئیل را دیدند و گفتند: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این محمد است، پس بر او درود فرستادند. سپس او را به آسمان دوم برد، فرشتگان از آن‌جا پرواز کردند و دور شدند. جبرئیل گفت: أشهد أن لا إله إلا اللّٰه، أشهد أن لا إله إلا اللّٰه، فرشتگان گفتند: بنده ای مخلوق است، سپس جبرئیل را دیدند و گفتند: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این محمد است. پس بر او درود فرستادند. هم‌چنان آسمان به آسمان وضع این گونه بود، سپس اذان را کامل کرد. سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در آسمان هفتم بر آنان به جماعت ایستاد و پیشنماز شد، سپس جبرئیل او را با خود برد تا این‌که او را به جایگاهی رساند، انگشتش را روی شانه‌اش قرار داد و سپس او را هُل داد، و به او گفت: به جلو برو ای محمّد! پس به او گفت:

ای جبرئیل مرا در این موقعیت قرار یعنی فاصله بین کلام خداوند تا گوش رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به اندازه فاصله زه کمان تا چوب کمان بود. «فأوحی الی عبده ما أوحی» از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم سؤال شد که آن وحی چه بود؟ فرمود: به من وحی شد که علیّ علی السلام سید و سرور مؤمنان و امام پرهیزگاران و رهبر بزرگان و سپید رویان است، و او اولین خلیفه ای است که خاتم پیامبران او را جانشین خود ساخته است.۱۱۱. بصائر الدرجات: بریده گوید: من همراه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نشسته بودم و علی علیه السلام نیز با آن حضرت بود. در این هنگام پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آیا هفت جایگاه را همراه خودم به تو نشان ندادم؟ تا این‌که جایگاه چهارم را ذکر کرد: شب جمعه، ملکوت آسمان و زمین را به من نشان دادند و برای من برداشته شد تا این‌که به هر آن‌چه در آن بود نگریستم. پس مشتاق تو شدم و به درگاه خدا دعا کردم و به ناگاه دیدم تو همراه منی. و من چیزی از آن را ندیدم مگر این‌که تو نیز مشاهده کردی.۱۱۲. تفسیر قمی: ابو بَرزه اَسلَمی روایت کرده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: ای علی! خداوند تبارک و تعالی در هفت جا تو را با من همراه نمود. اول: در شبی که به معراج رفتم، جبرئیل از من پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: از خدا بخواه او را برایت حاضر کند، و من دعا کردم، ناگهان مثال و شبیه تو را همراه خود یافتم و دیدم ملائکه صف به صف ایستاده‌اند، گفتم: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ گفت: آن‌ها کسانی اند که خداوند روز قیامت به واسطه تو به آن‌ها مباهات می‌کند. من نزدیک شدم و درباره آن‌چه بوده و تا قیامت خواهد بود برایشان صحبت کردم. دوم: وقتی برای بار دوم به معراج

رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: از خدا بخواه او را با تو همراه کند، و من دعا کردم، خدا مثال تو را برایم حاضر کرد و حجاب‌ها از آسمان‌های هفتگانه برایم کنار رفت و من همه ساکنان و اهل آسمان را دیدم، هر ملکی را در جای خودش. سوم: وقتی به سوی جنّ فرستاده شدم، جبرئیل گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم گفت: از خدا بخواه او را با تو همراه کند، و من دعا کردم، و ناگهان تو را همراه خود یافتم، و هر چه من به آن‌ها گفتم و هر پاسخی که آن‌ها دادند، همه را تو شنیدی. چهارم: ما برای لیلة القدر برگزیده شدیم و تو همراه من توضیح: مقصود از برگ‌های گل، برگ‌های سبز چسبیده به برگ‌های سرخی است که پیش از شگفته شدن دور آن را گرفته است. دو تا از آن، پَری شبیه دُم دعموس در دو طرفشان است و دو تا از آن، در دو طرفشان پرهایی شبیه دُم ماهی دارند. و یکی از آن ها، در یک طرفش پرهایی کوتاه‌تر از طرف دیگر است، و نصف آن شبیه دعموس است. و «الدعموص» کِرم کوچک سیاه رنگی است که در ته آبگیرها و برکه‌ها به هنگام خشک شدن آب پدید می‌آید. ۱۱۷. علل الشرایع: انس گوید شبی که پیامبر را به معراج بردند نماز شبانه روزی پنجاه بر او فرض شد سپس کم شد و پنج گردید و ندا شد ای محمد به راستی گفتار من دو تا نشود که این پنج به پنجاه محسوب شوند.۱۱۸. تفسیر قمی: پدرم از برخی اصحابش به صورت مرفوع روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود: هنگامی که به آسمان برده می‌شدم. نوشته ای بر صخره بیت المقدس دیدم که در آن آمده بود: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد فرستاده خدا است، او را با وزیرش مورد تأیید قرار داده‌ام و با وزیرش یاری کرده ام. به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی

بن ابی طالب. و وقتی به سدرة المنتهی رسیدم، دیدم که بر آن نوشته شده است: من آن خدایی هستم که جز من خدایی نیست، محمّد، برگزیده من در میان خلق من است، با وزیرش از او حمایت کرده‌ام و با وزیرش او را یاری نموده ام. پس به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. وقتی از سدرة المنتهی گذشتم و به عرش خداوند جهانیان رسیدم، دیدم که بر هر ستونی از ستون‌های عرش نوشته شده است: من آن خدای یکتا هستم، هیچ خدایی جز من نیست، محمد دوست من است، با وزیرش از او پشتیبانی کردم و با وزیرش او را یاری نمودم. وقتی وارد بهشت شدم، در بهشت، درخت طوبی را دیدم که ریشه آن در خانه علی بود و در بهشت هیچ خانه و هیچ قصری نبود، مگر این‌که شاخه ای از آن درخت در آن بود و در بالای آن بقچه‌هایی برای لباس از جنس سندس و استبرق قرار داشت. و هر بنده مؤمنی مالک یک میلیون از آن بقچه‌ها می‌باشد و در هر یک از بقچه ها، یک میلیون لباس است. در آن لباسی نیست که شبیه لباس دیگر باشد؛ همه با هم فرق دارند و دارای رنگ‌های مختلف می‌باشند و آن لباس اهل بهشت است. بهشتی که در وسط آن یک سایه بسیار گسترده قرار دارد. پهنای بهشت به اندازه پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، آماده شده است. سواره اگر صد سال در آن سایه حرکت کند نمی‌تواند آن را بپیماید؛ و این کلام خداوند است که می‌فرماید: «وظِل مَّمْدُودٍ» {و سایه ای پایدار.} در پایین آن میوه‌های اهل بهشت قرار دارد و غذایشان در خانه هایشان آویزان است و بر هر شاخه ای از آن هزار جور میوه وجود دارد، چه آن‌ها که در دنیا دیده اید و چه آن‌هایی که ندیده اید و چه آن‌هایی که شنیده اید و چه آن‌هایی که مانند آن را نشنیده اید، و هر گاه از آن میوه ای

چیده شود، میوه دیگری به جای آن می‌روید. از میوه‌هایی که نه تحریم شده است و نه ممنوع. نهری در زیر ریشه آن درخت جاری است که از آن، نهرهای چهارگانه منشعب می‌شود: نهری از آبی که نمی‌گندد و متعفن نمی‌شود، و نهری از شیر که مزه‌اش تغییر نکرده، و نهری از شراب که مایه لذت کسانی است که آن را می‌نوشند، و نهری از عسل پاکیزه. بخشی از روایت.۱۱۹. امالی طوسی: جعفر بن محمد از پدرش از جدّش علیهم السلام روایت کدره که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به آسمان بردند پروردگارم در باره علی علیه السلام به من سه کلمه سفارش کرد فرمود: ای محمد! گفتم: لبیک ربی، فرمود: علی امام متقیان و پیشوای روسفیدان و سرور مؤمنان است.۱۲۰. تفسیر قمی: حمّاد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و دیدم که زمین آن سفید مروارید بود که در داخل آن قفس، فرشی از طلا بود و می‌درخشید. آن‌گاه تصویری به او نشان داده شد و سپس به او گفته شد: ای محمد! آیا این تصویر را می‌شناسی؟ جواب داد: بلی، این عکس علی بن ابی طالب علیه السلام است و آن‌گاه خداوند به او وحی کرد که فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج او در آورد و او را جانشین خود گرداند.